

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232144

UNIVERSAL
LIBRARY

قُلْ كُنْتُمْ حِبُّوا رَبِّي كُنْتُمْ حِبُّوا حَبِيبِي

الحمد لله الذي جعل في الدنيا ما يحبون في الآخرة ما يحبون

مرآة العاشقين

٢٠٣

١٨٨٥

عبدالله بن محمد بن عبد الله

مكرر
مطبع

مطبع

مطبع

۲۹۷۶۴
۳۲

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين العاقبة المستبين المصلح والسلام على سيد المرسلين و آله الطاهرين
 على آله الطاهرين و صحابه المكرمين اما بعد بناران هزارعجز و انكسار بجناب خالق الليل
 والنهار برار من عروس نوبهار چون با بندگان گناه کار و مجرمان تنبه کار جز مایه کرد و بصیرت
 شعاع ندایم و بحر کالای تھی دستی بدست نیست لهذا ای کریم الاکریم غفور المذنبین که
 بادشاه حقیقه تویی و بازگشت نشیب و فزونی از شنای کبر باری تو عقل جمله انبیای اولیاء
 بر خاک بجز و نیاز و از صفات کمالات جمله خلق و کائنات مقصود امید و بخشش کمالات
 و شفاعت انبیاء و رسل علیهم السلام و ادوات که امده این چند آیات از سوره زل
 بحضرت زو ابجلاال تو عرض نمایم

هوای نفس و شیطان ز من بردار یا الله چنین نم بادل ویران فرو مگذار یا الله تمنای منیدارم عجب بند ویدار یا الله کرم فرما درین عالم برین بیکار یا الله هوای حرص نفسان من ز من بردار یا الله مرا انگیز دران حالت فرو مگذار یا الله بهر حالت تو موجودی بدیرو دار یا الله	بفضل و لطف رحمانی نگاهم دار یا الله منم در مانع او حیران تو کی فریاد رس جان نه باد و نیا بود کارم نه عقبی را حسرت دارم بدرگاه تو می نامم جبین بر خاک عالم تو سلطانانی تو رفیانی تو رفیانی تو رفیانی چو بر سر گشت ته غریب شود و در دردم و حلقه تو معینی او مستعد تو معبودی او موجود
---	---

دویدم در بی شیطان فداوم در عجبین خداوند گشته کارم بالطف لطف دارم تو ستاری و غفاری تو محبوب بود او کار بفضل خویش یزدانی سعید تو گردانی	ازین زندان پرخندان بروشم آریا مهر ز چشم خود گشاید بارم بجال زاریا مهر درین افلاس ناواری منم ناچار یا الله بزی نطس رحمانی نگاهم دار یا الله
وز نو کر نعت سید المرسلین خاتم النبیین بدشتا کبریا گو نامگون اتحاف تحیات زکیات صلوات علیک بر کلین بنوة و رسالت گلشن فتوت و بسالت او زنگار نشین بارگاه جاه و جلال صدر آرای انجمن نعت کمال منظر فیضات آبی مصدر کمالات نامنتاهی صاحب قوسین خداوند کوکب سلطان الیقین یحییان خلق نشین بی نشان فضل الانبیاء بران الاصفیاء منظر کمال شادند و بجلال فاطم کلام الهی وقف اسرار نامنتاهی مطلوب انظما الوهیت مقصود و لاک لما انظر الربوبیت حضرت احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم	محبوب با بال عالمیدین صاحب طهارت و صلح علیهم السلام بدشتا کبریا گو نامگون اتحاف تحیات زکیات صلوات علیک بر کلین بنوة و رسالت گلشن فتوت و بسالت او زنگار نشین بارگاه جاه و جلال صدر آرای انجمن نعت کمال منظر فیضات آبی مصدر کمالات نامنتاهی صاحب قوسین خداوند کوکب سلطان الیقین یحییان خلق نشین بی نشان فضل الانبیاء بران الاصفیاء منظر کمال شادند و بجلال فاطم کلام الهی وقف اسرار نامنتاهی مطلوب انظما الوهیت مقصود و لاک لما انظر الربوبیت حضرت احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم
یا محمد صاحب خلق عظیم یا محمد سرور عالم جناب یا محمد پیشوای انبیاء یا محمد سر بستان هدی یا محمد مهر اوج مکرمت یا محمد بحر علم بمن لدن یا محمد مطلع انوار غیب یا محمد مادی دنیا و دین یا محمد صقیل مرآت دل یا محمد روی تو بدر منیر	ممدان اکرام و الطاف نیم ومی شفیع اکبر بوم الحساب به منهای تقی و اولیاء نو گل خندان باغ اقصا آخست بر نور برج مدلت در زمانه کاشف اسرار کن دافع خلعات وهم و تشکیر ابر رحمت رحمة للعالمین دافع گردوغبار از آب و گل زلف عنبر روی تو مشک عنبر

یا محمد منبع جود و عطاس
 یا محمد تقدر تو سینه تمام
 یا محمد چشمه آب حیات
 یا محمد یکساز دوستگیر
 یا محمد سرور هر دو جهان
 یا محمد چار و بیچارگان
 یا محمد نور و روشن لب عالم که بود
 از آن پاکست در دمنان رود
 نور ذات جلاله که در سیم
 و نور مستی محبوب حق ایمان کن
 نام تو به زبان ورد زبان
 این نور محبوب ما مطلق ما
 کار سازد تا توئی ای کار ساز
 ای خیر گریه که در دمنان
 و در دمنان ای طیب انیس جان
 واقف عالم توئی در جمله حال
 هست و در دمنان ده اویدار تو
 دید دامن گریان در در فراق
 یار شوال صد توئی فریاد رس
 یکساز کس توئی در دو جهان
 یک نظر سوی من بجا چ کن

نده بخش سینه اهل صفکا
 در گروه انبیا هستی امام
 نور تو روشن جهان شش جہا
 مقتداے هر فقیر و هر کسیر
 کادئی دین رهنمای گریان
 داروے درد و دهم در ماندگان
 فیض تو جالیست در هر چار سو
 بصر هر بیمار داروے شفاء
 روشن از حسن خست آیند ام
 درد عشقت هر زمان در مان
 درد این اهل دل عشقت عیان
 در جهان مقصود ما مرغوب ما
 بادشاه دو جهان بصر نو
 پیشوائے مومنین و تقیین
 رنج ما در یاب از نبض تپان
 دور کن از دل غم و رنج و ملال
 تو طیب و منم بهیار تو
 سینه ام بر یان بسوز اشتیاق
 سن ندارم در دوعالم خبر تو کس
 رحم کن بر باجی خواجگان
 غم کساری بی دل غم خواهد کن

گر چه ضائع گشت عمرم در گناه روز و شب بنشسته در حسرت و عید ای بلند آوازه تو در جهان نخ نظر کن برین سگین سعید	توبه کردم سذر من از خنجر تا نباشد از حضور تو بعید سر و دینم فستخار لا مکان نیست ما از جز تو کس دیگر شید
در مدح عمار ربانی محبوب سبحانی سر کمالین بهمان مولانا شایخ شمس الحق الدین	
آن مجمع جو وسعت و آن مخزن علم حیا آن ماه و میا شمس و یچین بآب العالمین آن شمسین شمس خرو قبول درگاه آن خواجه دور زمان مقبول در دو جهان آن مقتدا می رفیق خاص ساکنان آن پیشوای مومنان آن پنهانی گمرا آن عالم یقین آن شایخ هدایت یقین سر جمال احمدی فیض کمال سرید آن زبده هر دو جهان آن سر کون کانه ای منظر انوار حق و سی مخزن اسرار حق ای قبله که نبین ماوی که عبودیت دارین ای خواجه روی زمین اسرار روشن گلین ای پیشوای مقبلان که در پنهانی ساکنان ای دین ما و نیای ما مشفق کرم فرمای ما ایستم سعید تا توان در درخشنت نیم جهان	و آن معدن صبر و رضایعنی شمس العلماء آن لب لبان غایت یقین آن محرم راز خدا آن واقف سر احد و اشد علم خدا و آن کاشف سر نهان آن صاحب حق و مشکمل کشای عاشقان آن ماه نور اشد شد جلوه فیض عیان در عرض ارض و سما و آن محرم حق الیقین آن کاشف خفا شد از جبینش نخبه نور جلال کبریا و آن قف سر نهان آن مطلع نور الهدی و ی کاشف استار حق در بهر خلا و بهر ملا ای سید تعلیق با کن برین سگین علیا ای پیشوای مؤمنین و افتخار اولیا ای دانی دور زمان در ابتدا می انتها ملجای ما و ما و ای ما ای سر شد پایبر ما از نفس شیطان و امان ای ناسن اهل بلا

نوع دیگر

نام نامی آن چو شمس التمرین باشد بر شده وجود آن شبه دین مخلص نور خدا شمس نباشد بین شمس جهان شمس آن قطب قطب دین قطب مان قطب جهان دادی راه شریعت مصدر انوار حق آن جناب پیر اعظم بادشاه دوجهان زیر فرمانش همه اقلیم دنیا سیر بیر ارم آنجناب شاه سلیمان ازمان دستگیر عاجب از شاه سلیمان متقی نغمه باغ سلیمان خواجه دور زمان ای شبه شمس العلام شکل کشا به جرحند کن مددورین دنیا یا شبه عالم جناب یا جناب قطب عالم پیر شمس الدین بے در خیال من نمی آید منت س دگر شمس دین یا شمس دین و روز بانم بوم	جلوه گرفتند جای جای نورشید نور اهدا اهل وصلت اهل دل اهل صفا اهل بد شد متور از وجودش هر وجود صغیر اهل علم و اهل حلم و اهل دین اهل وفا زبده اهل طریقت پیش وای اتقیا حجت اهل حقیقت عارف سر خدا حکم جاری گشت برافاق دین آن زینها داوود کج فقر و محنت بر سر آن ماه نقا هم شمشیر در جهان مصلح نور الهدا کاشف سرفروغ ائق عالم علم صدا کن مدد بر حال زارم بی سر و پای نوا نیست مار جز تو کس نوید درس ای پیر دستگیر کن مرا س دسگیر اولیا جز امید فضل تو هم نیست از اتجا کن مدد یا شاه شاهان بر عقید بی نوا
---	---

نظم در عقیده این مقیم حقیر

گر زیان کارم خدا را بنده ام ببخشن را من شفیع خود کنم از علایم حسین و حسنین من غلام اهل بیت آنحضرتم	از دل و جان مصطفی را بنده ام چار یار با صفا را بنده ام فاطمه خیر النساء را بنده ام خادمان مصطفی را بنده ام
---	---

و او زده صاحب امام رهینا	هم شهید گریه بارانده ام
چار نذیب نیز دامنم حنجر	نذیب یک حنفی را بنده ام
خاک بوس غوث محی الدین منم	واصلان حق نما را بنده ام
خاک درگاه حسین الدین منم	شیخ قطب الدین قطب معنیانم
خادم شاهنشین الدین منم	هم نظام الدین نظام اقبالانم
من سگ شاه سلیمان تویم	شاه شمس الدین شمس اولیا بنده ام
من سعید خادمان چشتیم	انبیا و اولیا را بنده ام

اما بعد میگویید اضعف عبادا الوحید سید محمد سعید بن سید حیدر شاه حسین ریختنی خف
چشتی پیر توحی جعل الله اصوله و فرموده است عشق دین حق زمره خدام الرسول علیه السلام
که از سخنان اسرار او مرالهی و از زوایا و نامتناهی که از زبان دربار لسان گوهر شارب
الشریعه شمس الحقیقه ملک الطناج سلطان الطریقت بران الحقیقت امام العافین
سند الموحیدین حضرت خواجه شمس الحق والدین سیالوی رضی الله تعالی عنه و عن سلفه
و اخلافه آنچه بسمع رسید بتوفیق حق بیحانه جمع کرده شد چون عاشق را زین کلام که منظر و مناس
مشکلم است جمال و کمال معشوق معنوی جلج نماید لهندنا مش بهر آتش العاشقین
کرده شد و الله المستعان و علیه التکلان ۱۲ التماس از ناظرین با نصاب و تکیه
چون بمطالع این ملفوظات خوش وقت گردید این بنده را بدعا خیر یا در فرمایند و بدین
عاطفت و صلاح ببیند زیرا که نه بر شاعری انشا پر دایمی دعوی کنم و نه بر علم و فضل خود
غره ام محض این چند سخنان بباعث محبت خواجه خواجگان حضرت مولانا و مرشدنا
شیخ شمس الحق والدین تحریر نمودم پس کلام عشق آمیز را بقواعد تعلق نیست چنانچه
حضرت خواجه معین الدین اجمیری مدینه میفرماید بیت عشق را با سوسن گل فرمایند
احتیاج به این سخن بسجده می خاد می باید نوشت به اگر سهوا یا خطای ببیند

چند خط از کلام
سند الموحیدین
نظام الدین

بقلم اصلاح مغزین فرمایند بموجب فحوائی حدیث شریف که در مشکوٰۃ المصابیح آمده
اول کسی کسی آدم نفسی ذریعته اگر چه کلام بیش از سهو و خطا بهتر نیست لیکن هر که
بنظر اصلاح بیند عیاشی و غیر بنظر می آید و و خارش گل یا سمن نماید - چنانچه
شیخ سعدی میفرماید شهر اگر چه چشم را دلت نگه کنی بر دیو و فرشته تا بنمایند چشم که بچه
نظم شنیدم که در روز اسید هم بد از ابرو یکان بخت که بیم که تونیز ابروی بدی بینی
اندر سخن و جلق جهان آفرین کار کن و بحکم حدیث شریف تخلّقوا باخلاق الله
عملی دیگر بد آن ای عزیز در جمع کردن این ملفوظات چند باعث گردید بحث
اول آنکه تا از آن جناب شد آب یادگاری بماند هر که خواند سعادت یا بد و مرا
بدعا خیر یاد آرد و در روز جزا باعث رهایی و شگاری باشد باعث دوم که سخن آن
حضرت بهترین سخنهاست از چند وجه اول آنکه مطابق قرآن و حدیث است دوم
دنیا را از دل مرید و امورش کند و آخرت را یاد آرد سوم دوستی حق سبحانه و تعالی
در دل مرید بیدار آید چهارم چون مرید این سخن بشنود از راه بی پایان اندو و غم
سالکان راه نماید و عارفان و عرفان بخشد ششم اگر مرید ضعیف بود قوی همت گردد
و طلبش زیاد شود هفتم آنکه برای تزکیه نفس و تصفیه قلب نهایت مفید است پس ششم
اینچنین سخنان از واجبات دهمتم باعث سوم که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله وسلم میفرماید بخند ذکر صاحبین تنزل رحمتی چون ذکر صاحبین باعث نزول
رحمت حق تعالی است پس این سخنان ایشان وسیله نزول رحمت دهمتم باعث
چهارم که محبت پرورش ضمیر و جانم سبب میزد و همه وقت فرحت دل من از
سخنان ایشان بود مع آنکه اکثر مع سنن احب بسبب سنی خویش سخنان ایشان
که فرحت دل جان من بود جمع نمودم باعث پنجم که حضرت رسول علیه السلام میفرماید
مَنْ ارَادَ أَنْ يَجْلِسَ مَعَ اللَّهِ فَلْيَجْلِسْ مَعَ أَبِي الْأَكْزَبِ هَبْ بِي چون مقوسی دور از حضور

باعث اول

باعث دوم

باعث سوم

باعث چهارم

باعث پنجم

اولیا و در حقیقت گشته دور از خدا یعنی چونکه صحبت مردان اهل عرفان نیز
همچنین حق تعالی است پس جمیع ل سعادت صحبت آن ذات نوشتن این
ملفوظات را مقصود عظیم دانستم زیرا که فکر و ملفوظات این کرد و تصوف و
حقیقت عین صحبت معنوی است بآنها باعث ششم که صاحب جمیل
فرموده از آنجا بَعْدَهُ الشَّيْخُ تَحْيَى صَوْرَتُهُ تَقْلِيْبُهُمَا تَقْلِيْدُ صَوْرَتِهِ كَمَا تُقْلِيْدُ صَحْبَتَهُ بِسَبْعِ
صِغَرٍ حُصُولُ تَعَاوُنِ تَصَوُّرِ آن ذات فکر و خیال خود را در سخنان ایشان مشغول
گردانم تا خیال بسوی غیار راه نیاید مولوی معنوی فرموده ای برادر تو
سپهر اندیشه با بقی تو استخوان دریشه اگر گل است اندیشه تو گشایی و بر تو
خار تو همیشه گشایی با باعث هفتم که چون سخنان صدق ترجمان آن الا صفات
وسایه نبات است و بیشتر آو میان اسبب ری و همجوری بجز و باب نمی گردند
بعض سخنان که از حدت صحبت ایشان باستماع آمدند در قلم نمودم تا هر حال
بهمه انافع باشند باعث هشتم که مولانا مولوی حاجی علییه الرحمت میفرماید بابت
نه تنها عشق از دیدار خیزد و بسا که کین دلت از گفتار خیزد و در آید جلو حسن از رخ
گوش از جان آرام بر باید زول هوش پس چون که تجلیات عشق حقیقی متوف
بودند بشنیدن حکایات صحبت افزا الهذا شنیدن و نوشتن ملفوظات آن والا
صفات وسیله عشق حقیقی دانستم باعث نهمم خواجہ فرید الدین گنج شکر رحمة الله علیه
فرموده که چون مرید سخنان پیروز بشنود و در قلم در آورد بعد از هر حرفی که می شنید
ثواب الهی است هزار ساله در اعمال آن مرید ثبت میفرمایند بعد از مردن جای او در
بهشت باشد و هم سالکان المشایخ خواجہ نظام الدین رحمته الله علیه فرموده که از جهت
مولانا شیخ فرید الدین قدس مد مره العزیز شنید احم بر سر یک سخن از زبان
پیروز و گوش هوش بشنود و آنرا بنویسد او را برکات و حسنات بیش از پیش حقیقا

三

2



محرم الحرام

comit

وہاں پہنچ کر اس نے

١١١



۱۳۰۰

از نانی فریاد برین امید بشتن ملفوظات پیر و سنگیر خود مشغول شدم باعث
 و به هم آنکه در روز قیامت بطیفیل این سخنان از مردان خود بشنود این خاکسار گناه
 را شفاعت خود در نزد چون صاحب کعبه و ملازمت خود نگه دارند خداوند اسرار
 چنانچه قدرتم دوستان تونزد او را بسبب دوستی دوستان خود در زمره آدمیان شمردی
 و در بهشت خواهی آورد این خاکسار اگر چه بدعوی دوستی دوستان تو بکمال نرسیده
 اما بطیفیل خواجگان کبار و اولیای مانی داران این کرامت محبوب بگردان و از نظر رحمت خاص
 که بایشان میرسد را محو و مکن این سخنان را وسیله عرفان روح اخوان من بگردان این
 یار تبار عالمین باعث شوق زیارت خواجیه شمس الحق الدین گنج شریانی
 که در خور سالی هر حضرت و الدین بزرگوار چند کتب نظم تعلیم نمود بعد از آن بخدمت عالم علوم
 فروع و اصول کاشف رقائص معتقدان منقول حضرت مولوی سلیمان احمد نقشبند
 محمدری سیر و در چند کتب صرف و نحو و غیره خوانده بودم که شوق زیارت شیخ طریقت
 دلم پیدا گشت و طریقه نقشبندیه متبع سنت نبویه بنیست معتقد آن شدم از والد بزرگوار
 به بیت ایشان اجازه خواستم چونکه حضرت ابویم بخدمت حضرت شیخ نجی بخش جسته
 اصحابی سعادت و بیعت و خلافت حاصل کرده بکمال ریاضت و مجاهده مشغول بودند
 فرمودای فرزند را بجهت ازین راه مانع و مضر احسنیم اما مرضی من نیست که در مسلک حشمت اهل
 بهشت منسلک شوی و کتاب نواید الفواد که ملفوظ حضرت سلیمان المشایخ خواجیه نظام
 الدین صاحب بلوی است بمطالعه آن امر کردند لاجرم حسب الارشاد آنحضرت شب روز
 بمطالعه آن مشغول شدم اگر چه بیشتر کتب از علم تصوف در جهان موجود اند به هیچیک
 از آن لذت و شوق نیافتم جز این کتاب که بجز و مطالع آن محبت خواجگان چشمتی نگار
 پیدا شد تا آنکه درین خیال شوب و روز مشغول بود و درین اثنا حضرت مومن حسب
 مد و علی که در ریاضت و مجاهده مقامی عالی و شانی بلند می داشتند نسبت سلوک

بحضرت نقشبندیه و شهتند فرمود ای فرزند از بسیار مردم خاص شنیدم بکم بر
 شیخ شمس الدین سیالوی از خلفای کبری حضرت خواجہ توسوی بسیار بزرگ
 قطب وقت و در علوم نمایری و باطنی عالم و در هدایت و ارشاد مقتدای وقت اند
 راه حق می طلبد بخدمت ایشان برو بجزر شنیدن این خبر شوق زیارت آنحضرت جوش
 زد و او را در دلم بود که مفصل حال آن ذات والا صفات اطلاع یابم اتفاقاً در یک
 مجلس سیاح صوفیه نوشا بهیث سته بودم شخصی اندیش نام گفت مجلس این صوفی
 مخالف حضرت پیر من است زیرا که این مزار پیر همیشه ندگفتم پیر تو کدام است گفت حضرت
 خواجہ شمس الحق والدین سیالوی پیر من است پس مفصل حال آن ذات والا صفات
 پرسیدم و از فضائل و کمال ایشان بجزو یاب شدیم بعد از آن روز بخدمت آن
 غلام رسول جاساکن قلعه مہیان سنگه مشرف بودم که اتفاقاً شخصی بخدمت او
 صاحب عرض شد که فلان بزرگ چنیوئی و فلان مرد کاسور و منرا سواک چگونه
 اند فرمودند چنین مردان و لطیفه خوانانیک بخت میگویند باز گفت که حضرت
 خواجہ شمس الحق والدین سیالوی چگونه اند فرمودند آن شیخ کامل و مکمل اند باستان
 این گواهی اعتقاد من محکم شد و آتش عشق بجوشانید و از حضرت والد بزرگوار اجازت
 خواستم پس آن حضرت بر سید جمید خود شب و شنید وقت نماز عشاء شانزدهم ماه جماد
 الثانی سنه سبع و ثمانین و اثناعشر مائت هجری بخدمت حضرت خواجہ شمس العارفین حاضر
 گردم و ابراهیم گنایند و آنحضرت حسب استعداد این بنده از کار و او را و ارشاد فرمود
 تا آنکه هر سال دیگر شغال و مراقبات ایستاد فرمودند حسب المقدور بتوجه آنحضرت
 آوردیم بعد از آن بتاسیخ غره ماه ربیع الاول سنه یک هزار و دویست و نود و چهار سال
 هجری مقدس شب و زشب بجزیره مولوی غلام محمد توسوی بجزایری خفته بودم خواجہ شمس
 العارفین اسخواب یدم و شفقت بی غایت مرا کفایتی علما فرمودند و از کتب بوقت

عند حضرت
 مجلس
 سیاح
 صوفیه
 در آن
 مجلس
 سیاح
 صوفیه
 در آن
 مجلس
 سیاح
 صوفیه
 در آن

نیز ارشاد کردند چون صبح شد پیش آنحضرت کیفیت خواب این کردم و تعب آن خواستم
 فرمود کتاب ترفع و کشکول شریف درین فقیر خانه موجود اند از ابنویس و زکوة حضرت
 اسم آبی که بسبب حضرت غوث صمدانی شیخ عبدالقادر جیلانی در مرتفع مسطور اند بحسب
 شرائط آدکن پس همچنان کردم بعد از آن روز شنبه بستم ماه ربیع الاول ۷۹۴ هـ
 سعادت قدم بوسی حاصل شد روی سوئی این دعا گو کرده شفقت بیغایت ارزانی فرمود
 و تعلیم شریفین یک پیر این خود عطا کردند و یک کلاه چهار تکی نیز بدست خود بر سر این
 نهادند بعد از آن این دعا گو خدشت که والدین شریفین بنسب موالد این
 بنده قصد نکاح دیگر سیدارند اما چونکه محبت ایشان در دلم قرار گرفته است بمصلحتی
 راغب نشدم و امید هست که ایشان بدگاه قاضی الحاجات دست برداشته و عاخنیر
 فرمایند تا خدا تعالی عزوجل اولاد صالح عنایت فرماید پس حضرت صبا بشفقت بیغایت
 دست و معا بنجاب حق سبحانه برداشته و عاخنیر فرمودند و یک تعویذ نیز بدست مبارک نوشته
 دادند و فرمودند که سبزو رست زوجه خود به بند پس همچنان کردم بعد از آن بتاریخ
 هفدهم ماه شعبان ۷۹۴ روز جمعه بوقت عصر حق سبحانه بطفیل آنحضرت فرزند احمد
 عطا فرمود و چون بعد از آن خدمت فیضد جت آن حضرت شش شدم و مشرود تولدش بیان
 کردم فرمودند نام او چه داری گفتم محمد یوسف گفتند مبارک باد و خدا تعالی دیگر برادر
 نیز عنایت فرماید این ارشاد مبارک آن حضرت در دلم پوشیده و شتم که بعد از آن
 روز سه شنبه چهارم ماه حضرت ۳۰ روز پیش از وصال آنحضرت سعادت قدم بوسی
 حاصل شد مولوی غلام محمد توسوی گجراتی و حافظ محمد دین لاهوری و امام بخش در رسید احمد
 خدمتگاه آنحضرت دیار آن دیگر نیز حاضر بودند روی سوئی این دعا گو کرده شفقت بیغایت
 کرد و از زبان مبارک فرمود که حضرت خواجه توسوی رحمة الله ما را در باب غورپرداخت
 مہمانان تا کید بلوغ فرموده بود حسب المقدور هر چه پیشتر آید می کنیم چنانچه مینوی شماران نیز

باید که خدمت مہمانان بود چنانچه خود بجا آری و عراس نشینان و بندگان نیز
 بقدر توفیق کجائی که درین ہر دو امر میں برکت پیدا شود و اگر کسی را خدا می طلبد و
 و طیفہ می خواهد آنہم گوئی شمارا اجازت است پس ہمہ مجلس نشینان مرا گفتند مبارکباد
 کہ آنحضرت خلافت و اجازت داد و گفتیم الحمد للہ علی ہذا الارشاد بعد از ان شب
 وقت سحر دوم ماہ ربیع الاول سنہ ۱۱ ہجری شست روز بعد از وصال آنحضرت و تمام
 حضرت ولانا بجل مکرر بکشدش خفته بودیم کہ زیارت حضرت صاحب مشغوشم ہا بین
 کہ چہ ہر مبارک آنحضرت مثل قمر چہار دہم روشن بدن مانند آفتاب درخشان مسجد خود
 متصل بر ایوان است مستعد شدند و جمیع درویشان آستان پس آنحضرت صفا بستند
 ہنوز نگیر لولی نشدہ بود سو کو معظم دین صاحب از جانب بہت نزد آن حضرت حاضر
 شدہ کیفیت بیماری پرسیدند مگر آنحضرت نشیند پس این بندہ فرمود کہ یک ہر یک
 مال طبیعت مبارک ایشان یکگونہ بہت فرمودند بفضل الہی خیر بہت باز چرخہ ان
 و تبسم کنان فرمودند خدا تعالی ترا فرزند از جہند دیگر عنایت فرماید عرض کردم کہ
 قبل ازین نیز ایشان در نیاب و عافو مودہ بہت اگر بد رجبہ قبول افتد عین بہت
 خدا تعالی است پس بعد از ان بتاریخ چہار دہم ماہ صفر سنہ ۱۱ ہجری روز شنبہ وقت
 نماز ظہر حق سبحانہ و تہنیکہ پس دیگر عنایت کرد و نامش سید عبد العزیز نہادیم الحمد للہ علی
 کما کہ بعد از ان بہان خواب ارشاد فرمودند کہ خدمت مہمانان نیز حب الامکان
 بجای آری و و طیفہ اسم یا حی یا قیوم ہوا لدی زگوار خود و تکفین نامی پس چون سید
 شدیم پیش مولوی معظم دین صاحب واقع خواب ظہار ساختیم مولوی صاحب
 فرمود مبارک باد کہ در بیداری و خواب آنحضرت شمارا موزون ساخت بدان کہ
 روزی بخدمت فیض دجت آنذات والہ صفا مشرف شد عرض کردم کہ خادان
 آستان چنانم کہ زالی بر آفریدین حضرت یوسف علیہ السلام ریمان تنیدہ درست

گرفته حاضر شد و گفت اگر چه فلسام و لیکن در زمره خریداران او محسوب می‌شوم خواه
شمال العرفین سوی این بنده اتفاف نموده فرمود آن ضعیفه محض بر آیدین یوسف
علیه السلام بهانه ساخته بود و الا قیمت او این نبود آنگاه این بیت بر زبان مبارک برآید
بیت اگر چه من بسی قاصر قماشم که در سبک یار نشستم بعد از آن دعا گو عز
کرد که بنده نیز بهانه زیارت ساخته بخضور ایشان می‌آید یا حقوق طاعت ایشان که
بجای می‌آید لیکن آید نه است که بطیف صحت ایشان آمدند و شوم چنانچه در مشکون نوشته
دیدم که خدا تعالی فرماید جمیع حلقه ذاکران را بخشیدیم فرشتگان میگویند ای پروردگار
ما فلان بنده گناهکار محض بر آید حاجتی بمان حلقه ذاکران نشسته بود خدا تعالی
نمیفرماید از این بطیف آنرا بخشیدیم آنگاه فرمود آنچه گفتی حق است که در روز قیامت بدو
بطیف نیکان بیامزد چنانچه شیخ سعدی گفته است بیت شنیدم که در روز اسیدیم
بدو پانچکان بخشید کریم بعد از آن فرمود شخصی بر دروازه روضه مبارک
خواجہ فرید الدین استاده میگفت عجب درباریست مردمان که می‌آیند گمان کنند که
بر یکت حضرت خواجہ صا آمدند و می‌خواجہ صاحب سفیر بماند اسید آنست که خدا تعالی بطیف مردان
که می‌آیند دست پانچ بقرین بماند آمدند و شوم بعد از آن فرمود خواجہ توسک
رحمة الله علیه میفرمودی چند مردان دست خود بدست من نهند اسیدم که گاهی مرد مقبول
بدست من آید و بطیف آن خدا تعالی بخشید پس ازین سخنان با جانشینم و نقم محمد صلی الله علیه و آله
و ذکر و درخواست کردن و نوشتن ملفوظات بدان ای عزیز و دوست

چند سخنان گوهر نشان اند زبان صدق ترجمان حضرت مولانا شیخ شمس الحق الدین بیک
نقل شکل بر طبق عشق حقیقه تحریر نمودم و بسید جمیله سوک احمد یا سیال ساکن پونانی سعاد
قدم پس آنحضرت حاصل کردم مولوی صاحب دایق مرقوم به خدمت آنحضرت گذرانید و عز
داشت کرد که این چند سخنان ایشان بسید محمد سعید تحریر نموده با سید انکه نوشتن این اجابت

خواجه شمس العارفين لمعه کرده فرمودند که نیکو نوشته بهر عمل خیر که از بند وجود آید غنیمت است این عالم
 نیز عرض داشت که اگر اجازت باشد چند سخنان که از زبان گوهر نشان بستم بنویسم همه چه
 شمس العارفين فرمود بنویس بهر چه توانی نوشت اما حال ما در ویشان چیست که دیگر نماند
 به ترک دنیا می آموزیم و خود در پی حصول آن سعی نمایم نگاه این بیت بزرگان را که اندام
 به بیت ترک دنیا بروم آموزند به خوشیتن سیم و عله اندمند به بعد از آن این بیت
 نیز خوانند یا ایها الذین آمنوا لک تقولوا کما کلا فقلون سبحان الله که مقرران
 حق با وجود چندین لطایع و ریاضات هسته خود را جهان محو و منسی فرموده که در همه اوقات
 میگویند یا عمر فتاک حق معرفتک ما عندناک حق عبادتک و غزل معروفه حضرت است
 این بود غزل چون توئی محبوب مرغوب با آدم بر در گهت با صنیعه و شمس و شمس
 شمس بنیاد است و روشن از علم است بر روی تو را نه از سیاه و چشمتی از ظلمت کن
 برویم با بنی عشق با چه سرور و سالار ملکین توئی و عاخر با پس کن سرفرازان
 سخنان که از زبان ورفشان سخنرت بشنیدی تحریر کردمی و اکثرت عادت شریف حضرت
 مولانا مرشدنا آن بود که چون این خاکسار بحضور ایشان بنشسته سخنان صدق ترجان ناگون
 بر زبان مبارک داندندی حق تبارک و تعالی ذات ملک صفا خواجه شمس العارفين رضی و خیر
 برکت داتا ازین شربت سخنان که عین با حیات است ملایبا از اسیر باز دانا و آمین یا
 رب العالمین و فهرست این ملفوظات مجمل سرآت مرتب کرده سرآت اول در ذکر گفت
 حضرت رسالت پناهی علیه السلام سرآت دوم در ذکر فضیلت خلفاء راشدین
 آن سید المرسلین سرآت سوم در ذکر فضیلت ازواج مطهرات و اهل بیت آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم و تحقیق اهل که ارم اند سرآت چهارم در ذکر تعظیم و تکریم سادات ارام سرآت
 پنجم در ذکر فضیلت عشره مبشره و سرآت ششم در ذکر فضیلت مهاجرین و سرآت
 هفتم در ذکر عقاید و اصول دین لطاعت بجهت دین جز آن سرآت هشتم در ذکر طبع علم

نسخه

۴۰ کتابخانه کتبی نادره و کتب خطی و کتب چاپی بهر زبان و کلاس

و فضیلت آن مرآت نهم در ذکر طهارت و صلوات و تعلق آن مرآت و نهم در ذکر کلمات
 مذمت تا رکعت آن مرآت یازدهم در ذکر روزه مرآت دوازدهم در ذکر حج و فضیلت
 بیت شریف مرآت سیزدهم در ذکر تلاوت قرآن و مذمت قاری بلیه علی مرتضیٰ چاردهم
 در بیان کرم حق سبحان و تعالیٰ و فضیلت آن مرآت پانزدهم در ذکر فضیلت درود شریف
 مرآت شانزدهم در ذکر اراد و نگه داشتن وقت آن مرآت هیجدهم در ذکر فضیلت
 عبادت و مذمت تا رکعت آن مرآت بیستم در ذکر فضیلت اخلاص مذمت ای مرآت
 نوزدهم در ذکر محاسبه مراقبه و رات بیستم در ذکر توکل و صبر مرآت بیست یکم در ذکر
 شانه فضیلت حسان و تحمل ای مرآت بیست و دوم در ذکر سخاوت و سخاوت مہمانان
 و فضیلت عراض الجحان مرآت بیست و سوم در ذکر جهاد و جہاد اکبر و جہاد صغیر
 و کرم اللہ بہہ و امیر معاویہ مرآت بیست و چهارم در ذکر زہد و مجاہد حضرت خواجہ گنج
 و جزآن مرآت بیست و پنجم در ذکر مذمت تکبر و کفایت فنا و ہستی مہوم مرآت بیست
 و ششم در ذکر مکاشفہ شیطان و مذمت صحبت و حب نان و جزآن مرآت بیست
 و ہفتم در ذکر فرق میان فوقہ ملائکہ و انان سابق و زمان ال مرآت بیست و ہشتم
 در ذکر قول فترہ و فضیلت مذمت آن مرآت بیست و نهم در ذکر علم جفر و مذمت ہنجاران علمائے
 ناقص و مقدمہ مرآت نسیسم در ذکر صحبت غیاث و مذمت ملازمت و شامت بدکار و اقرا
 سنی حکیم در ذکر مذمت دنیا و اہل آن مرآت سنی و نهم در ذکر تکریم فیض و تصفیہ قلب
 خواہر اربعہ و حقیقت مرگ روح انسانی و جزآن مرآت سنی سوم در ذکر زیارت
 قبور و امداد و ہمتن از اہل آن مرآت سنی چہارم در ذکر بیعت و فضیلت آن خواہر
 فیض از بزرگانی سلسلہ دیگر مرآت سنی و پنجم در ذکر تعریف و فضیلت پیر و محبت و عفت
 و کواکب تصور آن مرآت سنی و ششم در ذکر کلمات جذبہ و تفراق اہل اللہ مرآت
 ہفتم در ذکر محبت خدا و قبول و دوستان او و تبرکات سرور کائنات و اولیای نامسا

روز دوشنبه شانزدهم ماه جمادی الثانی سنه سبع و ثمانین^{۸۲} و ثمان عشر مائه سعادت قدیم
 بوسی خواجہ شمس العارفین حاصل شد حضرت والد بزرگوار این عاگوحی و حفظ ایتر و دیگر باریان
 نیز حاضر بودند خواجہ شمس العارفین نیز باین سبب را ندید که اسما شریفه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 در قرآن مجید و دیگر کتب سماویہ بسیار مذکور اند و یکی از آنها اسم امی است انگاه فرمود لفظ
 سنه معنی دارد و یکی آنکه خواندن و نوشتن از کسی نیا سوخته باشد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 همچنان بودند و دم آنکه عربا صل بر حنبر را ام گویند چنانچه مکه را ام القری گویند که اصل
 همه شهر مدینه است پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را حق تعالی امی فرموده که اصل همه
 موجودات و مخلوقات اوست چنانچه شیخ سعدی فرموده بیت توصل وجود آدمی از نخست
 اگر هر چه موجود شد فرع تست و همچنین در حدیث آمده کل المخلوق من نوری و اما
 من نور الله سیوتم آنکه نسبت بجانب ام القری است که مکه است پس معنی کمی بود انگاه
 فرمود که امی در شوی مراد از نگار من آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم است که با وجود امی بودن
 علم اولین و آخرین می دانند و عاشقان ایزد و انسان را با اشارتی حقائق یزدانی می بینند
 ربانی تعلیم کردند بعد درین محل سو کو غلام حسین قریشی این حدیث خواند او تمییز علم
 الاولین و الاخرین بیت علمه کاسوزگارش حق بود و علم او بس کل المخلوق بود
 بعد از آن فرمود حضرت خواجہ حافظ رحمه الله علیه حضرت رسالت بجا صلی الله علیه و آله
 وسلم را معشوق نهم و ده ساله تعبیر کرده و قرآن مجید را بی و سوله نام نهاده و صحبت آنحضرت
 را صحبت کبیر و صحبت قرآن را صحبت صغیر خوانده و این بیت بر زبان سهارک را ندید
 معشوق نهم و ده ساله می و ده ساله و همین است مر صحبت صغیر و کبیر و انگاه فرمود
 که نهم و ده ساله باعتبار خب سراج است و ده ساله قرآن مجید باعتبار اینکه نزول و درو با
 شده یکتا باز لوح محفوظ باسمان دنیا فرود آمد و دیگر باز آنجا آیت آیت یا سورت
 سوره بر وفق مصباح نهدگان نازل شده و مراد صحبت کبیر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم

گفتند با اعتبار آنکه بهترین از اولاد آدم علیه السلام اند و جمیع پیغمبران روز قیامت
 زیر راست او بنایند و پناه جویند چنانچه در حدیث آمده **عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ قَالَ**
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ **أَنَا بُنِيْدُ وَلَكَ أَوْ مَوْثِقُ يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَلَا فَخْرَ وَبُكْرَتِي لَوَادِ**
أَحْمَدَ لَا فَخْرَ وَكَأَمْرِنَ نَجِيٍّ يَوْمَئِذٍ أَوْ مَوْثِقُ مَنْ سِوَايَ لَا تَحْتَ **أَوَاقِي** **الْحَدِيثِ وَصَحْبَتِ صَغِيرِ**
بِقُرْآنٍ **وَبِلِ** کرده اند زیرا که بمقابل مرتبه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صغیرت در دنیا
 کریم و عظیم موسوم ساخته چنانچه در قرآن مجید آمده **إِنَّهُ أَقْرَبُ** **كَرِيمٍ** **وَوَكِيلٍ** **وَأَقْدَمُ** **بَيْنَانٍ**
سُبْعًا **مِنْ** **الْمَثَانِي** **وَأَقْرَبُ** **الْعَظِيمِ** بعد از آن فرمود که حق سبحانه و تعالی آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم را برای رحمت عالمین مبعوث گردانید چنانچه در قرآن مجید آمده **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ**
إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ در تفسیر حسینی آورده حضرت رسول علیه السلام رحمت سر سoman که
 بدو راه هدایت یافتند انما انا رحمة مهدات و رحمت است مرکز ان را که بسبب کوا از عذاب
 استیصال مین مجوند ماکان الله ليعذبهم و انت فيهم در کشف الایم را آورده که از رحمت
 بود که امت را در هیچ مقام ملامت نکند خواه در مکة معظمه قیام فرمودندی خواه در مدینه طیبه
 بخواه بر عرش معلی و خواه در مقام قباب فوسین یا فرمودندی که اسلام علینا و علی
 عباد الله اصحابی من فراد که در مقام محمود و شفاعت کبری مختار و سر فرزند خواهند استیلا
 گویند **عَظِيمِ** **عَاصِيَانِ** پرگنه در دامن حسن زمان + دست در دامن تو دارند چون در
 ناسید از حضرت بانصرت نتوان شدن + چون تویی در هر دو عالم رحمة للعالمین
 بهدیرین محل فرمود شخصی متکبر که چون توبه کند گناهان و خدا تعالی بایر نزد و کبر
 که حضرت رسول علیه السلام راسب یا لعن کند آنرا خدا تعالی بایر نزد و درین شما مودت
 معظمین صاحب مودوسی این بیت خواند بیت محمد بخشند گناه کار حق را + ولی حق
 نبخشند خطای محمد + و در مخرج نامه آورده که چون مسجد اقصی با نبیا و مرسلان می
 هر یک یک مدالکی هاین گردند پس من نیز حدالکی نهان با اندم گفتم **لَعَنَ**

بسم الله الرحمن الرحيم

ذکر ابتدای نزول وحی

ذکر معراج

الذی جعلنی رحمۃ اللعالمین وبعثنی علی سائر الخلق اجمعین وجعلنی بشیراً و نذیراً و اعطانی فرقاً ناجیاً و جعل امتی خیر الامم و جعلنی اولاً و آخراً بعد از آن علامت در
 قوال آنحضرت این بود و اشارت فرمود بمسئول و شریف ای که از دست عنایت
 فیض بحر رحمتی * آب رحمت سیل رحمت آب سار رحمتی * از کرم و زور فشانای های
 تمکین * و در بحر رحمت کان رحمت کن سار رحمتی * خسرو سی دین و لان نامست
 محمد مصطفی * مشک رحمت خطبه رحمت نامدار رحمتی * غیرت طوبی ست قدت چهره ان شریک
 از م * نخل رحمت با رحمت و ربهار رحمتی * بارگشت از درون و وزیر و نخل از نعیم *
 باب رحمت بیت رحمت هم جلد رحمتی * گیسوی پیشانی تو روی تو خورشید حسن * شام
 رحمت صبح رحمت هم نهار رحمتی * از بیان رحمت اسی رحمت اللعالمین * نعتی نادان چه
 گوید بی شمار رحمتی * بعد از آن لحنی ذکر ابتدای نزول وحی افتاد و اجماع شمس العارفین بر
 زبان مبارک راند که چون وقت آمدن وحی نزدیک رسید رسول علیه السلام بر هر چو و سنگی که
 گذشتی از و آواز آمدی که اسلام علیک یا رسول الله تا روزی از انقی آسمان فرشته را دید که
 یک پای خود بر یکا دیگر نهاده استاده است و با واز میگفت یا محمد انت رسول الله وانا جبرئیل
 هر طرف که در آسمان بینگزیست همان صورت می دید از انجام رحمت نمود و بخانه خدیجه کبری
 رضی الله عنها آمد و آن حقیقت بدو باز گفت خدیجه یا آنحضرت گفت که این منم کیس گوی
 و خدیجه نزد و رفته بن نوفل سپهر عم خود رفت و گفت امروز محمد این نوع معائنه کرده است
 مدقه گفت ای خدیجه مژده باد مرزا که محمد پیغمبر آخر الزمان است و این ابتدای نبوت است
 خدیجه واپس آمده پرسید امر سلیمان یا بر شایرت و اد بعد از آن سخن در ذکر معراج آن
 حضرت صلوات الله علیه آرد و سلم افتاد و اجماع شمس العارفین بر زبان مبارک راند که رفتن آنحضرت
 از کوه پربت المقدس آن ثابت شده منکر آن کاوست و عروج بر آسمانی و وصول بر تریقه
 قریب با ما وین صیحه مشهور ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال است عقیده اکثر اهل

اسلام آنست که عروج آنحضرت بحسد و روح بوده معا و در بیدار واقع شده بیت آنکه شتر
تنش از جهان بود و سیر و عرجش بتن آسان بود و در آن شب جبرائیل علیه السلام با چندین
ملائکة نزول فرمود و آنحضرت را بر براق سوار کرده ماندن قتی به بیت المقدس رسید
و انبیا و ملائکه را امامت کرد و بعد از آن بسوای براق یا بر پنه جبرائیل علیه السلام جانب
آسمان عروج کردند و در آن قول آمد و در ورم عیسی و یحیی و یسوع و یوسف و در جهان
اورین و چین و چین و در ششم سوسی و در هفتم ابراهیم را دید و بر ایشان سلام کرد و چون
بر وجه اکرام شنید و از آنجا بسدت انتهی و بیت المعمور و حوض کوثر و نخل الرحمة رسید
و جبرائیل علیه السلام نزد یک حجاب نور از معرفت آنحضرت باز ایستاد و از آنجا تنها جمیع
قطع کرده و تقاضی رسید که براق نیز از قمار با ماند پس بسوای رف با عرش رسید و هر
نوبت از حق تعالی خطاب اذن بخشی شنید و هر نوبت آنحضرت را ترقی دیگر دست و او تا برتر
و فی مرتبه رسید و از آنجا بخلوت خاص فلکان قاب مسین او اونی در آمد و اسرار
قاصی الی عبده اوصی استماع یافت و در وقت مراجعت بهشت و درجات آن دفع
و درجات آن دیدند و به بیت المقدس باز آمد و توجیه مکه معظمه شده کاروانهای قریش را
دید چون بخانه آمدند بهمان حال آب ضو جاری بود و بستر گرم و زنجیر لاهی و بخت بود
همه درین محل حبیبی سلام علی قریشی عرض داشت کرد که اهل رض نماز پنجم گانه نمی خوانند
و حجت آنست که رسول علیه السلام در شب معراج هر ده سال از آنجا خوانده است و خواجه شمس الدین
فرمود آن کور حشبان نمی دهند که انبیا و اولیا اعدا مرتبه طی زمانی و طی مکانی حاصل باشد
و این یافت از زمین تا قاف تو سین آنحضرت علی است علیه السلام به طمی مانی و طی مکان
قطع فرمود و در ده سال هزار و نه مرتبه چنان که در ده شهر و ده سال که در فی بود و در صد و یک
تمام کرد یعنی آن شهر و ده سال فی الحقیقت مانع قلیل بود پس قلیل و رفیع جلست
زیر که فی الحقیقت شهر و ده سال نگذشته بودند بلکه بر مرتبه طی زمانی آنرا بسیار قلیل قطع نمودند

در خط زمان و طی مکان

حکایت

مرآت دوم در ذکر فضیلت خلفا راشدین

از ان حکایت عیسی علیه السلام بر زبان مبارک راند که حکیم جالینوس بعلم خود بمعلم
 کرده که نزول باران تا شش سال نخواهد بود و بخدمت حضرت عیسی علیه السلام رفته عرض
 داشت کرد که دعا فرمایند تا حق تعالی بارش کند حضرت مهتر عیسی علیه السلام بدرگاه خدا
 تکیه مناجات کرد و بمانان باریدن باران شروع گشت و جالینوس متعجب ماند که از علم خود تمام
 شش سال ساکن باران معلوم شده بود و حضرت عیسی علیه السلام نمودی وانی که حق تعالی انبیا و اولیا را
 علمی مکنی و طی زمانی داده است اگر چه مدت باریان بارش بعد از شش سال بود و لیکن تیره
 طی زمانی آنرا باندک مدت کشش نمودم صرأت دوم در ذکر فضیلت خلفا
 راشدین آن سید المرسلین روز چهارشنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد سوگو
 سلطان محمود و ناروسی و نظام الدین گجراتی و یاران دیگر نیز حاضر بودند و عاگو عرض
 داشت کرد که فضیلت چهار کبایسه است یا بالترتیب خواجه شمس العارفین فرمود
 فضیلت آنها بالترتیب است انگاه این حدیث بر زبان مبارک راند افضل الناس من
 بعدی ابو بکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی و همچنین در فقه اکبر آورده افضل الناس بعد
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بکر بن الصديق ثم عمر بن الخطاب ثم عثمان بن
 عفان ثم علي بن ابي طالب رضوان الله تعالى عليهم اجمعين
 همدین محل و عاگو عرض داشت کرد و مشرب صوفیان پیرو دراز دیگران افضل
 سید اند پس علی کرم الله وجهه نیز بر طریقت اند اگر ایشان را بر صحاب کلمه افضل در نام جای
 ست یا نبی فرمود ساکن را باید که فضیلت خلفای ربه بالترتیب داند و از روست
 مشایخ آن کبار فضیلت جدید کرد از دیگران بهتر داند بعد از ان فرمود که چون
 حضرت رسالت مآب خرقه بعلی کرم الله وجهه عطا فرمود و در آن نهانی که باطنها را پیش حساب
 خرقه ماسور بودند و متعین کردند فرمودند که بجز مستحق دیگری کس نمی گوی چون آن را زور باطن
 ایشان بشنود و خوف آنکه ظاهر گردد و بوی از نهانند و در بنجا چاه خشک فاده بود و برکنار است

سر فرو کرده آه کردند آب از تپه انجا و چندان جوشن و کوه غلیان کرده آب چاه بیرون آورده
 بعد از آن فرمود که از خانهای اربعه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دو کس صاحب سلسله
 شده اند امیر المومنین ابو بکر صدیق و امیر المومنین علی ابن ابی طالب کنی الله تعالی عنهما
 و سلسله فقر ایشان تا هنوز جاریست چنانچه سلسله عالی نقشبندی بحضرت ابو بکر صدیق
 رسیده و دیگر جمیع سلاسل بحضرت علی کرم الله وجهه منسوب اند و عا گو می عرض شد است
 کرد و تعجب آنکه دیگر هر دو یاران آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چه صاحب سلسله نشدند
 فرمود تعجب نیست زیرا که نعمای حق تبارک و تعالی بے حساب اند هر یک و ستان خود را بنعمت
 علمیه علامه مشرف ساخت چنانچه حضرت ابو بکر صدیق را بنعمت صدق سر فرا کرد که
 قال الله تعالی و الذی جاز بالصدیق و صدق به در تفسیر حسینی آورده که گفته اند فاعل جاز بنعمت
 علیه السلام است و صدق ابو بکر صدیق را چون صدیق قصه معلوم شنید گفت اشهد انک
 رسول الله عفا گفت آنحضرت اشهد انک صدیق حقا و امیر المومنین حضرت عمر بن الخطاب
 عدل و شجاعت موصوف ساخت که ما قال الله تعالی اشدنا علی الکفار که صفت عمر
 فاروق است و هم در حدیث آمده اشد بهم فی الامر الله عز و امیر المومنین حضرت عثمان
 عفان بنعمت شفقت و حیاء مشرف گردانید چنانکه در تفسیر حسینی نوشته که رحما بنهم نعمت
 ذی النورین رضی الله عنه که افت و حیاء و لنوازی و وفائی او مشهورست و معروف و ذی
 خالق و خلاق بدان صفات و سمات موسوم و موصوف و هم در حدیث مسطور است اشد قنم
 حیاء عثمان و امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه را بنعمت طاعتا و عبادات سعادت
 مند گردانید و تفسیر حسینی آورده که انهم رکعوا سجدا اشرح حال تفضیلت علی کرم الله وجهه
 که اکثر اوقات او بنوطائف و طاعتا و عبادات میگذشت مراتب موسوم در فضیلت
 از واجی مطهرات و ذکر اهل بیت رضی الله تعالی عنهم آنحضرت صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و سلم روز سه شنبه سعادت قدم بوسیصل شد غلام محمد و ویش و انانمش

مراتب موسوم در فضیلت از واجی مطهرات و ذکر اهل بیت رضی الله تعالی عنهم آنحضرت صلی الله علیه و آله

ند و بزار و عزیزان و دیگر نیز حاضر بودند و عاگمه عرض داشت کرد که از میان اُمّ المؤمنین حضرت
 خدیجه الکبریٰ و اُمّ المؤمنین عائشه صدیقہ رضی اللہ عنہما کدام فضیلت است و آنچه شمس
 المعارفین فرمود و فضیلت هر دو وجه عاویش وارو شده اند و اگر بگوئید که حضرت خدیجه الکبریٰ رضی
 اللہ تعالیٰ عنہا نطفه العجائب است که تولد خاتون جنت از لجن ایشان برآورد و تولد چندین نیر با
 او ایشان است و جبرئیل فاطمه علیہ السلام را از شکم او بارید و حضرت عائشه صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا
 پیش پشیا فی مبارک اور رضی اللہ عنہا در شب یک شته در سوزن کشید و این را در حضرت
 مذکور و فضیلت حضرت خدیجه الکبریٰ را در محل مذکور و در حدیث آمده **عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ**

**سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ خَيْرُ نَسَائِهِمُ بِنْتُ عَمْرِو بْنِ
 وَخَيْرُ نَسَائِهِمَا خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ** بعد از آن سخن در ذکر اہل بیت
 افتاد و عاگمی عرض داشت کرد که اہل بیت کدام کس اند و آنچه شمس المعارفین فرمود و از آیت
إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ معلوم میشود که اہل بیت
 از واج مہررات آنحضرت صلّی اللہ علیہ وسلم اند و از حدیث سعد بن ابی وقاص و آیت مبارکہ
 و آنستہ میشود که اہل بیت حضرت علی کرم اللہ وجہہ و فاطمہ و حسنین اند و حدیث سعد بن ابی
 وقاص نیست **عَنْ سَعْدِ بْنِ ابْنِ جَعْفَرٍ** و قاصی قال **أَمَّا تَرَكْتُ هَذِهِ الْآيَةَ فَقُلْتُ**

**لَمَّا لَدُنَّا دُعَاءُ أَنْبَاءَنَا وَأَنْبَاءِكُمْ دُعَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيْنَا وَفَالِحَةً
 وَحَسَنًا وَحَسِينًا فَقَالَ اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي دَعَاؤُهُمْ سَلِّمْ** و آنستہ میشود که حضرت خدا مجتبت این
 پنج تن بنو فرض العین و بجا که نصف جبر فرض کرده بر بقیلین و جد بزرگ و اب ائمہ اطہر و سبطین
 محمد ست علی فاطمه حسن حسین و بعد از آن فرمود که روزی رسول علیہ السلام لباس سیاه
 پوشید و ببارک خود نهاد و حضرت فاطمه الزہرا و امین السعدین رضی اللہ تعالیٰ عنہما و علی کرم اللہ
 وجہہ ازیر آن کلیم بنشاند و فرمود **اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي** چنانچه در حدیث آمده **عَنْ
 عَائِشَةَ قَالَتْ خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَدَاةً وَعَلَيْهِمْ مِرْلَحَةٌ حُلٌّ مَبْنُوعٌ**

اسودَّ عَجَاءُ الْحُسَيْنِ عَلَى رِضْوَانِهِ فَادْخَلَهُ ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَادْخَلَهُ
 ثُمَّ جَاءَتْ فَادْخَلَهَا ثُمَّ جَاءَ عَلَى فَادْخَلَهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذَيِّبَ
 عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا وَادَّاهُ مُسْلِمٌ مَرَاتِ چهارم
 و در ذکر تعظیم و تحریم سادات کرام رضی الله عنهم شب چهارشنبه سعاد
 قدم ابو حنیفہ صل شد رسولی غلام محمد مجری تو سوی و حسب زادہ شعل الدین صاحب
 عباده و رویش رسید احمد درویش و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر تعظیم سادات افتاد
 خواجہ شمس العارفین بر زبان بارک را نکه تعظیم سید بر دیگران واجب است و عاگویی عرض شد
 کرد که اگر سیدزاده مخالف شریعت باشد تعظیم آن چگونه است و فرمود بعضی علما تعظیم او
 جائز نیست اما نزد این فقیر بلحاظ رسول علیه السلام تعظیم ایشان باید کرد و قطع نظر از علم
 و تقوی هم چنین در سفینۃ الاخبار چند اشعیه تخلص میر بانی ریجانی که جد بزرگوار است
 و عاگمی است آورده و در کلامی است و در جماعه حضرت شیخ شهاب الدین منہر ورد
 در آمد شیخ برخواست یاران گفتند این علوی فاسق است فرمود فاضل است از زبان
 خود که در حق شایسته این سخن که میگوید نباید گفت گفتند بجهت فضل است فرمود خداوند
 ایشان را فضل داده است قرآن فاضل است اگر چه در همه آیات قهر و عید و نام
 ابو جہل و فرعون و فرود باشد و محکم از حکایات فرعون و ابلیس بود چون من است
 افضل است همچنان سادات اگر در ایشان جمله فسق بود چون از رسول الله اند بر ایشان
 کسی فضل ندارد و تعظیم ایشان برین است بدو جهت یکی آنکه چون پر کاله رسالت اند
 فضل و علم و تقوی بر سالت رجحان ندارد و دوم آنکه مصطفی ایشان از دوست داشته
 نوشته اگر در ایشان همه فسق باشد ترا تعظیم ایشان یا تابع رسول علیه السلام لازم آید
 نظر از عمل صالح همه در نخل و عاگویی عرض داشت کرد که حدیث کبر مؤاود و قسود
 اولاد علی الصالحون لله والصلح المحبون فی موضوع است صحیح خواجہ شمس العارفین بر زبان

مرآت چهارم در ذکر تعظیم سادات کرام رضی الله عنهم

مبارک راندوران ایام که در قریه مکه هجرت تعلیم علم سکونت سید ششم عالمی آمد و در
 شروع کرد و سادات مخالف شریعت را از روی پند و نصیحت بسیار طعن میکرد و سید
 عالم مکه و سی با و مباحثه شروع کرد و گفت تعظیم ایشان نمی کنی و ندانی که آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم در حق ایشان گفته و آو و قره و آو و لک و آو فرموده است آن عالم
 گفت اگر چه رسول علیه السلام تعظیم ایشان امر فرموده اما این سید را ملا علی قاری
 رحمه الله موضوع گفته است دیگر آنکه در حدیث لفظی بحون بی واروست نه کافرون
 و درین میان بعض سیدان که باوصاف موصوف اند از حکم بحون بی بگذشته در گردان
 کافرون افتاده اند پس تعظیم ایشان نیز ساقط شد بعد از آن فرمود سید فیض علی نام
 در قریه یکصد آمد و چند مدت سکونت نمود و در افعال و اقوال و بیخ خل معلوم نگردید
 مگر چون رکابل رفت اوصاف فضل و فی هر شد چون بن خبر بدید دست محمد امیر کابل سید
 حکیم بقتل کرد پس حسب کم آنرا رسن در گردن آویخت و پلاک کردند تا سینه زدن لاشل و بیابان
 او میخاند تا مردمان دیگر را عبرت حاصل گردد و بعد رسن محل و عاگوی عرض داشت کرد که
 بعض مردم میگورند سید نیست که حسین باشد آیا این قول رهبت یا نه عاوجه شمس العارفين
 و بان مبارک راند که چون سید جلال الدین بخاری حقه الله علیه و آله و سلم ساسک حج فایع شده بدین
 مبارک رسیدند مجاوران و ضمه نهاده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان پرسیدند که
 قوم شما چیست گفتند سید ام و شان گفت علامت سیادت مثل حسن و غیره بر شما نمیست
 و بسبب فر و از لون مبارک آن حضرت تنغیر شده بود باز گفتند بگو که از قوم دیگر ام
 سید موصوف فرمود بگویم زیرا که در زمره ملعونان و اهل شوم که آن حضرت رسالت پناه صلی
 الله علیه و آله و سلم در حق آن فرموده لعنة الله علی الذین یحذون الحار جین الحدیث با گفتند
 اگر و عوی را نیست پیش و ضمه مبارک آنحضرت استاده او ادب کن اگر از روضه شریفی و از شوم
 دعوی ایشان تسلیم کنیم حسب ایشان و شان بمناجی حق تک استوجه شده پیش و ضمه مبارک

کتاب

کتاب

استاده بجهت زینک گفتند بصلوات و اسلام علیک رسول مثنوی بحال از روضه شریف
 آواز آمد البیک یا ابنی بجز و شنیدند این آواز فیض باب اکثر مردمان از مجاوران بان رسید
 سوختن بیعت کردند بعد از چند مدت سکونت نموده از بخار و انشاید بعد از مدت مدیدی
 بهدینه منور تشریف آوردند همه مجاوران استمان فیض نشان آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بخدمت سید موصوف حاضر شدند و عرض کردند که باز بطریق سابق پیش روضه مبارک
 حضرت آواز کنید تا ندالبیک بشنویم فرمود همان بابی که گناهان نامه من سیاه شده است
 شاید نیاز منجیب بوال فتدایه چون بسیار آرزو کردند بطریق مذکور آواز کردند بهمان صورت
 ندالبیک برادرمه خادمان آستان را نهایت خوشی و حسنی حاصل شد و گفتند
 پیش ازین چنین آواز نازنین نشنیده ایم مگر بوسیله جمیل ایشان باین سعادت مشرف شدیم
 الحمد لله علی ذلک همدین محل خواجه شمس العارفین زبان مبارک را ندکه روی
 سید حسینی و کاتبی خلیفه خواجه توسمی پیشین حکایت کرد که روزی جانبی شریف آیم
 در قصر انچه بلوٹ شب درآمد سید چراغ علی سجاده کشیدن دیگر سیدان نزد من آمدند و قوم
 من متغصرا کردند گفتند سید ما گناه گار شوی که از قوم افغان شده است و با
 دعوی کنی گفتیم اگر سید گفتن گناه است پس شما تا هفت پشت گناه گار هستید که خود
 را سید گفتید چون دانستم که از گفتگوی باز می آیند نزدیک مکان و شان تنور باتش
 گرم شده بود خود را در آن انداختم و گفتم انگلس دعوی است و آکنند نزد من بید جمع سیدان
 حیران و شرمسار شدند و از گفتگوی خود عذر خواهند خواجه شمس العارفین فرمود آن سید
 موصوف را گفتم که این چنین خود را بکرامت مشهور مانتن هم در شرف صوفیان جایزیت
 گفت من غایب عالم نبودم اما چه دانی خود آن را از من ساختم بعد از آن خواجه شمس
 العارفین فرمود اگر گفتم سید در عبادت خدا تعالی سعه کند از دیگران ترقی کند چنانچه
 حضرت خواجه سعید الدین در جهان شهر و معروف اند و حضرت خواجه عثمان هرونی در کاشان

چند

چند

کبار و اولیای نامدار اند با وجودیکه پیر ایشان مانند آنها شهرت نیافتند و هم چنین حضرت
 محمّد بن جانی شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنه را هم خاص عام شنیدم و شیخ ابو سعید
 رحمة الله که پیر ایشانست این چنین مشهور نیست بعد از آن ذکر تعبیر خواب خواجه توسی
 رحمة الله بر زبان مبارک آنکس که از سبب خواجه توسی خواب دید که بر سر من در برایی آن
 و چپ دست من قرآن مجید نهاده است از عالمی تعبیر جناب تفسیر کرد و گفت مبارک
 باد که تعبیر این خواب آنست که در جمیع احوال ایشان بر قرآن شریف است همیشه و تا گو
 جانب پشت مبارک آنحضرت قبضه نگیرد و سید الله بخش کهری سیر مبارک را مالش میکرد و سید
 شاه جیلانی طرف سرنیدی دیگر جانب پای آنحضرت نشسته بود و چند سیدان دیگر مثل
 صاحب شد صاحب سلطان بود و فیض شاه و یار شاه سکنه جام و سید حیدر و صاحبان بود
 و سید که از راه صاحب سول نگرسی و سید قطب شاه و نیز دیگر سیدان که نوشته اند
 آن هر یک طوالت می شود و اگر در آنحضرت نشسته بودند و توسی را در ایشان آورده
 آنکه الله که خواجه توسی رحمة الله هر جانب خود قرآن شریف دید و مارا هر طرف هم سیدان نظر
 می آیند پس شرف این هر دو بنحیث ثابت شد است همدرین محل فرمود و عجب را خدا
 که سیدان این دوات شیعه مذہب اند و مارا دشمن است و دشنام میدهند و دیگر سادات که
 از وطن بعید می آیند و مذہب اهل سنت جماعت می باشند و عقاید و مشایخ هم دو شخص
 یاب شوند انگاه فرمود که شخصی شیعه مذہب از قوم بلوچ در شهر سکونت می داشت و در حق صاحب
 ائمه اثنی عشران مالالتی میگفت حتی که ما این را نیز دشنام میدادیم و گفت عجبی و تو گفت که ما را
 و دیده نام سید بعد از چند مدت پیشه ملازمت او تغییر شد و دیگر او دلیل شده ملاک گردید
 همدرین محل را گوهر ضد شد کرد که مصنف محتاج الاعجاز شرح گلشن باز که کام است
 فرمود و محمد غیاث نور بخش نام او بود و گفت از تصنیفات ایشان معلوم میگردد که در علم توحید و
 کمال بودند و خواجه شمس العارضین فرمود اینچنین علم و همت سادات را پیدا شد بهر کاری که مشغول

شوند بکمال میرسانند گفتم سادات این بان بین و صاف نظر نمی آیند فرمود آنانکه از سادات
 کرام برین سی آمدند احدی از اوصاف حمید خالی ندیدیم بلکه بهر یافته بمنزل مقصود رسیدند
 انگاه فرمود که روزی حضرت خواجه توسی رحمه الله علیه میفرمود هر که درین ده خاک بیاید
 احدی ایمان نیابد بلکه بنور معرفت ایان و بکمال سید مہرین محل و عالمی خداست
 کرد که الحلاق لفظ آل بر کدام است خواجه شمس العارفین فرمود این لفظ شترک است درین
 آل رسول علیه السلام و اولیای کرام انگاه این صیغیت بر زبان مبارک را نذکرل تقی و تقی بگو
 صرأت پنجم در ذکر فضیلت عشره مبشره رضی و رجبه سعادت قدم بوسی حجاب
 شمس العارفین حاصل شد مولوی معظم دین صاحب مولوی و مولوی نظام الدین سکنه ادره
 و یاران و دیگر نیز حاضر بودند خواجه شمس العارفین بر زبان مبارک را نذکر بشارت بهشت مر اولاد و
 از واج مطهرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه و دیگر را نیز ثابت شده اما مشهور بر وای حضرت
 عبد الرحمن بن عوف و کس از ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و
 عبد الرحمن بن عوف و ابوعبید بن الجراح و سعد بن ابی حسان و شقیق آورده و حضرت
 بن عوف از النبی صلی الله علیه وسلم قال ابوبکر بنی الجنة و عمر بنی الجنة و
 عثمان بنی الجنة و علی بنی الجنة و طلحه بنی الجنة و زبیر بنی الجنة و سعد بنی الجنة و
 عبد الرحمن بنی الجنة و ابوعبید بنی الجنة و قال فی الجنة و
 عبید بنی الجنة رواه الترمذی بعد از آن فرمود که جمیع کفای
 موزع شوند و چند کس را نهانص قطعه دو رخ اندیشل ابوجبل و شداد و دمان و رفون و مرد
 صرأت ششم در ذکر فضیلت مهاجرین و انصار شب شب سادات
 قدم بوسی حاصل شد پیر غلام محمد سیال و غلام محمد و درویش پو پو ناری و عزیزان دیگر حاضر
 بودند سخن در فضیلت مهاجرین و انصار افتاد خواجه شمس العارفین بر زبان مبارک را نذکر
 جمیع اصحاب حضرت رسول علیهم السلام فاضل اندام و فرقه از آنها بزرگ تر اند اول مهاجرین

در ذکر فضیلت عشره مبشره

در ذکر فضیلت مهاجرین و انصار

اهل و مال و در خود را گذارسته همه را حضرت سید عالم صلی الله علیه و سلم هجرت کردند و بان
 خود را بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم قرار دادند و فرقه دوم انصار که مان و دختران
 خود و مهاجرین نکاح کرده دادند و خانهای خود را نیز بآنها سپردند. انگاه این آیت شریف
بزرگان مبارک را نذرند للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم واهلهم
يبتغون فضلا من الله ورضوانا وينصرون الله ورسوله له الذك هم
الصادقون و الذین تبوءوا الذم و الايمان من قبلهم یحبون من هاجر
الیهم و لا یجدون فی صدورهم حاجه مما اوتوا و یؤثرون علی انفسهم
 و لو کان بهم خصاصة بعد از آن فرمود که پس از مهاجرین انصار را مونس
 تابان صحابه فاضل تر اند انگاه این آیت کریمه بزرگان مبارک را نذرند و الذین یجاءون
من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان و لا تجعل
فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک رؤوف الرحیم بعد از آن فرمود
 که چند صد نفر از صحابه آنحضرت صلی الله علیه و سلم با صحاب صغیر و سوسوم بودند اهل و مال
 خود را گذارسته برای حصول صحبه حضرت رسول علیه السلام در یک صفی گذران میکرد و در
 اشتباهی طعام آب غلبه نموده بیایرت حضرت سید المرسلین مشرف شدند پس حاجت
 طعام و شراب نماند و بجای که معذرتی که همراه آنحضرت بوده جهاد کردند و بساعت
 کثرت صحبه ایشان با آنحضرت از ایشان آیات احادیث کثیر آمده مرآت هفتم و
 عقائد و اصول دین و اطاعت مجتهدین و جز آن شب نهم سعادت
 قدیم بوسی حاصل شد سوسوی نورالدین سکنه نهبانی و نور مصطفی قریشی و امام نجاشی نذرند
 و کریم نجاشی نو مسلم و یاران و یگانه حاضر بودند سخن و در عقاید اهل سنت جماعت افتاد و خواب
 شمس لعانین و سوسو کریم نجاشی مذکور کرده فرمود اول چیزی که بر زبان نطق و
 لازم سنت حصول ایمان نیز که بدون ایمان حصول معرفت رحمان صل نشود انگاه

نه
 جم
 ده

استقامت
 در عقائد و اصول دین
 این طاعت مجتهدین و یاران

صفات ایمان

فرومود صفات ایمان بهشت اول میان آوردن بخداست که یگانه است و اورا شریک نیست و سود و زیان مخلوقات همه از خداست و او را ایمان آوردن بهشت گان که آفریدگان خدا اند سوم ایمان آوردن بکتابی که از جانب خدا تعالی آمده اند همه حق اند و درست چه در ایمان آوردن بر پیغمبر این که آنچه گفته اند همه حق است و درست پنجم ایمان آوردن بر روز قیامت که بیشک آمدنی است ششم ایمان آوردن بر آنکه تقدیر خیر و شر از خدا تعالی است هفتم ایمان آوردن بر زنده شدن پس از مردن بعد از آن دعا گو عرض شد که باریدن باران از کجای آید و بجه طور باشد و آنچه از العارفين فرمود که اهل شریعت میگویند که بر آسمان دریا است عظیم چون خدا تعالی خواهد که بارش کند بهر مکانی را حکم فرماید که این قدر باران در موضع فلان ببارد و بیکائیل حکم بجا آورد و همچنین جبرائیل علیه السلام را بر رویانیدن نباتات و گلها فی اشجار و غیره موکل ساخته است و عزرائیل علیه السلام را قابض ارواح مخلوقات معین کرده و اسرافیل علیه السلام را بر نفخ صور موکل نموده بعد از آن فرمود و جمیع انبیاء فاضل تر اند از ملائک خواص ملائک خواص فاضل تر اند از خواص مومنان و خواص مومنان فاضل تر اند از عوام فرشتگان و عوام فرشتگان فاضل تر اند از عوام مومنین بعد از آن فرمود ارکان این چیز است اول تو را کردن بر این دو مصلحت کردن بدل انگار و نمودن حکام نیز بهشت چون کافرا ایمان آورد اول جان او از کشتن خلاص باید و دوم اگر فتن خلاص گردد و سوم مع فرزندان از برده شدن مأمون گردد و چهارم از ناقص زنجاریدن خلاص بدستچشم گمان بد کردن بر دشمنان ششم بشوئیت گناه همیشه در و دفع نماند هفتم بهر کتایم ایمان آنچه بهشت برسد بعد از آن فرمود و شر الایمان نیز بهشت است اول بهستی خدای اعیان غیب با مد کردن و همچنین بهشت و دوزخ را غیب با کردن با جبهه آمدن آخرت دوم علم غیب با خاصه خدا تعالی و شستن سوم حلال با

باید کرد

در کمال ایمان

حکام ایمان

سید

کلی

سید

حلال اعتقاد کردن چهارم حرام سهرام عقدا و کردن پنجم از عذاب خداست
 ترسناک ماندن ششم از رحمت خداست الهام سید و اربودن هفت با اختیار خود
 آوردن بعد از آن فرمود اصول بین چهار آیه و حدیث و قیاس مجتهد و جماع
 است هر کس که از این چهار سیر و دو و انکار کند کافر گردد و طاعت ائمه مجتهدین علمای امام
 بیت الحیوة الله و الحیوة الرسول و اولی الامر من بعده فرض گفته اند سید
 محل مولوی نورالدین عرض داشت کرد که فرقی غیر متعین مراد از اولی الامر بادشاه است
 سید ازندخواج شمس العارفین فرمود که عبارت از اولی الامر صلوات و اقیانند که جلب نمیشود
 حمیده باشند و قرآن و حدیث را بخوبی دانسته باشند همچنین شاه عبدالعزیز و ملوی
 و تفسیر آیت فَلَاحِجُّوْا لِلّٰهِ اَنْذَا اَنْوَشْتُمْ که ساینکه الحاح است آنها بکم خدا فرض است
 شش گرده اند از آن جمله مجتهدین شریعت و شیوخ طریقت اند که حکم ایشان بطریق
 لازم الاتباع است بر عوام زیرا که فهم اسرار شریعت و دقائق طریقت ایشان از سید
 فَاَسْئَلُوا الْاَهْلَ الَّذِیْنَ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ انگاه فرمود بادشاه و دو جهان
 خدا اند که جمیع امور زیر فرمان ایشانند بخلاف بادشاه الهامی که با امور دنیا مشغول باشد
 همه در محمل حکایت فرمود که روزی وزیران یک بصحابت نواب سعد الدخان بخدایت
 میان می صاحب حمه اندمی آورد اتفاقا میان صاحب الوقت از جامه خود پیش می جفتند
 خادمی عرض کرد که بادشاه بخدایت شما می آید سر برشته فرمود من نستم که کدام سید پیش
 است چون شاه موصوف نزدیک سید به اتفاق نکر نواب سعد الدخان عرض داشت
 کرد که تعظیم بادشاه چه انکودین فرمود و محب دین است که رزق خداست عالی بخورم و جمیع حاجات
 اند و بخوابم لذت سودی دیگری اتفاقات کنم بعد از آن فرمود اجماع است اگر علمای دین
 بین بر امری از امور دین اتفاق کنند چنانچه در زمان خلافت حضرت عمر رضی الله
 عنه آدای بیست رکعت تراجم به جماعت مقرر شد و مجمع علیه حضرت عثمان رضی الله

بعد از آن مجمع بودند که حضرت علی کرم الله وجهه بنو دزد چون آمد دیدند که قناییل مسجد
 روشن اند و جاکت تراویح قائم شده فرمودند قائم کنند خدایا کما افعال حسنه ترا بچنانچه قائم
 کردی تو سنت رسول علیه السلام را انگاه این شریف بزرگواران بک راند که کج
 اُمّی علی الصلاه کثرت بعد از آن فرمود فرقه روضه و غیره مقلدین فعل آن قوال خود را
 مطابق نص و حدیث شمارند اما زعم ایشان باطل است زیرا که این هر دو فرقه از قیاس مجتهدین
 و اجماع است منکر اند و در حق ایشان طعن کنند بعد از آن فرمود سائلان باید که تحقیق
 سلوک و دیر کند هم از مذنب و احد که دلیلش احسن و اقوی و فائز اهل اعم و اتم باشد غنی
 کند و هر که از این راه دیگر خست یا کند عیث و یایو باشد و از راه مصلحت بیرون افتد بعد
 از آن فرمود که اگر شخصی بر تحقیق مسئله شریعت بخصر حضرت خواجه توسی رحمه الله آمد
 عالمان دین و مفتیان شرع عین از فرمودی عمل در ایشان با حدیث صحیحه عین سلوک است
 مگر انگس که معرفت حدیث و طریقه استنباط مسائل کما حق الله ناسته باشد عمل با حدیث جائز نیست
 پس ایشان لازم است اگر تحقیق مسئله کنند از کتب فقه حنفیه نمایند زیرا که استنباط مسائل ایشان از
 آیت و حدیث است مطابق هر دو بدان اسی عجز شریع باعث ضلالت و گمراهی اکثر مردون
 و زین بان سبب است که در حق فقهاء عظام و فقهای کرام و کتب نهالحن کنند چنانچه در باب فقه
 لفظی و قوف اصحاب رای و بجا فقط فقه بیگانه و منکر اند از استغاث اولیا و معتق
 انبیائی طریق خود را بحدیث منسوب کنند و حال آنکه حکام حادث از ناسخ و منسوخ و ضعیف
 قوی و طریقه استنباط کما حقه نمیدانند پس مخالف آن عمل کنند از آن دور گرامت غوث الاعظم
 افتاد حسب زاده محمد بن عمر صدیق است که اکثر مردان منکر است میگویند که است کشتی بیرون
 آوردن حضرت غوث الاعظم شیخ عبدالقادر جیلانی خلاف دروغ است زیرا که چون حیث
 دیگر شد باز ممانی نیاید پس آن اهل کشتی باز مردند معلوم شد که محض این که است در
 است خواجه شمس العارفین و مردان حیاتی که باقی است در روز قیامت باشد نه در دنیا زیرا که

تقدیر و تقصیر

ذکر فضیلت کارگران و بندگان

ذکر احوال و حالات

ذکر حقایق و احوال

چنین کار را و اکثر اولیائی مدار بطور آشنای چنانچه حضرت خواجہ قطب الدین اوشی کاکی را شنیدند
 غزل کشتگان خنجر تسلیم را به هر زمان از غیب جان دیگرست بد حالت فنا حاصل شد
 قوال مصرع اول گفتی جان بحق تسلیم کردی و چون مصرع ثانی شروع کردی با بحالت اول
 زنده شدی چون ساعت اجل نزدیکت رسید مصرع ثانی از زبان تو الان فرمودش شد پس حضرت مشو
 از دار فانی بدار باقی رحلت نمود پس از این حالت معلوم گردید که حیاتی بعد مماتی بهم از قبیلہ است
 است همدیگر نخل سخن در ذکر عزیر علیہ السلام افتاد و خواجہ شمس العارفین فرمود و تفسیر حسینی می آید
 روزی حضرت عزیر علیہ السلام بر خراسان رسیده توجه به بیت المقدس نموده بدی که بدو فرسخ از آنجا
 بود رسید پس موضعی ویران دید اما درختان او میوه دار بود و وقتیکه انجیر بچسبید مقدار کمی
 انگور گرفت و در سایه قرار کرده چند انجیر بخورد و باقی نیز خود داشت و انگور را بفشرد و پاره
 بسیار میداد و بقیه در خنجر ریخت و خمر که داشت پیش خود و بپست و گویه و دیوار کرده بسوی میزبان
 می نگریست چون از این بابت ویران دید گفت اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِذَکَرِکَ اَنْ تَعْلَمَ لَیْسَ بِکَیْفَ
 زنده گردانیدن دیدار خدا تعالی یعنی چگونه آبا و کند بعد از خشنود و باشندگان او را بجز خود
 گرداند بعد از مردن ایشان پس میرانید او را خدا تعالی بپایان تفکر و تامل آمدت مسئل
 خرا و نیز ببرد و چون بنیم بپوشید و رفت چه دید که سیصد مردان مرده اند بنجا بلایه تعالی
 مناجات کرد که ای خداوند کریم این کسان را بقدرت زنده گردان پس بجز و دعا کردن او همه
 مردگان زنده شدند بجهان صورت که بود بعد از آن همدیگر سخن در ذکر ابراهیم علیہ السلام
 افتاد و خواجہ شمس العارفین زبان مبارک اندک و تفسیر حسینی می نویسد که روزی ابراهیم علیہ السلام
 گفت ای پروردگار من بنما اقدرت کامله چگونه زنده میکردی مردگان را گفت آیا تو ایما
 نیاوردی که من مرده را زنده میکنم گفت ابراهیم بلایه ایمان آورده ام ولیکن این سوال کن
 تا تمام بگیرد دل من بشا هده چگونه آن گفت خدا اگر معانه این حال را زود داری پس بگو
 چهار عدد هر فان کبوتر و قورس و قلیح و لحا و س پس ایشان را فسخ کن و گوشت و پوست

عزیر علیہ السلام

عزیر علیہ السلام

و غلام ایشان کوفته با یکدیگر بیا میزگر می ایشان روست خود نگهدار و آن گوشت
 پوست کوفته را چهار حصه کرده بر چهار جبال جدا جدا بنه و هر یک مرغی را بنام وی انداخت حضرت
 ابراهیم علیه السلام همچنان کرد و سر می ایشان بدست گرفته آواز کرد ای کسوت را می طایفه
 وای نلاغ وای خروس بسو می خود بیا نید بفرمان ایزد و نشان عز و جل اجزای هر یک
 از دیگری جدا شده و با یکدیگر نلتم گشته بدان ایشان درست شد و بسوی می خود
 بر زمین ویدن گرفتند پس آن بانه تا پیش پای ابراهیم علیه السلام می دیدند و از بخار و
 کرده بسوی می خود که در دست وی بود پیوستند بعد از آن فرمود روز فیما بین
 ابراهیم علیه السلام و نمرود و مرد و رسول جواب شروع کردید ابراهیم علیه السلام گفت
 نیست که مردگان را زنده کند و زنده را مرده سازد و جواب داد من نیز همین قوت
 دارم مرده را زنده و زنده را مرده میکنم شخصی قیدی نمی را را کرد و مرده زنده را
 کرد حضرت ابراهیم علیه السلام گفت خدا تعالی من آفتاب از جانب مشرق طلوع بر
 و تو آرد از جانب مغرب بر آرد پس این سخن را جواب و مبهوت گشت بعد از آن این
 آیت شریف بر زبان مبارک را نند و قوله تعالى اذ قال ابراهيم لما نزل الله يا بني
 بالثمن من المشرق فأت بها من المغرب فبهت الذي كفر بعد از آن
 سخن در ذکر سلیمان علیه السلام افتاد و مرد و چون لشکر سلیمان علیه السلام بودی نمل در و
 نمود نمل لشکر این خود را حکم داد که لشکر حضرت سلیمان علیه السلام درین میدان می باید کرد
 سوارهای خود سکونت و آید از پای کوبی لشکر این محفوظ باشید بعد از آن این آیت
 شریف خوانند و قوله تعالى يا ايها النمل ادخلوا مساكنكم لا يحطركم مناكم
 سلیمان و جوده و همد لا تسعرون بعد از آن سخن در کرامت و شرف حضرت
 غوث الاعظم سید عبدالقادر رضی الله عنه افتاد و صاحب او محمد وین صاحب و ام
 بر کاه عرض داشت کرد که اکثر مردان میگویند چون حضرت غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه

در سلیمان علیه السلام

در شرف غوث الاعظم

در کتب
صنعان

در کتب
فوائد علماء قم

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در شب هجرت از زبان درفشان فرمود یا و کون فی
قد یحییهم علی ربیبک وقد مالک علی رقاب کحل ولی الله یسبحن محبوب
سبحانی باین سعادت و این موصوف شدند فرمودند قدیم رسول الله صلی الله علیه و سلم
برگردن من است و قدم من برگردن جمیع اولیا باشد پس هر یک باین قول و ستر شدند
و صدق آوردند اما شیخ صنعان ازین امر روگردانید آیا این قصد رست یانه خوب
شمس العارفین فرمود این چنین ذکر شیخ صنعان در کتب معتبر ندیده بلکه حضرت
سولانا سولوی جامی قدس سره السامی در نفحات الانس شیخ عبدالحق در خیار
الاجتبی نوینند که چون حضرت شیخ عبد القادر میران محلی آیدین بر منبر سوار شده و عظم
سیکروندسته هزار عالم نامدار و سیصد و مکمل در محفل آنحضرت موجود بودند می رود
آنحضرت از زبان گوهر فشان ارشاد فرمود که قدیم حضرت رسول علیه السلام برگردن
من است و قدم من برگردن کل اولیا باشد همان سست آمدی مل قدم مبارک آنحضرت
گرفته بردوش خود نهاد و پس وجود تسلیم کردند چند هزار عالم ربانی و اولیا صمدانی
کردن شیخ صنعان ثابت نگه داشته بعد از آن سخن روزگار امام غزالی و جلال الیه
روی رضی الله تعالی عنهما افتاد و خواجہ شمس العارفین فرمود چون حضرت رسول علیه السلام
در شب هجرت بر فلک حیا پریم با موسی علیه السلام ملاقی شدند فرمودند علماء استی کا بنیابنی الهی
اندا زین سخن و دول موسی علیه السلام تعجب مدو گفستی یخوایم که عالمی از هست ایشان
کنیم حق تعالی روح مبارک حضرت جلال آیدین رو رحمته الله پیش موسی علیه السلام حاضر گرد
وفی ما برین ایشان گفت گو گوناگون چنانکه باز فرمودند که اکثر اهل علم بر آنند که روح
امام علیه السلام حاضر شد و موسی علیه السلام گفت اسلام علیکم امام غزالی جواب
داد و علیکم السلام و رحمته الله و بر کاه موسی علیه السلام گفت جواب سلام و علیکم اسلام بود
پس با و کلام چه گفتی گفت نایده نیست بلکه مضاعف است باز موسی علیه السلام گفت نای

تو حبیبیت امام غزالی رحمه الله علیه گفت محمد بن محمد غزالی باز موسی علیه السلام گفت
 که من فقط نام تو را بتفسار فرمودم نه نام پدر تو پس گفتن نام پدر چه فائده بود امام صاحب
 جواب داد که تو در جواب ل باری تعالی و مَا تَلِكَ يَكْمُنُ فِيكَ يَا مَوْسَى چه از یاد کرده ای و
 گفتی اَتَوَكَّلُ عَلَيْهِمْ اَوَلَمْ نَكُفِّرْ عَنْهُمْ اَعْلَى عَنِّي فَمَنْ يَكْفُرُ عَنْهُمْ اَمْ لِكُلِّ قَوْمٍ مِّنْ لِّهَادٍ
 هُوَ عَصَايَ كَانِي بُوَد و فو اء ان حق تعالی را معلوم بود ند که خالق عصای و فو اء
 او بود پس با ظهار توجه حاجت و حضرت موسی علیه السلام گفت که چون از جواب مقتضای
 ندا آمد مَا تَلِكَ يَكْمُنُ فِيكَ کیا مؤمنی دانستم که این سؤل منجانب عالم الغیب الشهادت
 محض بحببت استیناس ل مرتبت پس با مقتضای حال این مقال زیاده کردم امام صاحب
 گفت که چون شما را برای طلب نمودید پس من نیز با ظهار حال خود این الفاظ گفتم چون
 موسی علیه السلام این جواب شنید مرتبه علمای امت محمدی را تسلیم کردند باز خواجه شمس العارف
 فرمود مرتبه امام غزالی از صحابا تابعین و تبع تابعین است چون ادنی را این مرتبه
 باشد رتبه علی خود عالی خواهد بود بعد از ان سخن در عقیده حضرت مخدوم جهانیا جانی
 گشت با حشمت اید افتاد خواجه شمس العارفین فرمود روزی حضرت مخدوم رحمه الله سبحانه
 روضه شبر که سه در کائنات خلاصه بود ذات صلی الله علیه و سلم رسیده عرض کرد که از دست
 در از اشتیاق عرفان آن حق سبحانه میگذرم اندر روضه شریف آواز برآید که ای فرزند حمید
 بملاست هند در می سر و کمال حال مقبول را نگاه و کمال از مردان سلطان المشائخ
 خواجه نظام الدین بدلاونی نصیر الدین نام ملقب به چراغ دلی مشهور است از و شان مطلب
 تو حاصل خواهد شد سید موصوف حسابا رشاد سرور کائنات صلی الله علیه و سلم بمنزل
 بمنزل و شهر دلی رسید و کلوخی چند برای استنجا آنحضرت برخسار خود سائید و نذر انوار
 نمود و آب تسلیات بجا آورد و احوال خود را ظهار نمود و احباب الاصفاف حسب الاشعارت
 آن سرور عالم صلی الله علیه و سلم سید موصوف را نعمت بالحق عنایت فرمود و بعد از چند

در تحقیق مخدوم جهانیا جانی

ذکر فضیلت عقیدت به علم

ذکر خواجه حسن بن حسین

ذکر عقیدت حضرت ابراهیم خضر

بدت یک جا به کینه تبرک داده رخصت فرمود بعد از آن سخن در حسن اعتقاد داشت
 بعد از آن حافظ امیر خسرو صد شت کرد که فوسل از تحصیل علوم بی بهره ماندم خواجه شمس العارفین
 فرمود نمیدانی که اکثر مردمان با وجود تحصیل علوم از قریب حق سبحانه و تعالی مجرّم شده اند زیرا که
 حاصل علوم حسن اعتقاد است پس طاعت و صواب را باید که بر حصول حسن اعتقاد سعی بلیغ نماید و
 در طاعت شیخ طاهر باطنی در مشغولان اردو تاق جل جلاله گوناگون علوم و ادعا فرماید
 چنانچه مولوی سکنو سفیر باید بدیت چون کنی خدایت بخوانی یک کتیب و علیها ناور
 یابی از حبیب و انگاه همدین محل خواجه شمس العارفین فرمود که حضرت خواجه حسن بصری حرّم
 علیه بحر و منیا و جناب یزد و متعال التماس نمود که اسی خداوند کریم این بیچاره فطرس را
 علی نصیب بکن که برکت آن عامر بن جناب تو مستجاب شود روزی حضرت خواجه حبیب عجمی
 مرید ایشان امامت میکردند بهارین وقت خواجه حسن بصری تشریف ازانی فرمود اما لیسرا
 اقتدا نکردند ازین جهت که آن قرآن صحیح نمی خواند از غیب و از سی شنیدند که اسی در
 سن آن علمی که میخواهی که باعث آن مستجاب الدعوات شودی همین بود که حبیب عجمی فطرس
 کنی پس آن را فوت کردی و از اجابل نیستی حالانکه عقیده او بجناب من از تو زیاد و درست
 پس ازین حکایت حافظ امیر خسرو سکین خاطر چاهل شده و بخدمت حضرت خواجه شمس العارفین
 جان و دل مشغول گردید بعد از آن سخن در باب اعتقاد پخته افتاد و خواجه شمس العارفین
 زبان مبارک را نیکو ساخت اباید که همه حال اعتقاد و خود را محکم دارد که حاصل سلوک اعتقاد است
 بعد از آن این بیت بر زبان جاری کرد و راند بدیت در کانه عجمی عشق از کفر ناگزیر است و پیش
 از بسوز و گرمی بولس نباشد و بعد از آن فرمود که در صراط صوفیان بمعنی اعتقاد پخته
 است که هرگز زائل نشود و تشکیک شکاک مراد از آتش مصائب شده اند دنیا است
 مراد از بولس اشتقاق حقیقی که تحمل ناپسایند بعد از آن سخن در عقیده حضرت
 امیر خسرو افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود که روزی شخصی بخصه سلطان المشایخ حضرت

شیخ نظام الدین آمد و چیزی نخواست سلطان المشایخ فرمود هر چه درین دزدید از خواهم
 اتفاقا در آن روز بیستم چیزی نیامد باز دوم روز عرض کرد سلطان المشایخ بهمان طرز فرمود
 آن روز نیز چیزی نیامد باز سوم روز عرض داشت که خواجہ موصوف تعلیم شریفین
 حواله ایش کرده حضرت فرمود چون بمیان آه باد خواجہ امیر خسرو که مال سوداگری بقای
 چهار کلمه برشته تران بار کرده می مد ملائی شد پرسیدند از کجای آئی گفت در دلی شریف
 بخدست سلطان المشایخ جسته حاجت دنیوی گرفته بودم و در کسره و ز ماندم چیزی نیافتم آخر
 خواجہ صاحب تعلیم مبارک خود بطاعت فرمود چون این خبر در گوش امیر صاحب رسید فرمود اینرا
 می فروشی گفت آری فرمود قیمت این چیست گفت هر چه عنایت فرمایند بمال چهار کلمه
 بار کرده مع شتر آن بخواه و تعلیم مبارک ازان گرفته در جامه پیچیده باد بکمال بر بسته
 بخدست سلطان المشایخ آمد حضرت صاحب پرسید که چیزی فائده در تجارت شده امیر
 صاحب عرض کرد عرض بنوازان قدر که سنان این بار حاصل گردید گاهی نشده است کیفیت
 خرید تعلیم مبارک بمیان نمود خواجہ صفا فرمود بسا از ان خریدی حسب اعتقاد تو اگر مال
 دو چندان دادی کتم بودی بعد از ان فرمود کما ز گری عشق قمیصل امیر خسرو سدا از جای دل
 سوخته بودی همدرین محل دعاگوی عرض کرد این چنین عشق بچو طور حاصل دید فرمود
 قوله تعالی ذلک فضل الله یؤتی من یشاء باز امام بخش نذر بردار عرض داشت کرد
 باشدتعال و از کار حاصل نمیشود فرمود به برکت اشغال خطرات نفسانی و دوسو اس شیکه
 دور شوند اما حصول عشق محض از گریه دست بعد از ان سخن دزد در جنس انس افتاد
 غلام علی عرض داشت چنانچه بنی آدم را تکلیفات بایمی دولت لاحق شود عالم جنیان را هم
 باشد باید خواجہ شمس العارفین فرمود عالم جنیان در جمیع امور با بنی آدم موافق اند تا آنکه
 بعض از ان برالت حضرت سوز کائنات صید اند علیه وسلم آوردند همدرین محفل فرمود
 پیدایش فرشتگان از نورست و چنان از مار و لپه اشلیان در گرداغان و افتاد بلوق

در بیان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بعت و گردان او شد و اما خیر من گفت و اند شرافت سجد آدم علیه السلام باز ماند بعد از تحمل
فرمودند و دعای کوه قاف زمینی است که از کوه قاف هفتاد حصه زیاده است و باز دیگر
گردان زمینی است از زمین این هفتاد حصه زمین اول زیاده است و باز گردان زمینی دیگر است
از نقره که هفتاد حصه زیاده است از زمین مسطح باز گردان زمینی است از زر و آن هم فلخ
تر است و این قومی سکونت میداد و از تکلیفات هر دو جهان فارغ است و از حوال
بلیس احمی بنی خیمه و عذاب موت و حشر و غیره ایشان را هرگز نخواهد شد و آخر نیز داخل بهشت شوند
پس زمین خبر همه حاشیه نشینان متعجب ماندند انگاه فرمود و تکلیفات بسیاری و عواری عذاب
جان کنند و عذاب قبر و حشر و راز و خور و دوزخ و غیره و هر بنی آدم را شامل است و
اول میاز ایشاعت حضرت رسول علیه السلام داخل بهشت کنند و آن هشتاد و هشتم و نهم
علم و فضیلت آن روز جمعه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی احمد سکه پشانی
سید کمال شاه سلطان پور دیاران بگزین خواهر بودند سخن در طلب علم افتاد و خواهر العارفین
فرمود که در طلب علم سعی مبلغ باید کرد بعد از این حدیث بزرگان مبارک را ندیدند
انقلبوا العلم من المهدی الى الکحل همدین مثل سید السجش عرض داشت که سالک را
پندند و علم ضروریست و آنچه شمس العارفین فرمود سالک ابا که کتاب کنز الدقائق بخوبی
خوانده باشد باز سید مذکور عرض داشت که حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنه
سیفر مایند که اگر سالک علم صلیق پنج گانه خوانده باشد هم کافیست حضرت مولانا فرمود اگر
هستند که کافیست مگر در خاندان مال اولی تر و لطیفه خواندن علم است چنانکه حضرت بهشت
پناه صلی الله علیه و آله وسلم در میناب کید فرمود من تراهک بغیر علمه فقد مات
کافرا و اجتنبنا و هم بزرگ فرموده است اگر بی علم کاری پیش گیر
شود کافری و یواند میرود و هم فرمودند و در رکعت عالم با عمل از عبادت تمام مخلوقات
علم بهتر است باز سید مذکور عرض داشت که اکثر مردمان بدینت مضطربند و عذر شدن

میخواهند نه برای رضای رحمان پس این چنین علم چه فائده می بخشد خواه شمس العارفین
 فرمود علم حجت رضای رحمان باید خواند نه برای رضای شیطان زیرا که علم بدون غلبه
 نیست فعل شیطانی است باز رسید موصوف عرض داشت چونکه در ذکر هر نوعی و دیگر
 وظایف خلاص حاصل نمیشود و در خواندن علم چگونه حاصل میشود خواه شمس العارفین فرمود
 اگر چه بجز خلاص نیست عمل مقبول نیست مگر ترک آن عمل صالح هم فعل شیطان نیست که
 تصور او همین است که مردمان از عالم بجهنم و نشوند نعوذ بالله منها بعد از آن فرمود
 بدست یافتن بر علم متوقف نیست چنانچه حق تعالی میفرماید قوله تعالی واللّٰه یهدی
 من یشاء الی صراط المستقیم و دیگر آنکه اگر راه هدایت بر علم منحصر بودی شیطان
 لعین با وجود چندین علم ملعون نگشتی بعد از آن شخصی طالب العلم عرض کرد که شوق
 خواندن علم سیدارم اما لاچارم که والد بزرگوار من ضعیف است و اجازت هم نمیدهد که در کجا
 زنده بخوانم هر چه درین باب فرمایند بجا آورم فرمودند بر دوی دیگر داری گفتی فرمود
 که ارم و جمعی دیگر برای آرام و خدمت او میدانی علم بخوان والا حقوق والدین بر جمیع حقوق
 مقدم اند پس تو دم حیات والد بزرگوار خدمت و بجا آر زیرا که از خواندن علم مقصود عبادت
 است و شناختن حقوق اسلام باز عرض کرد که چیزی از وظایف ارشاد فرمایند فرمودند
 باز کلمه طیب هزار بار و روز و وظیفه روزمره بخوان ۱۲ همدارین محل شخصی عرض داشت
 که در حجت حصول علم چیزی ارشاد فرمایند خواه شمس العارفین فرمود بعد از نماز فجر کعبه
 باده یا علیم عکس خوانده بگوئی اسی خداوند کریم بمرت این اسم بر علم نصیب آن هم
 درین محل فرمود که تعاضا ایام بانجام عمر رسید اما اشتیاق مطالعه کتب سلوک و
 توحید کنم مگر دیده بند عرض داشت که عشق را با ضعیفی چه کار بلکه در به حال زیاده تر گردد
 بعد از آن شخصی بطرب ضیاء الدین نام بخدمت حضرت صاحب عرض داشت که دعا
 فرمایند تا بقانون سماع بخوبی واقف شوم خواه شمس العارفین فرمود اصل به کار علم

وظیفه برای حصول علم

تا در علم ثابت قدم نباشی فن علم موسیقی را چه در آن نگاه فرمود بر نور دار محمد دین صاحب
 و میر تقی و چند نفر دیگر همراه خود کرده جانب پاک پتن شریف رفتند و در برج نظامی مسجد
 حضرت خواجه الله بخش سجاده نشین موم بوسی حاصل کردند و صاحب را دو گان مہار و سہ
 در ویشان گیر نیز حاضر بودند میر تقی و خوش آواز غزل آواز کرد و غزل خلوت گزید
 را بنما شاہ حاجت ۴ چون کوئی دست بہت بصیرت حاجت ۴ تا آخر ہدیہ
 محل صاحبزادہ غلام فخر الدین مہار کو دام برکتہ روی اسکو صاحب دہ محمد صاحب
 کردہ فرمود و قال ایشان سخنان بہتر میگویی اما از علم وقف نیست کہ صحت الفاظ
 داند بعد از ان سخن در علم آدم علیہ السلام افتاد کہ سید الله بخش حاجے پور عرض کرد
 کہ تفسیر آیت و علم آدم کہ اسماء کمالہا چگونہ است خواجہ شمس العارزمین فرمود
 بیا منور ایند حق سبحانہ و تعالی آدم علیہ السلام را کہ نامہای جمیع مخلوقات از علویات
 و سفلیات بلکہ تا شیرت ہر موجودات را در گرم جار و یابس معلوم کنانید بعد از ان
 این مصرعہ بزرگان مبارک را ندند مصرع علم الاسماء ایک رقم از دفتر نیست و
 و ہچنین در تفسیر حسینی آوردہ چون آدم علیہ السلام را بشمارفت علم الاسماء شریف
 ساخت بعد از ان آن مخلوقات موجودات را کہ نامہای ان با آدم علیہ السلام تعلیم
 کردہ بود و بر دفترش گمان آورد و گفت قولہ تعالی ان یکتونی با اسماء ہنوع کلام
 یعنی خبر میدہد مرا نامہای اینہا کہ روبرو شما اند اگر ہستید شمار است گویان و طعن
 بر استحقاق خلافت آدم یعنی عرض ایشان نیست کہ آدم لائق خلافت نیست
 زیرا کہ ازین خون یزیدی و فساد و ظہور آید و بایان تسبیح و تقدیس تو سبب آوردیم
 شایان منصب خلافت مایم حالانکہ خلیفہ را علم باید شماران نیست پس گفت حق سبحانہ
 و تعالی خبر میدہد مرا نام این است یا قولہ تعالی قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما
 علمتنا انک انت العلیہ الحکیم یعنی گفتند و فرشتگان بعد از جہل خود یاد ان

اسامی بطریق اعتدال که تشریف یکینیم تر از همه نقصها تنزیه کردنی بیحد و نشی نیست مالاگر آنچه
 تو در آموختی مارا بپرستی که تو دانی آموزگار محکم کار و صاحب کردگار و انبیا آیه و در چنین مقام
 شد ندی آنکه فضل علم عبادت زیرا که در میان دانشگان انواع عبادات بکثرت جمع بودند
 و فضل حضرت آدم علیه السلام را حاصل شد. و رسم آنکه بعضی شیخین از آنکه چهار آنها صاحب
 زیان است که ابلهین است و حضرت آدم علیه السلام آنها را کرد جان خود را بشغاف و بدست
 گرفتار نمود پس اگر عزیز تر باید که نقد عمر خود را در تحصیل علم دینی بکین سعادت و این در
 یابی و از عداوت و حسد و ورع باش تا فرشتی که هر باشی بعد از آن سخن قصه آدم
 و موسی علیه السلام افتاد و خواجہ شمس العارفین فرمود که چون روح حضرت موسی علیه السلام با
 روح مبارک حضرت آدم علیه السلام ملاقی شد گفت بسبب رون ایشان از گنبد تمیز
 گوناگون گرفتار آمدیم اگر ایشان بخورند سی چهره چوبین سختی افتادند سی روح حضرت آدم
 علیه السلام جواب داد ما چرا علامت میکنی در کتابت و به بین که خدا عزوجل رزق قبل از
 پیدایش من شست هزار سال فیای کرده است پس من چیت اگر اراده خدا بودی
 کی خود می روح حضرت موسی علیه السلام را جواب داد همدین محل سید من بخش عرض
 و شست اگر چنین است پس علامت بر کسی نیست همه امور خیر و شر را داده حق سبحانه و تعالی
 و بشود خواجہ شمس العارفین فرمود آری چنین است که مبدای جمیع امور بد قدرت اوست
 این صانع عز و بان مبارک را ندیده هر چه در دهنش بود و من این باکی این نون جی که این نون پی رونیا
 بین یعنی هر چه در تقدیر تحریر گردید بهمان بشدت و اراده حق تعالی بظهور می آید اما در پیش
 را باید که کار ثواب بحق سبحانه و تعالی منسوب کند و کار خسین نفس خود و سپرد کند چنانچه حق تعالی
 میفرماید قوله تعالی ما اصابک من حسنة فمن الله و اصابک من سيئة فمن نفسي و الله اعلم
 باز سید موصوف عرض داشت که چون مبدای جمیع امور خیر و شر اوست میان فرق جبر و حقنیه
 فرق چیست فرمود جبریه قائل اند و میباشند و حقنیه قائل وحدت اند و دیگر آنکه جبریه و

قصه آدم و موسی علیه السلام

او ای امر و نهی سست شوند و گویند چاره مان نیست هر چه کند خدا کند و صفویان در اعتقاد
 تعالی چسبند و چالاک میباشند و امر محبوب حقیقه را سعادت و لرین آیند بعد از محفل
 مولوی معظم دین صاحب عرض شد که این قدر فرق هم معلوم میشود که آن منظر مضل اند
 این منظر مادی خوابه شمس العارفین فرمود آخر سلسله هر دو اسم با اسم واحد میسر نیست بحقیقت
 هر دو فرقه یک تن اند باعتبار مرتبه احدیت و دو تن اند باعتبار واحدیت بعد از آن
 سخن در تعلیم علم افتاد و میگویم مولوی غلام محمد آورده فرمود که سیم نور محمد حداد و چرخ
 گفت ما هنوز قرآن ختم نکرده است فرمود طفل را باید که در خور و سالی بر خواندن سست
 نماید و الا محروم اند مولوی صاحب عرض داشت از خوف زدگوب تان از مدرسه برخواست
 نزد فلان بنحو اند انگاه این مصرع بر زبان مبارک رساند مصرع جو را ستادیه مهر بدر
 انگاه فرمود حق است از حق والدین فائق ترست ازین جهت که والدین جسم پرورش
 کنند و استاد روح را پرورش کند بعد از آن خوابه شمس العارفین فرمود در ویش را
 علم میباید خواند که بدون او سکوکش با انجام رسیدن محال است هم درین محل غلام
 حسین قریشی عرض شد که دو کس را در حقیقت بودند یکی بعلم ظاهر مشغول گشت و دیگری او
 سلوک قدیم زد روزی برادر عالم بخدمت برادر ساکاف رفت و گفت از شما بوی مردار می آید
 باعث چیست گفت دینی و زبانشاهی بملاقات من آمد بود و از پوشش او بو عطر بداد
 من دیدم بر اخلاف نفس سوشی مرده ویر و آهسته ام گفت چند مدت گذشته است گفت دو روز
 گفت نماز و روز باز اعاده کن که بدون طهارت نماز جایز نیست انگاه فرمود
 زهد و تقوی آن بهتر است که مطابق سنت رسول علیه السلام باشد چنانچه شیخ سعدی
 رحمه الله علیه میفرماید **علی بن ابی طالب** بزهد و ورع کوش و صدق و صفا و لیکن میفرماید
مصطفی به بعد از آن شخصی عبد الحکیم نام باراه به بیت پیش حضرت صاحب شمس
 خوابه شمس العارفین فرمود چند کتب خوانده گفت شمر و قایم و خیالی و ملا حسن و غیره خوانده

سست

فرمود اکثر مردمان علوم ظاهری اوقات خود را صرف کنند و به کتب سلوک و توحید مثل
 تصنیفات امام غزالی و مولوی جامی و جمیع کتب شتغال نمایند تا آنکه مقصود از تحصیل
 علم همین است که وصل حق گردد چنانچه بزرگی فرموده است علم خود صرف حقانی فقه و
 یا اصول و جزو وصال حق تعالی دورانی اسی جهول و بعد از آن فرمود مشغولی مکتوب
 و فصوص الحکم هر دو را در مطالع باید داشت که این هر دو کتاب مخزن سلوک و معدن حقیقت
 اند بعد از آن فرمود وقتی بخدمت خواجه توسوی رحمة الله علیه حاضر بودم روی سکه
 من آورد و فرمود کتاب عوارف المعارف شیخ شهاب الدین حمزة الله علیه در علم تصوف
 عجیب است باید که در مطالع آن مشغول باشی اگر مطالعه تمام کتاب بتوانی فصل که در او
 شیخ ستاخر و باید دید بعد از آن فرمود که مدت دراز مطالع مشغولی کردیم حاصل
 هر شش فقر خدمت و طاعت شیخ دانستیم چنانچه طاعت شیخ درست آید همه منازل مرتب
 سلوک و حاصل شوند زیرا که طاعت شیخ خود عین طاعت خدا و سلوک است چنانچه بزرگی
 فرموده است چنانکه ذات پیر را کردی قبول و هم خدا و ذواتش بدست رسول و اگر چه
 رزق تو خواجده را که گم کنی هم متن و هم دیباچه را و بعد از آن بزرگان مبارک را که
 صادق را باید که در ابتدا می سلوک کتاب کیمیاستاد در مطالع نماید و در انتها سلوک
 به مطالع مشغولی مشغول باشد و عاقل و ضد داشت که مطالع کتب فایده دهد و خوا
 شمس العارفین فرمود مطالع کتب مثل سطرست چنانچه کاتب بر سطر است و در بنویسد
 هم چنانچه صاحب مطالع احکام شریعت دانسته بران عمل کند بعد از آن سخن در عجم
 و تعلیم علم ظاهری حضرت مولانا شمس العارفین افتاد و صاحب اده محمد دین صاحب عرض
 کرد که سینه عمر ایشان که هم است خواجه شمس العارفین فرمود عمر من نهمینا بهشتا و در چهار
 سال سیده هست بعد از این سه سال زنده اند بحق تسلیم شدند پس باین صاحب عمر حضرت
 مولانا رضی الله عنه بهشتا و بهشت سال است با صاحب را و ده صاحب عمر شد که

که کیفیت طالب علمی ایشان چگونه است فرمود و ماه بسا که به جلیقه و رقریه میکی و به کوزه میگذارد
 که بیه و نام حق خواند م بعد از آن چند نامه شیخ فریدالدین عطار در قصیده مکه شریف بحدیث
 نامو نصاحب حمدین شروع کرد و م تا آنکه تمام کتب درسیه نظم از و شان تعلیم یافتیم و بعد از آن
 کتب صرف و نحو و منطق از مولوی محمد علی صاحب درس گرفتیم تا آنکه مدت سیصد و ده سال را انجام داد
 و ششم و بعد از آن در آن رقریه اخلاص گذراندیم شش هزار و اوّل و مطلق در دوم سال
 خواندیم بعد از آن شش ماه در شعر کابل میماندیم هدایه شریف را انجام خواندیم پس علم حدیث نیز حاصل
 کردیم بعد از آن چند کتب توحید مثل لوائح مولوی جامی معات فخر الدین عراقی و شرح اعتقاد
 مولوی بکا و سوا السبیل و کشکول و مرقعه شریف من تصنیفات خواجه کلید علم الدجوان
 و رقریه سیوسه شریف بنیوت حضرت خواجه توسی که الله عنه خواندیم بعد از آن محل بنام
 خرمه داشت که طالب علمی خواجه توسی بگونه است نجایه شمس العارفین فرمود ابتدای عمر در کون
 در آن که مولد ایشان است خواندیم شش هزار و بعد از آن رقریه سیوسه شریف بدرسه حسن علی
 کتب نظم خواندیم بعد از آن در مرقعه لایحه سخن که از رقریه سیوسه شریف بطرف مشرق
 بقاصد که چکرده است بنجاست علی بن محمد رحمه الله علیه نیز چند کتب نظم درسیه خواندیم
 بعد از آن به جهت تحصیل علم عربی به مکه کوفه میرویم رسیدیم و در خدمت قاضی حاکم
 صاحب بن حضرت قاضی محمدرضا بن علی الله عنه بقی شروع کردیم و چند سال در آنجا خواندیم
 بعد از آن روزی حضرت خواجه مهار و رقریه روح شریف آورد و با او همراه استاد احمد علی صاحب
 رفته به بیت خواجه مهار و سی شش نفر شدند بعد از آن سخن در طالب علمی حضرت خواجه نور محمد
 مصداق رحمه الله علیه افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود حضرت خواجه مهار در شهر دلی متقی علم
 عربی بخواند و در ویشی بود چند باره مان و دیو روز جمع نموده پیش آنحضرت می نهاد و وزیر
 ایام مولانا فخر الدین از او رنگا باه و در دلی تشنه بیت آورد و در جای اقامت کرد و روزی
 در ویش خواجه مهار و سی بکمان مولانا رسید و آنحضرت از او ویش صورت دانسته نافه

چون آن رویش بخیریت خواجہ مہار و صاحب مدد گفت کہ امر فرمودی در نیاجی است
از حال و تعب کہ بقدر پنجاه شصت گز سر و پیل میدارد و قبا فراخ و دستار مع کلاه شملہ و
بر سر میدارد معلوم میشود کہ شخصہ امیر کہیر است و چون گفتار او شنیدیم ہم دہستم کہ مردی عالم
ست در دل خواجہ مہار وی آمد کہ آنرا بہ بنیم آن در ویش ہمراہ خود کردہ بخیریت آنحضرت
زقنہ و ملاکا کردند مولانا فرمود و چہ بنویسید گفتند قطعی بنویسیم فرمود اگر مرضی مبارک ایشان
با من تکرار سبق میکرد ہاشند گفت با چندین بدعتی تکرار بنویسم کہ مولانا فرمود تو کار خود بکن
بدعت من چہ است چون وز دیگر پیش استا و کتاب کشاوند طبیعت ایشان نگریدید ہر چند فکر کرد
ہیچ مطلبی نمیداشت و گفت باعث چیست کہ ہر حرف نمی خوانی اگر کسی را بنجائیدہ از رخصت
بحسن در دل خیال کرد کہ شایر وزیر زبان شخصی کلام حسبات آئین کردہ ام شاید پنج شد ہاشند بخت
آن حضرت نہفت و گفت کہ دیر روز سخن نا شایستہ شما را گفتہ بودم معاف فرمایند و با من تکرار سبق نیز
فرمایند چہ روز برای تکرار سبق بخیریت حضرت مولانا آمدند روزی مولانا فرمود سبق تو این است
کہ اللہ اللہ بگوئی پس بحیرہ زبان تا شیر گشت و با وی بیعت کردند شغل علم طہری ہمانجا ماند
و بہ شغل باطنی مشغول شدند بعد از آن سخن در تدیس قاضی محمد قائل رحمۃ اللہ علیہ نہشت
خواجہ شمس العارفین فرمود و مدو علم علیہ اوشان نجسایت سبقت بردہ بود و چنانچہ علما و ان کہ
کتاب را میخوانند تقریباً ہشتاد نفر بودند و باقی دیگران نیز ہشتاد بودند انگاہ فرمود مولوے
احمد دین خلیفہ خواجہ توسوی رحمۃ اللہ علیہ فرمود کہ قاضی محمد قائل رحمۃ اللہ علیہ مال بسیار
میداشتند چنانچہ وقتی مبلغ کلمہ و پیہ نہشتیں خواجہ مہار وی حمد علیہ بگزایند و گفت کہ یہی
حقیر نہ گذرانیم مہار برین محل صاحبانہ محمد دین صاحب عرض نہشت کہ قوم حضرت قاضی
قائل محمد و غلط محال ملتان چہیت فرمود و یاد دارم اما با ذات چہ کار مقصود و حاصل عشرت
ست انگاہ این بیت بزربان مبارک ماند بیت عشق را با مومن کا فزہ باشد محتاج
این سخن بسجود و نیاجہ میباید نوشت بعد از آن سخن در تدیس خواجہ توسوی افتاد و خواجہ

شمس العارفین فرمود بیست و سه فضیله کامل در توبه شریف تدریس میکرد و مبتدیان
 زیاد و سبق نزد هر یک خوانده میشد و دیگر علما نامدار از اهرات شرق و غرب جنوب شمال
 بیشتری آمدند انگاه فرمود کتب توحید مثل لوائح البعاث و فیل و ائمه و بعضی حضرت حاضر
 شد می چون نظر مبارک برین افتاد و با اشاره دست مبارک فرمود خوانده سبق تعلیم نمود
 و اکثر اوقات در باب خواندن سبق سعی بلغیه فرمود و چنانچه روزی در قریه بهادر شریف یکساله
 در ویشان جلوس فرمود و بودند بسیار مردان خاص و مردم گرویشان از سبقت بودند در حال
 اگر چه فراغت نبود و سوسی سن بیست مبارک اشاره کردند و بعضی احوال بخیر است اندک حال حاضر شده
 کشاد و سبق خواندم بعد از آن فرمود در ویشان علم باید خواند تا اندک است در یکمین باشد
 بعد وقت شخصی از ملک چه بر آید و گفت شانه زده بار چه بیت الله شریف کرده اند از مدت
 دراز در بغداد سکونت کردم و بسیار زنده و زیاده بر نفس و عاقله و هم چنانچه تا در بهادر چه خود تمام
 بر تبه خلافت طریقه قادریه رسیدیم و هم از سلطان مردم بوییه تخریب است انگاه و مواجبه شمس العارفین
 روی سکود عا گو کرده فرمود فوسوس من انگس اگر جبه حصول نیاید غیر از خویش بر باد گردد و
 خالی است برفت بعد از آن فرمود و علم عجب نعمت است اگر این شخص علم دشتی برگزیده است
 ریا و حصول نیامشغول نبود بعد از آن فرمود اکثر مردمان بر تفسیر عبادت کنند و
 آو میان حاجات خود ملک بندنی دانند که ایشان هم درگاه قاضی احوال حاجت اند و رویا
 را باید که عبادت آن خالق حقیقی برای او کنند که در همه حال کار ساز است بعد از آن سخن
 در ظهور علم سحر افتاد - بنده عرض داشت که در علم سحر از کدام کس ظهور یافته است و آنچه شمس العارفین
 فرمود و علم سحر قدیمی است و ظهور آن از فرشته ارواح و ارواح شده که در تفسیر حینی آورده که
 ایشان بر زمین گناه کاران ملعون میزدند حق تعالی میفرمود که ایشان بسته نفس و هوا و اگر
 شمار نیز همان حالت که ایشان است بود صدور حکمها بدتر از افعال ایشان از شما هر کان
 دشتی ایشان ستمی نمود و در حق بجان نفس لشکر را بدیشان داد و بر احکام حسن و قبح

علم سحر
 از ظهور یافت

زمین فرستاد ایشان بر زمین آمده بر زمینی زهره نام عاشق شدند و بسبب سحر با محمد قریب
 بناحق و سجد و منعم اقدام نمودند و حق تعالی ایشان را از صعو و برسان منع کرد و عذاب بر ایشان
 و ریج جان مقرر شد و حال او را چاه بابل بگوئیم و نیت معذبانند و از زال سحر بر ایشان بجهت آن بود
 که در آن مان سحر و کونوت میکردند و حق سبحانه و در زمان حکومت ایشان متبل از مصیبت این
 علم هم علم بدیشان فرستاد و گویند بوجه الهام ایشان کیفیت این علم آمد و سخت تاجع بر کمال
 را تعلیم دهند و ایشان بر کیفیت سحر و حقیقت آن مطلع شده معارض مدعیان نبوت کردند
 بعد از آن علم سحر بر زمین منتشر گردید انگاه و مر سحر و تاثیر سحر از کفار زیاد و تر شد و یعنی هر نقدر
 که در غلظت و خجاست مشغول باشد همانقدر علم سحر آن و در ترقی گردد و در همین طور علم و
 از مردمان نیکو کاران و نیک پذیر و چند آنکه در الحاحات او دخل افتد علم او هم کم گردد و سحر
 نعم و در ذکر طهارت و صلوات و جز آن روز شنبه سعادت قدیم بود عی صلوات
 نیاز در رویش و کریم بخش نو مسلم و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در طهارت و صلوات نهاد
 خواجه شمس العارفین را و گوئیم بخش نو مسلم کرده معانی کلمه طیب و کلمه شهادت و کلمه تحمید با
 کرد و بعد از آن ترتیب وضو غسل تعلیم نموده و سرود و چون حالت جنب شود و غسل کند نو مسلم مذکر
 عرض کند که در مذبح بنود هر روز غسل میکنند خواجه شمس العارفین فرمود غسل
 روز مژه بر طهارت باطن هیچ فائده نکند بدان که در رویش طهارت در دو قسم است
 نماز طهارت باطن طهارت ظاهر نیست که جهت آدای نماز و غسل آن حساب بر شریعت نهاده
 کند و چون جنبی شود و غسل نماید و طهارت باطن نیست که در از او صراط و تریث مثل تکبیر و
 حسد و بغل و غضب یا که سازد و طهارت ظاهر بدون آب خاک یا که محال و طهارت باطن بوجه
 تزکیه نفس و تصدیه دل حاصل نشود و بعد از آن این بیت بر زبان رک را ندیدیم

دل پاک تپاک طبع بن پاک پاک نه بدلا	ترسی من تهوتیان بجهت خود که پاک زده بکند
هرگز نه آسما و کونخ چندان بکهنی سدا	استپانی که هرگز نوز فاضل نیاید کیا که کبلی دا

در ذکر طهارت و صلوات

در طهارت ظاهر و باطن

شعر هشت که در اینها بیان پن تو دوان می بیند و چو چوستان به پیچیده بلدان خصلت
 بعد از آن بند و عرض داشت که سفون حق صلیق غمسه که امست خواجہ شمس العالی فیروز
 فرمود وقت نماز فجر از صبح صادق سنتا طلوع آفتاب و سحر و ادای و تا آخر وقت در
 نصف ثانی از تمام وقت نماز بگذارد هر چند سفر بود مستحب ترست پس تا خیر کند تا وقتی که اگر
 فساد نماز ظاهر شود اعاده تواند کرد و وقت ظهر از زوال آفتاب تا رسیدن سایه هر چیزی بدو بر آن
 آن در سایه اصلی و مستحب را و ظهر اکامیم اگر مانا نیست و حد او آنست که بگذارد قبل از
 رسیدن مثل پس قبل از تمامیت مثل اول بعد از نصف آن مثل مستحب باشد زیرا که حد غیر
 نصف است و وقت چنانکه مد تعبیل نصف اول وقت است و وقت عصر بعد از وقت
 ظهر است یعنی از شدین و سحر و نماز عصر تا خیر است تا آنکه قرص آفتاب تغییر نشود و وقت غروب
 بعد از غروب غیبی است شفق است و آن بیاضی است در افق که بعد از غروب خورشید
 و سحر و ادای سحر تبیل است در هر زمان و وقت عشا و وز از غروب شفق تا صبح
 صادق و سحر تا خیر عشا تا ثلث شب افضل آنست که بعد از شش ساعت شبانه ساعت اول
 نمود و شود بعد از آن فرمود صلیق بر دو قسم است صلو و معنوی صلو آنست که حسب
 امر شرعی باشد بشرائط و آداب بجا آرد و معنوی آنست که از ماسوی اندر نگردد و معنوی آنست که
 و تعالی متوجه شود بعد از آن فرمود ذکر حق نیز غیر از نماز است زیرا که مقصود از نماز و حق
 است چون من بر ذکر حق تعالی مشغول شود گوید که در نماز نیست بعد از آن فرمود در نماز
 باز بر سه قسم است قوی و فعلی و قلبی قوی مثل زوات و فعلی چون قیام و رکوع و سجود و غیره
 جمیع حرکات و قلبی مثل حضور دل یعنی از جمیع ماسوی که در او آید بحق متوجه شود
 بیت از وقت طاعت بل حضور سی دل نیاید هیچکس بل طاعت حق را دل حاضر درین گاه بش
 و نزد صفیا بدون حضور قلب نه بماند و چنانچه در حدیث سطور است لا صلوة
 الا بحضور القلب و معنی این حدیث بر چند وجه گفته اند از اول بعضی آنست که کامل

در اوقات صلوات غمسه

در سوره صوری و معنوی

ترا ب نماز بدون حضور محال نشود و نزد بعض بوقت نیت نماز حضور شرط است و نزد
 بعض بجز حضور هرگز جائز نیست و این پنج هر حدیثی عمل کنند بعد از آن سخن در ذکر
 صلوات امام حسین باشد افتاد فرمود چون یک نماز تمام کردی چون بارگاه ایشان تغییر یکشت
 از زبان مبارک میفرمودند که خداوند آن امانت که زمین آسمان عرشین که سیم غیره از تحمل
 آن عاجز آمدند بنده عاجز را چه طاقت که بر دوش است اگر کند پس همین مراقبه نماز را و اگر دوی
 از آن سخن در ذکر صلوات علی کرم الله وجهه افتاد فرمود و بعد از آن میفرمودند که
 میدان جنگ و زمین شدی و وقت نماز مثل موم نرم می شد چنانکه روزی در جنگ حدیثیک
 مبارک ایشان تیر بخلبده هر چند بکشیدند بیرون نیامد چون در نماز مشغول شدند تیر بکشیدند
 و ایشان را زخم نشد درین اثنا صاحبها و محمد بن حسن عرض داشت که نزد امام شافعی از جایگاه
 شدن خون ضوفا سبب شد و دلیل ایشان همین باشد بعد از آن ذکر نماز محکم و این
 سیرانی است و فرمود چون یک نماز متعبد میشدند اول توالا از نزد خود و بنشینند چون اینها
 سر و ندوی نیست نماز بحضور در آن درست نموده تمام کردی تا آنکه باین طور نماز خود بنمای
 رسانیدی بعد از آن فرمود که بزرگی نماز نیستی خواند بعضی مردمان را گفتند که نماز بخوانید
 فرمود خوانم مگر سون فاتحه خواند گفتند که بجز سوره فاتحه نماز جائز نیست پس لا مایه شده
 گفتند فاتحه را خوانم مگر ایات فصد و ایات نستعین خوانم خواند حاصل کلام چون ب
 خواش مردمان در نماز مشغول شدند چون ایات فصد خواندند ازین هر کس او خون جاری
 گشت درین اثنا صاحبها و محمد بن حسن عرض داشت که باعث جاری شدن خون بود
 خواهد شمس العارفین فرمود چون مردمان نماز محبت حق بجا می نمودند از غلبه شوق خون
 جاری شود بعد از آن سید کرام شاه سکنه سیهلوی عرض داشت اگر سهوا نماز فوت
 شود قضای آن در کتب نقد ثابت است آن کلام عمل است که اگر فوت شود قضای آن
 نیست فرمود هر آن نفس که بغفلت گذرد تلافی اش محال است بعد از آن سخن در ذکر

در حدیث امام حسین

در حدیث علی

در حدیث محمد و حسن

در حدیث جعفر و سید

نماز خواجه توسوی حرمه الله علیه انما و خواجه شمس العارفین فرمود در پیش از آمدن حضرت صاحب
 نماز جماعت بگذشت و در آن روز حضرت خواجه صاحب بذاته امام شندین نیز اقتدا کردم
 و غلبه شوق الهی و دل آن ذات والا صفات چنان گرفته بود که ناز را با هستی او کردن نمی
 توانستند و در رکوع و سجود چندان تیزی می نمودند که لحاق متابعت و معیت آن نتوانم
 کرد و از مردمان حضرت عین العرفان سید الاولیا نقل میفرمودند که ایشان میگفتند که در نماز
 تمام الحمد خواندن نمیشود از جهت غلبه حضور و حضرت سید محمد گیسو دراز در بیان میفرمایند که طالع حق
 را در نماز قرائت اندک باید خواند تا از حضور قلبی باز نماند که نازی حضور جز حرکات بیهوده نیست
 بعد از آن فرمود چون حضرت خواجه توسوی در موضع مهارت شریف تشریف فرمودی جای
 سقر کرده بود سکونت میکرد و در فوری بر آوازی نماز بسجده و آمدند و جماعت طبعاً بود و همه
 متقدیان صف در دست کرده آنها و بدین فرمود حضرت خواجه صاحب استادم از دماغ اندازت بارت
 آواز مثل جوشیدن یک می شنیدم و امام قرائت و از کر و حتی که حضرت خواجه توسوی را از جهت
 غلبه شوق الهی طاعت استادن نماند و نشست بعد از آن سخن در ذکر فضیلت نماز
 نماز هر ی نماز - بنده عرض داشت که از مردی رسد با شماع آید که این ضو و نماز ظاهری بچکار آید
 تا آنکه نماز حقیقی حاصل نمکند که مرد وصال دوست خواجه شمس العارفین فرمود بجان حصول
 نماز حقیقی از نماز ظاهری که مقدم بر دوست یا زمانند نمیدانند که حق سبحانه و تعالی در باب خود

امرها فرمود و قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهکم
 وایدیکم الى المرافق و امسحوا برؤسکم وارجلکم الى الکعبین و در باب
 نماز هم امر و اقموا الصلوة فرمود پس چون ساکنان نماز ظاهری حسب مشربعت آواکند
 یقین است که آهسته آهسته بصلوة حقیقی شرف شود که سولو علی می علیه الرحمت و سوده بیت
 ساجد عشق روگر چه مجاز استی که آن بحر حقیقت کار ساز نیست ؛ انگاه فرمود مرد او
 مجاز امور شرعیت است چون در حکام شرعیت ثابت قدم باشد امید است که بمنازل طبعاً

در فضیلت نماز ظاهری

نازگرد در چهارمین محل بنده عرض داشت که در ویشی نقشبندی از من پرسید که در
 خواندن نماز معکوس سند مصیبت در جوشش هیچ کجاست خواجه شمس العارفین فرمود اما از همین
 سند کافیست که حضرت خواجه قطب الدین رحمه الله علیه را نماز معکوس ارشاد فرمود
 گفت ای فرید نماز پنجگانه بجماعت بگذاری و یک خم قرآن روز مروه در نماز معکوس یعنی حسب
 الارشاد شیخ خود را و ای نماز معکوس کمر بخت بخت و با حساب مریخ دفته نماز شروع
 کرد چنانچه شخصی را هم از خود کرده گفتند بعد از فراغت آدمیان بایستی ملازمین بسته در چاه آویزد
 و وقت صحرای برودن کنی پس کی ختم قرآن مجید در آن کردی و نماز پنجگانه نیز بجماعت بگذاری
 تا آنکه همین طور چهل روز تمام کردند که تا هنوز بمیان خوجگان بجهان طریقی جایست مگر درین
 زمان بعضی چاه با سقف رسن بسته می ویزند انگاه فرمود مردمان میگویند که حضرت کبیر
 صاحب و از ده سال با تار ریسمان در چاه آویخته بماندین قول عوام الناس محض سبانه است
 بهم گتا با فوآمد الفود مسطوبست که شیخ ابو سعید ابو الخیر رحمه الله میفرمایند آنچه من رسید از
 حضرت رسالت پناه صلو الله علیه وسلم سبده او اگر دم تا آنکه معلوم شد که حضرت در کائنات محو
 البسته علیه السلام وقتی نماز معکوس گذارده است بر قسم بایستی خود را برین سبده خود را در چاه
 آویزند کرده هم چنان نماز او اگر دم بعد از آن سخن در ذکر نماز فوته و لوافل افتاد
 تا در بخش را بر عرض داشت که حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی میفرمایند شخصی که فرائض بخواند و
 توافل شغول باشد مثل آنست که عورتی تا نه ماه بار حمل برداشت و آخر حمل او ضلوع شد مثل
 آنست که شخصی که دیون کسیست و تحائف گوناگون پیش آن بارید و قرضه او ادا نمیکند
 خواجه شمس العارفین فرمود آنچه غوث الاعظم فرموده است حق است اما باید که توافل شراق و تحبده
 او آیین هم گذارد و بعد از آن حسب المقدور قضا نماز پنجگانه بگذارد و انگاه فرمود نماز توافل
 و در و شریف بعضی نقصان فرائض حساب کرده شوند انگاه فرمود چون نمازی خود را
 بنیمیم هیچ وجه قبول نیست آن نمی یابیم هر قیامت چنین نمازی مثل جابه کهنه پیچیده بر سر

صاحب خلق خواهند و پس معلوم شد که بر فضل او سالی نیست بعد از آن فرمود بزرگوار
 بمذوب در موضع هوی نزد مسجدی بگذشت روی سکو نمازین آورد و گفت همین نمازگاه
 شما در روز قیامت موجب عقاب شما باشد بعد از آن فرمود که در سوره بقره آیه ۱۴۰ را بخوان
 همراه شاه جهان بخدمت میان میر صاحب شرف زیارت یافتند و در آنجا حاضر نمودند که
 شمار ویرانه میداشد که ازین باعث تارک جماعت می باشد میان میر صاحب فرمود
 در دیشان مادر باغ زیر درختان نشسته باشند و از کار مشغول می باشند و چون
 وقت نماز میرسد یکی از آن ها اذان گفته امامت کند و دیگران را جمع کند و نماز جماعت بگذرانند
 و باز بجا خود مشغول گرد شوند و دیگر آنکه اکثر مردمان که طریق خواندن نماز ندانند پس قتل
 آنها جایز نیست لهذا بکلیان خود جماعت بگذاریم بعد از آن فرمود هر چه در جماعت
 و روح نماز بهم جسم روح دارد و چنانچه قیام و رکوع و سجود و دیگر فرائض و وجبات و سنن بمنزله
 جسم نماز است و خشوع و خضوع بمنزله روح چون هر دو بهم شوند نماز نزد و صفیا درست باشد
 و الا چون جسم بی روح است از لا صلیح الا بحضور القلب همین شایسته بعد از آن
 شخصی عرض داشت اگر نماز تجمیع فوت شود چه باید کرد فرمود اگر قبل از زوال قصد خواندن نماز
 ثواب یاد کرد و شب خوانده است بعد از آن سخن در ذکر نماز جمعه افتاد و شخصی عرض داشت
 که درین بات نماز جمعه خواندن چه حکم دارد و آنچه شمس العارفین فرمود درین بات وضیت
 جمعه موجب جهنم و ائمه ثابت نیست زیرا که بعضی شرط صحت جمعه درین بات نیست
 نمی شود مگر اگر بطریق شمار سهام خوانند بهتر باشد و چهار رکعت فرض ظهر نیز بعد از جمعه
 احتیاطا باید خواند هر دین محل و عالمی عرض داشت که بعضی اهل علم شرط وجوب
 جمعه اعتقاد نمی کنند و گویند که آنچه فقهای غلام شرط جمعه قرار داده است خدا تعالی او را
 قرآن مجید بیان نفرموده بلکه بی شرط فرض کرده است و آنچه شمس العارفین فرمود محل ما
 مستقلان باجتهاد مجتهدان دین است زیرا که حال آیات و احادیث آنها بخوبی دانسته

در صلیح میان روح صاحب

در روح و جسم

در ذکر نماز جمعه

ایسکام سلام کردند سرت و هم در ذکر کثرت و مذمت تارک آن روشنی
 دولت پارس حاصل شد حبیب کلام علی و سید اندیش و یاران دیگر نیز حاضر بودند
 سخن در ذکر کثرت و تارک آن افتاد شخصی عرض داشت که ملک صاحبان در طایفه بسیار مال
 بود اما در فقر و فساد تصرف کردند و ذکر کثرت نداشتند چون مردی سیصد لکله و پیر نقد و دیگر جاگیر
 او سرکار فکر نیز می خصله کرد و خواجہ شمس العارفین فرمود منوس صد منوس مرا بخسار که آن
 مال خود زکوة ندادند و بی جان خرج کردند بعد از آن فرمود که قارون خزانه بسیار شد
 چنانچه در تفسیر حسینی آورده که شخصت اشتر سفایح خزائن را میکشیدند هرگز آن را منصف
 بوده و بهیچ مفتاحی از جیبی زیاده نبوده و از پوست حیوانات ساخته بودند تا ماسک باشد
 چون شکو علی السلام بفرمان آلهی قارون فرمود که از هزار دینار یک نینار زکوة بدارون
 حسابا کرد و سیصد و یکم را بدخل بر و غلبه کرد و انکار نمود موسی علیه السلام را بهمت زنا و
 چون این قصه بر بنی اسرائیل روشن شد موسی علیه السلام را بجاگاه نهاده انکار و شکایت
 کرد و خطا بارید که زمین او و فرمان تو کردیم بفرمانی هر چه میخواهی موسی علیه السلام زمین
 خطا بکرد که بگیر آنرا زمین پامنی ای او را تا کعبه کن فرورد و او آغاز تضرع کرد اما آن طبع
 به سجای نرسید موسی علیه السلام گفت خذ بکم القصه تا زانو و میان گردن زمین فرود رفت
 تا موسی آن در دل شکو علی السلام را که تارک زمین او را تمام فرورد القصه بعد از خضف قارون
 سفنها ی بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی علیه السلام دعا کرد تا قارون زمین فرورد
 و کنوز او را تصرف نماید چون موسی علیه السلام شنید و فرخواست از حق سبحانه و تعالی کرد
 تا گنج های او نیز زمین فرورد پس هر روز قارون ملعون بقدر قامت خود فرورد می رفت
 بعد از آن فرمود با جمیع این قدر خزانه های سنگاپرس بود بعد از آن فرمود
 و کوة بر تکه نوع است اول زکوة شریعت است که چون اجناس نهند و فقره و اموال و غیر
 به نصاب رسد و سال گذرد حصه معینه از آن مستحقان بدهد و دوم زکوة بطریق که هرگز

سرت و هم در ذکر کثرت و مذمت تارک آن

فرمود

شریعت است یعنی حصه تعیینه در ملک خود نهد و باقی را بمسکین تقسیم کند و سوم زکوات
 حقیقت که همه مال در راه خدا تیمالی صرف کند بعد از آن لحتی سخن روزگار قربانی فدا
 فرمود قربانی کردن در مذہب خنفی واجب است بر ہر مسلمان مقیم غنی ہمد رین محل
 شخصی عرض کرد کہ گوشت قربانی چگونه تقسیم کردہ شود فرمود قربانی سہ درجہ دارد اولی و
 اعلیٰ و آوسط و ثانی است کہ تصدق کند بر افراسی عیال خود و اعلیٰ است کہ جمیع تصدق
 کند و خود بخورد و آوسط آنست کہ ثلث را در راه خدا تیمالی تصدق کند و ثلث اقل را
 و سون خود را بدہد و ثلث را بر عیال خود صرف کند بعد از آن فرمود اکثر مردمان اہل
 مانان خدا عزوجل فریب کنند کہ چون مال کامل انصاب شود در ملک شخصی دیگر بکنند بعدہ بوقت
 قریب آمدن ایام زکرم باز بگیرند تا دادن زکوٰۃ نشود بعد از آن فرمود نیز اگر مکروہ
 بکنند حق سبحانہ و تعالیٰ حساب مال و شان نخواہد گذشت بعد از آن فرمود مردان
 خدا در مان نیاد دل نہ بندند انگاہ حکایت شیخ بہا والدین فرمودند کہ روز خامی خبر داد
 کہ صرہ ہای دنانیر ایشان گم شدہ است لحتی سکوت فرمودہ گفتند الحمد للہ چون
 چند روز گذشت ہمان صرہ دنانیر باز دست یاب شد باز ہمان طور سکوت گرفتہ شد
 الحمد للہ مردیان عرض کرد کہ در ہر دو صورت باعث الحمد چیست فرمودند کہ چون گم
 شدہ بود و خیال کردم کہ در دل ہمنیچہ غم پیدا شدہ است و دیدم کہ یہیچہ نبود پس الحمد گفتہ و د
 کہ یافتہ شد خیال کردم کہ چیزی خوشی در دل من پیدا شدہ است و دیدم کہ یہیچہ نبود پس الحمد
 گفتہ بعد از آن فرمود و بعض گناہ گاران را از فروخ بنزد کنائو بیا نہا امید کنند کہ
 بیرون خواہم رفت باز بہان جا بیندازند تا وقت تمام شدن سراسر امی اعمال خویش بیرون
 نیانہ بعد از آن فرمود مردان مکارا و ریشہ انداختہ در فروخ اندازند و چون بسند
 در فاک لاچاشفیدہ سگویند کہ خداوند ما ملائین غذا بہ روزنای محفوظ گردان حکم فرماید کہ جزای
 ہمین مردان بہین حمد باید بعد از آن فرمود و افسوس مرا تھماز کہ با وجود مال انصاب ہم حصہ

زکوة دادن نمی توانند که سخت ترین بخیلان ایشانند مرآت یازدهم در ذکر روزه
 شب جمعه سعادت قدم بوسی صلی شد مولوی غلام محمد گجراتی رسید خیر شاه پند و ویاران
 دیگر نیز حاضر بودند الخقی سخن در ذکر روزه افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود روزه بر دو قسم
 است صوری و معنوی صوری آنست که مردم خود را از خوردن و آشامیدن جماع کردن آن
 صبح تا شام نگه دارد و روزه معنوی آنست که چون گرسنگی تشنگی غلبه کند قدسی بخورد و بنوشد
 اشتها باقی باشد که از خوردن باز ماند و پختن تشنگی را دور نکند و هم ساکت باید که زبان حلاج
 دیگر را از ساهسی باز دارد و هر که روزه دارد و غنیت و دروغ و سخن پلنی کند روزه او نزدیک
 اهل طریقت بشکند مرآت دوازدهم در ذکر حج و فضیلت بیت الله شریف
 روز یکشنبه سعادت قدم بوسی صلی شد مولوی نظام الدین سکندر رحمان و مولوی
 غلام محمد گجراتی و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر حج افتاد و درین اثنا شخصی از جمیع بزر
 التماس کرد که اراده حج مصمم میدارم دعا خیر فرمایند تا حق سبحانه و تعالی بسلامت برساند و طوبی
 نیز ارشاد فرمایند حاجت او و وظیفه ارشاد کرد که بسا مسکین که بسفر حج می روند و در مصاب
 سفر گرفتار شوند چنانچه جدائی از اهلخانه و اقربا و اگر سنگ و پشه گدائی و پراگندگی خاطر و ترک
 جماعت و ولایت و حج خود را بریاضائع میکنند پس این چنین سکینان را باید که در گوشه
 نشسته یا در حق مشغول شوند که مقصود همین است باز شخصی مذکور عرض داشت که اشتیاق
 حج در دلمن بسیار است پس آنرا رخصت داده فرمود و چون بحضور روضه مقدسه آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم شرف شوی ازین کمتر عرض کنی که در ویشی شمس الدین نام از ولایت
 هند سلام نیاز جد بخبر و انکسار بجنا بایشان میرساند قبول فرمایند و دعا سعادت و این
 اتباع ایشان در ظاهر و باطن می جلب قبول و منظور باز بعد از آن فرمود و سفر بر دو نوع است
 صوری معنوی صوری آنست که نقل کند از جای بجای و معنوی آنست که از اوصاف و بزرگوار
 حمیده سفر کند بعد از آن فرمود مسافر را در سفر از سه امور چاره نیست اول آن خشک قدم

مرآت یازدهم در ذکر روزه

مرآت دوازدهم در ذکر حج و فضیلت بیت الله شریف

خواب بر زمین سوّم نعلین خود را زیر سر داشتند بعد از آن این بیت بر زبان مبارک انداختند
 جی تو بنایون مسافری تریو گلان بهین ^{۱۰} رگها کهاون پوین تن سون سرفانی رکبین کچا
 بعد از آن سخن در ذکر حج فخر الدین نازوی حمّه الله علیه افتاد و حاجه شمس العین فرمود
 که آنحضرت خلیفه حضرت حاجه نصیر الدین دهلوی بودند چون به نیش ج به بیت الله رسیدند
 و بعد از حج مدینه منوره شرف یاب شدند و بعد از چند مدت باز بخدمت حاجه نصیر الدین
 خود سعادت قدم بوسی حاصل کردند حاجه نصیر الدین صاحب وی اسکو او کرده فرمود که بعد
 از حج حرمین شریفین بجا آوردی اما بهتر آنست که باز ازین جا خاص بیت زیارت
 روضه مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بروی بجز در این فرمان بسوی مدینه شریف
 روانه شدند و در جهاز را طوفان گرفت و خوف غرق شدن پیدا آمد آن مردمان بخدمت
 حضرت فخر الدین عرض داشتند که اگر موافق شریعت فتوی فرمایند تا چندین مال از جهاز
 انداخته شود فرمودند علم بر آنست که مال مسلمانان بخوانده ام درین اثنا جهاز غرق شد
 بعد ازین محل ذکر حضرت جلال الدین مخدوم جهانیان افتاد و حاجه شمس العارفتین
 فرمود که حضرت مخدوم جهانیان بعد از مناسک حج بسوی مدینه منوره تشریف بردند و چون
 بزیارت روضه مقدسه مشرف شدند مجاوران آنجناب کیفیت حال قومیت و اسمیت
 استفسار نمودند فرمود جلال الدین نام با قوم سادات کرام نسبت می دارم تعجب کردند
 و گفتند دروغ است زیرا که سیدان حسین صورت می باشند و شما سیاه فام آید گفتند
 دروغ نمی گویم باز گفتند اگر سید هستی پیش روضه مبارک استاده آواز بکن اگر از روضه
 متبرکه آواز بشنویم قول شما تسلیم نمایم حسب الامر و نشان بجناب حق تعالی متوجه شده پیش
 روضه مبارک استاده بجزو نیامدند اگر دهند الصلوٰه والسلام علیک یا رسول الله فی الحال
 آواز آمد لبیک یا ابنی نبجر و شنیدند آواز سحرگانات صلی الله علیه و سلم مرید
 آنحضرت شدند بعد از چند مدت اقامت کرده رفتند و باز بعد از چند سال سیرکنان بمدینه منوره

تشریف از لایق فرمودند باز مجاوران بطریق مذکور سجده استحضرت عرض استند که تو چه
 فرمایند تا بطریق سابق آواز حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بشنوم و سعادت و ابرین بهم
 فرمودند من لایق نیستم که پیش روضه مبارک عرض کنم اما حسب صحت او شان پیش روضه مبارک
 استاده بطریق مذکور احکام کردند و نداند آمد لبیک یا ربی و هم بر حصول فیض باطنی اتجا
 کردند و زبان آمد که در ملک نیست شخصی نصیر الدین نام باین علامات مشهور و معروف است بر بخت
 فرمان عالی شان جانب هند روانه شدند و سعادت قدم بهی آن حضرت حاصل کردند و چند
 ایام سجده مانده فیض باطنی حاصل کردند بعد از آن سخن در تعظیم بیت اصفیاء رسید
 انس بخش حاجی کوچه عرض داشت که در کتاب سلطان بابونه نوشته دیدم باید که عام مردمان
 حرم بیت الله قدم نهند چه اگر نمی دانند که بر کدام حجر و کدام جا قدم مبارک آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم آمده است تا بسبب خبری بر آن قدم رسول علیه السلام قدم نهاده نشود که این
 تبرک ادبست اما عارف کامل میدانند که برین جای قدم مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 آمده است و لهذا خد رکند و بر آن قدم نهند بعد از آن فرمود بخندین امری ادبی است
 بلکه اگر بنیت تبرک نهند عین ثوابست مولوی معظم دین عرض داشت اگر این نه
 ادبست پس جمع حاجیان که طواف کعبه کنند بزم ربی ادا بان شمرده شوند زیرا که جائز است
 که قدم رسول علیه السلام نه آید باشد بعد از آن فرمود در کتاب فوائد الفوائد نوشته
 دیدم که مردی کامل حال طواف خانه کعبه کرد شخصی دیگر بر قدم او قدم نهاد آن مرد بر
 روی کرده فرمود بر اقدام من چه امری روی گفت بر آن تبرک و پیروی ایشان گفت
 من در به قدم بیک ختم قرآن مجید میکنم تو نیز بکن تا پیروی من تمام حاصل کنی انگار
 فرمود شاید که آن امر تبه طے لسانی حاصل شده باشد بعد از آن روی و کوسوی دعا گو
 آورده فرمود که قصه بر من پیش گفته گفتیم باین فرمایند تا بشنوم خواه شمس لعافین بود
 در تفسیر صحنی نوشته است که ابرمه از قبیل نجاشی که والی مین بود در موسم حج دهست کم

مردمان از اطراف وجواب بسوی مکّه می آمدند معلوم کرد که مقصود آنها زیارت بیت است
است در طبعش حمد آمد و گفت که در مقابل آن خانه بسازم و جمیع حجاج را بدین منصرف گردانم
پس خانه تیار کنانید و در دیوار او را یزد و جوهر مرصع و مزیّن ساخت و مردمان ولایت
مین را برای طواف آن تکلیف نمود و امر قریش اگر چه مخالف بودند اما بجز شکیبانی جان
ندیدند مرد از بنی کنانه برای خدمت آن خانه مقرر شد و رتبه مجاورت یافت و شبی
در آن بیت محدث را به پلیس آورده ساخته رفت چون این خبر در اطراف آفاق منتشر
گشت و مردمان از طواف آن بازگشتند ابراهیم ازین حال خشمگین شده لشکر جمع نمود و با
فیضان کو همت بقصد تخریب حرم محترم جانب مکّه متوجه گشت و چون نزدیک سید
الدبّابی بر کیان بنیادخت رفیل محمّد که بغلّت بمشابه کوه بود همراه خود برد و جو
اکه مغلّه رسیده مواسی قریش و شتران حضرت عبدالمطلب غارت کرد و اکابر مکّه در کوف
متحصن شدند مگر حضرت عبدالمطلب بجای خود ماند ابراهیم لشکر این خود را حکم داد که بر تعظیم
حضرت عبدالمطلب هرگز استقبال ننمایند چون حضرت عبدالمطلب سوّمی آن بدکیشان
تشریف از زانی فرمود و پرتوی نور محمدی در چهره اش جلوه زد ابراهیم جمیع لشکر این
خود شده تعظیم و استقبال کردند حضرت عبدالمطلب گفت شتران ما را بدیدید گفت ما
سمایر کعبه ایم ایشان شتران می طلبند گفت با کعبه تعلق نمی داریم ایشان صاحب
بدانند بعد از آن بدیدیم محیب کیان امهیا کرده و فیضان را برانگیخته روی بکعبه نهاد رفیل
محمّد در کوف خود از دیوار شهر مکّه بگردانید جانب لشکرگاه متوجه شد و هر چند پیل بانان کوشید که
روی او جانب شهر نکنند میسر نشد و پیلان دیگر سبب اعراض او از آنجا یک قدم پیش
نرفتند پس پیلان تعظیم و تکریم آن بیت الهی بجا آورده بازگشتند ابراهیم ازین حال
عاجز ماند و جماعت قریش از بالای کوه نظر کردند که آیا حال ایشان بچو طور میگذرد و بهان
وقت قصّر در جوش آمد که ناگاه از کنار دیوار مرغان سیاه پدید آمدند و جمله کرده ران

لشکر سنگباران نمودند و بیک نفس همه از قوم ابریه هلاک شدند و هر کسی که در آن وقت
 یکی در منقار و دو در پنجه و بر هر عضو از بدن کافر دزدی از آن جانب دیگر برین فتنه
 و بر هر سنگی نام یکی از آن سنگ لاری که نیت خانه را کعبه شریفه می نوشتند بود ابریه تنها
 رفته پیش نجاشی خود را انداخت و مرغی که آن سنگ نام ابریه موسوم بود بر سر هلاک و در
 منقار داشت ببارگاه نجاشی بالای سر ابریه پرواز نمود چون ابریه صورت جانم و پیش
 نجاشی بضرر رسانید و نجاشی از روی تعجب پرسید که مرغان چگونه بودند که چند تن این
 تو هلاک ساختند ابریه را در نیوقت نظر بر آن مرغان افتاد و گفت که از آن مرغان نیست
 همان ساعت آن مرغ سنگی که در منقار داشت بنام ابریه بر سرش افکند و هم رو بر سر نجاشی
 هلاک شد بعد از آن سوره فیل سعه ترجمه بر زبان مبارک راند بعد از آن حجل و عا گو عرض
 داشت که تمییز بیت الله شریف کدام کس مرمت ساختن و آخر شمس العارفین و منور
 شاهمی بود حجاج بن یوسف که در مدین ظلم و ستم و شهوت بود و اکثر با قوم سادات کرام
 عداوت میداشت و هزار با خون آن ناحق بر خلت اما در فعل خوب تر از وصا و رشیدند یکی
 آنکه تمییز بیت الله شریف بانجام رسانید و دوم آنکه اعراب قرآن مجید علما و قوف پاره
 مربع و نصف و ثلث و رکوع هم از ظهور یافت بعد از آن فرمود روز حجاج در صف
 اول نماز میخواند و پس سعید بن جبیر که یکی از تابعین است نماز میخواند آستین حجاج دراز
 و مزین بود چون نظر حضرت سعید رحمه الله علیه بر آن افتاد فرمود ای حجاج شرم نداری
 که در کار ظلم مشغول باشی و در کار خدا تعالی سست ازین سخن حجاج غصبا که شد
 و گفت شرمی تو نیست که زبان ترا بر من گفت تعجب نیست که مقصود اصل کار و مدار
 عبادت بردارست چه باشد که اگر زبان بریده شوم باز گفت در زندان ترا قید کنم گفت این
 هم تعجب نیست ساعت است آن هم خواهد گذشت گفت در کمان تو باشد که بعد از ساعت
 از قید رهایی یابم گفت ای نادان نمی دانی که دنیا قدر ساعت است هر چه گذرد و گذرد

مولا علی

مولا علی

آنکار آنرا شهید کرد بعد از آن فرمود شخصی حجاج را بخوابید آسیده و خسته
 رسید که خدا تعالی با تو چه معامله کرد و گفت بعوض هر خون ما را یک یک بارتل کرد و بعد بعض
 خون سعید بن حمیر سفتا و بار بار گفت حال یان تو چیست گفت خدا تعالی ایمان داده است
 بعد از آن مولوی غلام محمد گجراتی عرض داشت که چون او را در قبر سزای خون مای
 ناحق داده شد و روز قیامت باز ما خود شود یانی خواجہ شمس العارفین فرمود و حاصل است حضرت
 رسول علیہ السلام است آنها را که در قبر عذاب کنند و روز قیامت محفوظ مانند بعد از آن
 سخن در ذکر حاجیان ریاکار افتاد و فرمود بعض حاجیان چون بنیت حج از خانه قدم بیرون
 نهند خود را بنام حاجی مشہور کنند و قبل از حج ثواب اوضاع کنند بعد از آن فرمود بزرگو
 بنامہ شخصی حاجی همان شد آن شخص خود را گفت بآن لطیف طعام نیاموری که بر او چه بزر
 خود کرده بودم چون این سخن بگوش آن بزرگ رسید گفت امی نادان افسوس که چندین
 مصیبت و محنت حج کرده و بگو باین سخن ریا ضائع کرد انگاه فرمود که عبادت شکبر و ریاکار مقبول
 نیست بعد از آن رسولی حاجی عبدالمطلب را پوری کرده فرمود و طائف میخوانی
 گفت هر چه فرموده اید میخوانم اما منزل قرآن مجید نمی خوانم فرمود خشک حاجی سببش منزل قرآن
 مجید هم بخوان زیرا که هر چند جمیع شریف بجا آرد اما بدون شغال و از کار بمنزل مقصود
 نمی رسد بعد از آن سخن در ذکر حج اکبر افتاد و بندہ عرض داشت که معنی دل بست آورد که حج اکبر
 است چیست خواجہ شمس العارفین فرمود مرد دل بدست آوردن است که حبس شود اول
 بیرون کند و در جمیع اوقات دل را بذاکری مشغول دارد بعد از آن ہمہ پرستی ذکر حضرت
 بایزید سلطانی علیہ الرحمۃ بزرگواران کرد کہ مرد پیش حضرت بایزید آمد پید کرد کہ کجا
 سیر می گفت حج گفت سفر خرداری گفت دو بیست درم گفت بمن ده کہ صاحب
 عیالم و بعوض لطافت هفت بار گردن بگرد که حج تو اینست پس او چنان کرد و باز گشت
 بدان ای درویش قبایع غلام آب گل است و قبلہ خاصان این دل است **مفتشو**

قبله صورت پرستان ب و گل	قبله معنی شناسان جان دل
قبله عاشق زوال بی زوال	قبله عارف جمال زو بحال
سرآت سینه دهم در ذکر تلاوت قرآن مذمت فارسی بهیمل	
شب چهارشنبه دولت پای کبوس حاصل شد صاحب او شعاع الدین مهر محمد بخش سکنه لیه و حافظ امیر یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در تلاوت قرآن مجید افتاد و عمر الدین در وقت عرض داشت که در خواندن قرآن مجید بسیار سعی کردم اما بجز توجه ایشان باین تلاوت نتوانم که برسم خواجہ شمس العارفین فرمود باید که در خواندن قرآن مجید سستی و تنهایی نکنی که دولت عظیم ست ندانی که کلام اللہ جل شانہ است و بسیار نند این جبرائیل علیہ السلام و نزول آن سرور کائنات صلی اللہ علیہ وسلم شده پس نفوس مرا نکساز که این چنین نعمت عظمی را بگذارد و از سعادت داین محروم ماند بعد از آن این بیت بر زبان مبارک راند بیت مانده تازه برون آمده چاشنی گیر که چون آمده بهمدریس محل عمر الدین در وقت عرض داشت که برای ترقی فهم و لطیفه فرمایند خواجہ شمس العارفین فرمود صد بار یا علیم علنی بعد از صلوة فجب باید خواند بعد از آن فرمود که خواندن علم قرأت نزد امام مایه از ضروریات نیست بخلاف شافعی علیہ الرحمۃ که نزد ایشان قرأت امر ضروریست باز فرمودند چون که خواندن قرآن بموجب قاعده قرآن نتوانند لهذا اکثر مردمان از خواندن آن بازماند انگاه فرمود چون طالب صادق اگر بقدر پنج پای بحضور دل و سعانی بخواند از آن تارک منزل بہتر است بعد از آن فرمودند کہ اکثر مردمان قرآن میخوانند و قرآن ایشان را لعنت میکند چنانچه در حدیث شریف مسطور است حدیث مَا رَبَّ نَالٍ لِلْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُ الْكَافِرَ انگاه فرمود کمال ثواب تلاوت قرآن مجید بخوبی بر فهم معانی است اگر چه قواعد قرأت ندانند چون مردمان خدا در منزل عشق کمال شوند و ہمہ چیز صورت محبوب خود دوسته لذت یابند چنانچه بزرگی فرموده بیت	

مقام چهارم در ذکر حق سبحانه و تعالی است
 ذکر تقاضای

در ذکر فضیلت و پاسبان نفاس و در وقت بختی

برگ درختان سبز در نظر هوشیار
 هر ورقه و دفتریت معرفت کردگار
 انگاه فرمود اگر چه نزد اهل موسیقی سرود بی قواعد و آواز بی اندازه ناخوش است
 مگر نزد اصفیا بهر طور سی که باشد مقصود در یابند بعد از آن سید خد بخش
 عرض داشت که قرآن سرود قد بخانه خود میدارم بر آن منبر خواندن حکم حیثیت
 فرمود جائز است اما حساب قیمت آن ذمه تو باقی ماند بعد از آن اسمعیل سکند
 الهی عرض داشت که شخصه قاری قرآن در موضع ماسکوت سیدار و شتر ارت های
 بی موجب و مقدمات نا حق بنام من بزرگنیز و و ازین باعث لاچار ام خواج شمس
 العارفین فرمود قاری نیست بلکه قهری است چرا که چنین افعال اکثر از مردمان حال
 بطور می آیند مرات چهارم و بهم در بیان ذکر حق سبحانه و تعالی و فضیلت
 روز جمعه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولو سے معظم دین مولوی و مولوی غلام
 محمد گجراتی و یاران یگزین حاضر بودند سخن در فضیلت ذکر خدا می تعالی افتاد بنده عرض
 داشت که وظائف حسب الارشاد ایشان بجای آرم اما بهترین شیغال و عهده ترین
 اعمال رشا و فرمایند خواج شمس العارفین فرمود ذکر جهر و قلبی بدو مست باید
 نمود که سعادت دارین برین مندرج است بعد از آن دعا گو باز عرض داشت
 که وظیفه ذکر جهر بسبب ضعف دماغ کما حقہ ادا نمی شود فرمود در ذکر پاسبان نفاس
 قلبی مداومت باید کرد که از جمیع عبادات فاضل تر است چنانچه در حدیث آمده
 افضل العبادات عن کل عبادۃ ذکر الله فی قلبه خلا و ملأ لیلاً و نهراً فی السفر و
 الحضر قیاماً و قعوداً و علی الجنون بهم سر او علی فیته و علی کل حاله من احب شیئاً
 اکثر ذکره و در فضیلت پاسبان نفاس مولوی جامی فرموده بیت اگر تو
 پاسبان داری پاسبان نفاس
 بسططانی رسانندت ازین پاسبان
 بعد از آن فرمود ذکر پاسبان نفاس صل همه وظائف مست سالک اباید که

درین سعی بلیغ نماید بعد از آن ^{مؤمن} خواجه محمود مهابادی رحمة الله علیه گفت ساکت
باید که بر ذکر مداومت نماید تا در دل آن نقش ذکر قوی گردد و بعد از آن مثال ذکر
و دایم فرمودند که چون در آوند نو قدسی روغن بالند در آن جذب شود چون دو
سکه بار بهین طور کنند از جهت بیرون آونی هر طایفه میشود و همچنین ذکر نیز در دل ذکر دیگر
میگردد و بعد از آن فرمود ذکر جهت صفائی قلب و روشنائی فکر نهایت مفیدست
بعد از آن این چند ابیات مثنوی معشوقه بزرگوار مبارک اند ابیات

این قدر گفتم باقی فکر کن ذکر را خوشید آن افسرده سنا اصل خود جذبت بیک خواجه نثار زانکه ترک کار چون نازی بود باقبول در دیندیش ای غلام مرغ جذب چون پروانه گز عشقش	فکر گریب مد بود روز ذکر کن ذکر آرد فکرا در این نثار کار کن موقوف آن جذب بایش ناز که در خورد جان نازی بود امر او غنی را بین و هشام چون پدید می صبح شمع گم گشت
---	---

بعد از آن فرمود اکثر مردمان بسبب عدم حصول جذب از شغل باز میمانند اگر چه
اصل کار موقوف بر جذب است لیکن از امر و نهی و روی نباید گردانید بعد از آن
فرمود یک فرشته و یک خناس بدل بر انسان لاحق اند فرشته به نیکیها و نثار
کند و خناس به بدی و وسوسه مر نماید چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید ^و اَعْمَا کُمْ کُلُّ الشَّيْطَانِ
وَالْفَحْشَاءُ بعد از آن فرمود چون ذکر بذكر حق تعالی مشغول شود خناس و لا
گرویده بیرون رود و هر خدی که ذکر زیاد تر باشد غلبه خناس کمتر گردد و دایم
معمود فرموده ذکر حق پاکست چون آبی سید رخت بر بند برون آید بلبه
بعد از آن شخصی عرض داشت که حسب الامر شاد ذکر چه میکنم لیکن شخصی مرا گوید
که پیش حق سبحانه و تعالی چهره خفی یکسان است که او کثرت نیت خواجه شمس العارفین

در تالیف ذکر

ابیات مثنوی معشوقه

ذکر از شکر و توبه و خاشا

در فضیلت
ذکر

فرمود اگر چه قول او درست است مگر آنکه نفس ماکه اند بدون چهار و اربعه اثر نشود
 و حق نشود بعد از آن خواجہ شمس العارفین فرمود طالب را باید که در ذکر با این تقاضا
 و وقوف قلبی مداومت نماید حتی که دل او را اگر گردد نظم تو بهر حال که باشی رویش
 بچشم غافل سبایش از ذکر رب و خوشی ذکر تو شکر نعمت است و در بلا و احتیاج
 با حضرت مست بعد از آن فرمود و ذکر کامل مثل حافظ قرآن است چنانچه
 حافظ کامل بهر کاری که باشد بخواند ذکر کامل را نیز اسو غیر از ذکر مانع نشوند و هر حال
 ذکر از وجاری میماند بعد از آن شخصی عرض داشت که زکوة در و ذکر بیت احمد ارشاد
 فرماید خواجہ شمس العارفین فرمود در ذکر کوشش باید کرد باز عرض داشت که سبب
 امور دنیا مشغول ذکر نمی توانم کرد اگر اجازت در و دشرفی فرماید عین سعادت است
 فرمود طالب صبا و ق را باید که اول در ذکر جبر و خفی مشغول باشد چون اثر ذکر در
 ظاهر شود باز بگذرد و دشرفی داد و دیگر کوشش کند چرا که اصل عبادت
 ذکر است و دیگر او را و پشت پناهی او اند بعد از آن روحی سکو حافظ محمد حسن
 آورده فرمود سادگت ابا باید که چون اراده ذکر هر چند اول صورت پیر خود را پیش
 حاضر کند و جمیع ماسوی الله را نفی کند و بعد از آن یک صفت از صفات
 اسمای سبع صفاتی باری تعالی در دل خود تصور کند یعنی دانند که سماعت من از
 پر تو اسم سمیع است و بصارت من از پر تو اسم بصیر و علم من از پر تو اسم علیم
 حیاتی من از پر تو اسم قدرت من از پر تو اسم قدیر و ارادت من از پر تو
 اسم مرید و کلام من از پر تو اسم متکلم است و اگر صورت مختلفه در خیال می آید
 و اند که این همه پر تو ذات اند و تشکل اوست و اگر خطرات بر ذکر غالب شوند
 صورت شیخ پیش خود حاضر و ناظر داند تا بهر بکت این تصور ربانی یا بد بعد
 از آن شخصی حافظ قرآن عرض داشت که تخمیناً هفصد ختم قرآن کرده ام

ذکر و است

ذکر و است

اما تساوت دل تا هنوز باقیست خواجہ شمس العارفین فرمود صیقل دل جز ذکر
 حاصل نیست چنانچه در حدیث مسطور است لکل شیء صفالته و صفاته
 القلب ذکرا لله بعد از آن فرمود ساکن را باید که از او را در ذکر هیچ وقت
 خالی نباشد زیرا که ترک اشغال علامت محرومیت نمی بیند که جمیع مشایخان ما
 ابتدا تا انتصاب ذکر و اشغال مثل قرآن مجید و درو و شریف و پاس نفاس
 بجمعه و وقوف قلبی و مطالع کتب تفسیر و حدیث و سلوک و توجید مشغول بودند
 بعد از آن فرمود جمیع ذلالت خواجگان ما بر یکدیگر فضیلت می دارند
 ذکر یا پس نفاس از همه اشغال فوقیت بیدار و چنانچه در مضمون خواجہ نظام الدین
 اوزنگا بادی نوشته بود ذکر مولی از همه اولی بعد از آن دعا گو عرض داشت که
 ارشاد فرمایند تا ذکر و ویم کبریت احمد ادا نمایم فرمودند ذکر حق که ادا نمودی
 همین کافیست باز دیگر چرا رنج و محنت میکشی اما باید که در وظیفه ذکر مداومت
 نمائی که مقصود همین است بعد از آن لحنی سخن در ذکر نختی پشاه رسید که
 در ویشان حضرت من بودند افتا و خواجہ شمس العارفین بر زبان مبارک را ند که چون
 سید نتهی شاه درین جا آمده جمعیت کرد ذکر یا پس نفاس او را تلقین کردیم آن
 مرد صحیح الاعتقاد شب روز در پاس نفاس مشغول گشت حتی که باعث کثرت
 ذکر و مانع او خالی شد و بیمار گردید گفتیم ذکر را چند روز معطل کن اما چون ذکر در
 جان او آمیزش گرفته بود باز نمی تواند شد تا آنکه بهمان عارضه بحق تسلیم شد
 بعد از آن فرمود بهین طور سید احمد در ویش در ابتدا حال شب و روز
 بذکر چه مشغول میماند بعد از آن بذکر صبر مشغول گشت حتی که باعث کثرت
 آن خون از دماغ او جاری شد چندین علاج یونانی و دوا کثری کردیم اما هیچ
 فائده نشد آخر جان شیء بر بحق تسلیم کرد بعد از آن در حق آن در ویشان

در صفات قلب

ذکر مدومت او را در ذکر

ذکر فضیلت یا پس نفاس

فرمود زہی طالع مرا کسان کہ در یاد مولیٰ شہید شدند راین بہت بزرگان
 مبارک راند بہت جسنی نہ دیکھی ہوشفق اور صبح کے بہار * اگر تیرے شہید کو
 دیکھی کفن کے بیچ * بعد ازان حکایت فرمود کہ شخصے صادق لاعتقاد و محبت
 حضرت محمد باران صاحب مد و بیعت کرد و وظیفہ حبس اور ارشاد کرد و نہ چونکہ آن
 مرد عالی بہت و کامل ارادت بود شب روز و ذکر حبس مشغول گشت تا اگر کثرت
 آن خون از دماغ او شروع گشت بچ معالجہ بند نکردید آخر باین عارضہ فوت شد
 چون این خبر بحضور حضرت خواجہ توسوی رحمۃ اللہ علیہ رسید محمد باران صاحب ارشاد
 فرمود کہ پیش ازین مریدان خود را چنین مجاہدہ فرمایند زیرا کہ مردمان باین کہ بہت
 اند و مقصود یاد خداست بہر وجہی کہ پیش آید بکنند بعد ازان بندہ عرضداشت کہ
 مشب بخواب بر فیل سوار شدہ دو انیدم تعبیر این چہیت خواجہ شمس العارفین فرمود
 مبارک باد کہ این علامت سعادت است باز گفتم کہ ایشانرا نیز بخواب دیدم
 از زبان مبارک ایشان بشنیدم کہ حضرت خواجہ توسوی ما را بدو چیز تاکید فرمود
 فرمودہ است یکی ازان ذکر حق است و دیگر یاد نماز فرمود شاید ازان یادن باشد
 عرض کردم کہ مرا نیز یاد آمد کہ ہمین بود بعد ازان فرمود بر درویش دو چیز لازم
 سبت اول عبادت حق است دوم شفقت بر خلق مرآت پانزدہم در
 ذکر فضیلت درود شریف روز بخشنہ سعادت قدم بہ حسی حاصل شد
 پیر غلام محمد سیال و مہر محمد بخش سکنہ لیۃ و یاران دیگر نیز حاضر بود سخن و فضیلت
 درود شریف افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود از ابی بن کعب رضی اللہ عنہ روایت
 کہ گفت گفتم یا رسول اللہ بسیار درود میرسانم بر شما پس خدان مقرر کنم برای او درود
 ازان وقت کہ براسی دعا خود مقرر کردہ است پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 فرمود ہاں قدر کہ خواہی گفتم چارہ حصہ فرمودند ہمان قدر کہ خواہی پس اگر زیادہ بچی

حکایت مرد س حبس کنندہ

در فضیلت ذکر ازان دان

مرآت پانزدہم در ذکر فضیلت درود

آن بهترست برای تو گفتم نصف مقرر کنم فرمودند چند آنکه خواهی پس اگر زیاد کنی
آن بهترست برای تو پس گفتم دو ثلث فرمودند چند آنکه خواهی پس اگر زیاد کنی آن
بهترست مگر از پس گفتم مقرر کردم برای درویشان تمام وقت فرمودند احوال
مقاصد دین دنیا و دوزخ و دوزخ شوندگان آن تو بعد از آن فرمود هر شخصی که بخواهد
خوشبو و بجزور دل بر جای طاهر شسته در و دشریف بخواند روح مبارک آن
حضرت صلی الله علیه و سلم سوی آن متوجه شده بگوش خود شنود و قبول فرمایند
هر شخصی که بدون این شرائط بخواند آنرا نافرشته که برای رسانیدن در و دشریف
بر پیشانی هر مؤمن موکل است در روز مره در جامه نور میپسیده و در طبقه
انداخته بخدمت حضرت عبداللہ بن سعود رساند باز حضرت عبداللہ بن سعود
جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم حاضر شده میگوید که یا رسول الله
فلان بن فلان سکنه موضع فلان این قدر در و دشریف برایشان فرستاده
بعد از آن فرمود روزی شخصی بخدمت میان نور محمد که پیر اسکندریه
کروٹ عرض داشت که شنیده ام هر شخصی که در راه در و دشریف بخواند او را
در درانوار عارض میگردد آنحضرت فرمود ای برادر باید که از خواندن در و دشریف
بازماند مگر اینقدر ضرورت که راه پاک باشد بعد از آن فرمود در و دستغاب
و کبریت احمد در راه هرگز نخوانده شود مگر بسوای اسپ و غیره و بعد از آن محل
غلام محمد سیال گفت وقتی حضرت خواجه سیالوی در راه توبه شریف بمحرم
سواری اسپ در و دستغاب شروع کردند و نعلین نیز از پای خود دور ساختند
بعد از آن فرمود که روزی مرید حضرت خواجه قطب الدین اوشی رضی الله عنه
در خواب بزیارت خیمه رسول علیه السلام مشرف شد خواست که در خیمه رود
جواب آمد که تو لائق نیستی بر خواجه قطب الدین آنگو که همیشه تخته در و دستغاب

و کز ادب در و دشریف

۴۰۰۰۰۰۰۰

و کز خواندن در و دشریف خواجه قطب الدین

ذکر طریق رسیدن بآب رود شریف

سراسر نبرد و کار و دوام و جنگ و شستن و قیام

بزرگوں کی طرف خواجگان

امروز چنان رسیدی فی الحال مرید بخدمت حضرت خواجہ قطب صاحب آمد و ماجرا
مذکور بیان نمود و فرمودند بل بی هر شب سه هزار درود شریف و تحفیه روزمره مقرر
داشت به باعث نکاح فوت گردید پس ازین جهت منکوحه خود را طلاق دادند
بعد از آن نور مصطفی قمریشی عرض داشت شغلی که در دایرین نافع باشد ارشاد
فرمایند خواجہ شمس العارفین فرمود اگر خوشنودی دایرین میجوایی درود شریف بر
شهر عالم صلی الله علیه وسلم بسیار بخوان که سعادت دایرین در آن است بعد از آن
غلام علی حبیب عرض داشت که اگر ثواب درود شریف بار و احیای مؤمنان برساند
باید باشد یا نه فرمود جایز است اما طریقه آنست که بگوید خداوند اقبال این درود
شریف بار و احیای فلان بسان و گوید اللهم صلی علی فلان فلان زیرا که صلوات گفتن
جز انبیا علیہ السلام بر کسی جایز نیست مراکز شانزدهم در ذکر او را دو نیکو
و شصت و نوبت آن روز و شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد سیاحت به شهر
سجده و غلام محمد و ولش پوٹوئی دام بخش نذر بردار و یاران دیگر نیز حاضر
بودند سخن در ذکر او را افتاد بنده عرض داشت که اکثر مردمان نقش بندیه و غیره در
حق خواجگان چشت طعن میکنند که میدان خود را با سیاحت میفرمایند یعنی او را
و و نهال بسیار را رشاد کنند و در طریق مایان جز اسم ذات و تحفیه دیگر نیست و اکثر
جهال نیز در اشغال مایان مجذوبین میگویند خواجہ شمس العارفین فرمود اصل مقصود
ماوریشان همین است که هیچ وقت از یاد حق تعالی خالی نباشیم و این فرخانی
گوناگون کنه خواجگان چشت میفرمایند و رین و مقصود دست یکی آنکه در همه حال
باید خدای تعالی خالی نباشد و دیگر آنکه چون مردی شفته حال برای آسودگی
حال رباع سیر میکند و گاهی درین چمن و گاهی درین حدیقه سیر میکند و گاهی توج
بسوی گل میکند و گاهی جانب سیوه راغب باشد همین منوال صوفی پشای حال

گاہے باوراد و شغال و گاہی بنواغل و گاہی بدو و شریف و گاہی بقدر آن مجید و گاہی
 بذکر پاسبان نفاس و گاہی بوقوف قلبی گاہی بمطالع کتب سلوک و توجید مشغول
 میباشند و لذت عبادت گوناگون مییابد باز تبسم کرده فرمود ما در ویشان را محض برای
 آسیاسائی آفریده هست نه برای آرام جان و آرایش دنیا چنانچه خدا تعالی میفرماید
 و ما خلقت الجن و الا نسا لایعبدون بعد از آن این بیت بر زبان مبارک راند
 بعیت نه ایم آمده اند بے دل خوشی و مگر گزینے رنج محنت کشی و خزان را
 کسی بر عروسی نخواند و مگر وقت بختن که بنیرم نماند بعد از آن شخصی عرض کرد
 که در خاندان حضرت نقشبندیہ بنا سلوک بر بصفت لطائف است و در خواندن
 ایشان چگونه است فرمود شخصی بخد مت مولوی عبید اللہ صاحب ملتانی فرت
 و گفت حقیقت آنست که او صاحب فرمود من طالب لطیف ام نه طالب لطائف
 ہمدیرین محل مولوی علی محمد سکنہ کوٹ کالہ عرض داشت کہ در اداسی اوراد
 و اذکار است بہت ام جز تو جو ایشان پیچ و در و مشغول نتوانم شد خواہ
 شمس العارفین فرمود ساک را باید کہ در وظیفہ مداومت کند بہر وجہی کہ باشد بعد
 از آن این ابیات مشکوٰۃ بر زبان مبارک راند ابیات این قدر
 گفتیم بابتی فکر کن و فکر گر جا بد بود و ذکر کن و ذکر را خورشید آن افسردہ
 ذکر آرد و فکر اورا ہنراز و اصل خود جذب است لیک خواجہ تاش و کار
 کن متوقف آن جذبہ سببش و زانکہ ترک کار چون ناز بود و نازکی در خورد
 جان باز بود و مرغ جذب چون پروانگہ ز عیش و چون پدید صبح شمع آگہ بکشد
 بعد از آن فرمود ساک را باید کہ از اوراد و اذکار ہرچہ وقت خالی نباشد زیرا کہ
 اشغال علامت محرومیت نمی بیند کہ جمیع مشایخان سلسلہ یان از ابتدا حال
 تا انتہا باوراد و اذکار و اشغال گوناگون مشغول می شدند ہمدیرین وقت فرمود

ذکر لطائف

ابیات مشکوٰۃ

همه وظائف بایان بر یکدیگر فضیلت میدهند اما ذکر پاسبان نفاس همه اشغال نموده
بعد از آن فرمود ساکت باشید که اوقات وظائف خود را نگه دارید زیرا که وقت گذشته
باز نیاید اگرگاه این صراع بر زبان مبارک راند مصرعه امید نیست که عمر گذشته باز آید
بعد از آن بنده عرض داشت اگر سبب بیماری وظیفه فوت شود حکم حبسیت فرمود
باز قضای آن حاجت نیست زیرا که چون ذکر میبار شود حق سبحانه و تعالی فرشتگان خود را فرماید
وظیفه مردی فلان بخوانید و ثواب آن در اعمال نام او بنویسید پس تا حالت بیقرار
همچنین کند اما اگر قضا کند هم بهتر باشد بعد از آن فرمود ساکت باشید که وظیف
و اشغال خود را در اوقات آنها بخواند تا پیچ وقتی از اوقات وظائف خالی نگذرد
چنانچه بعد از بیداری خواب خصوصاً خسته نماز تجمیع دو از ده رکعت بگذارد و بعد از آن
استحسانا یکبار و استغفار پانصد بار مراقبه کند و بعد از آن نماز فجر سبعا عشره و یک نماز
اسبوع شریف و یکبار دعا کبیر و در دو دستغاث و کبریت احمر و ساسه شریف یکبار
و دلائل الخیرات یک نماز و دو از ده رکعت اشراق و چهار رکعت صلوات العاقین
پنج یا نمل قرآن و یک ختم خواجگان و چهار رکعت سنت عصر و شش رکعت
نفل او امین و دو رکعت حفظ الایمان از آن امید و بعد از آن ذکر چهار صد
و مراقبه و نذر بار و در شریف و یک ختم سوره بیش و ملک بخواند و بزرگ پاسبان نفاس
مشغول شد و بنحسب بعد از آن مولوی امام الدین سکنه برنالی را بعیت کرده
فرمود مریا باید که اوقات اشغال را نگه دارد اگرگاه بر زبان مبارک راند الصلوة
این الوقت بعد از آن بنده عرض داشت که روزی حضرت استادنا حافظ ولی
صاحب مفتی لاهوری از من پرسید که کثرت وظائف شما چیست آیا ترقی مالت
یا نقد خواجہ شمس العارفین فرمود ایشان را باید پرسید آیا خواندن نماز و روزه و حجاب
آوردن امور شرعی جهت حصول نیاست یا دین چون جمیع احکام شرعی محض است

نکته

نکته

رضای موالست پس اندن وظائف نیز انین قبیلہ اند نہ جبت حصول دنیای
 بعد از ان زنی خارمه عرض داشت که اکثر اوقات بسبب سستی بدن وظائف
 ترک می شوند خواجه شمس العارفین فرمود ای ضعیفه بجناب حق سبحانه و تعالی نیات
 بکار بست نه نماز باید که همه اوقات وظائف خود را نگهداری بعد از ان میان
 فیض بخش سکنه تهیئه میان عرض داشت که عمرم در شغال لسانی بانجام رسید اما
 بمقصود اصلی رسیدم خواجه شمس العارفین فرمود ای برادر برین شغال لسانی شکر
 گذارده مدارست کنید اگر خدایتعالی بخواهد آن مرتبه قلبی نیز عنایت فرماید که اصل سلوک
 طلب است بعد از ان فرمود میان سالکان دو چیز از ضروریات است اذن
 ریاضت یعنی سلوک ساکک جزین هر دو امر بکمال نیجه رسد بعد از ان وقت
 برای دفع بیماری و حل مشکل سهم شیخ خود صد بار خوانده دم کند و دعا طلبه
 مقصود حاصل شود و عا گو عرض داشت که اسم شیخ خود چگونه خوانده شود فرمود
 در ویشی خواجه توسو می بر نیو چه میخواند یا شیخ محمد سلیمان و بارین طور میخوانیم یا شیخ
 محمد سلیمان شیئا الله بعد رین محل بند و عرض داشت وظیفه اسم خود نیز ارشاد
 فرماید فرمود بعد از نماز فجر صد بار بطریق مذکور بخواند بعد از ان عن نام
 پو شود ای عرض داشت کرد که بعد از صبح گنجشک ها گوناگون آواز میکنند بارین
 هم ذکر میکنند خواجه شمس العارفین فرمود بلکه همه مخلوق خدا را بلسان خود یاد میکنند
 چنانچه حق سبحانه و تعالی فرماید تَوَلَّاهُ تَعَالَاوَانِ مِنْ شَيْئٍ اِلَّا يَسْتَجِجُ لَهٗ وَلَا يَكُنْ لَہٗ
 تَفَقُّهٌ وَاَنْ تَسْبِيحُہُمْ بَارِعْلَامِ محمد عرض داشت که تسبیح آنها در فهم مانیا نیست و در
 چونکہ کلام ہم جنس در فهم مانیا نیست کلام غیر جنس چگونه فهمیده شود بعد از ان
 روزی بوقت صبح بلبل بر درخت میزد و آواز خود نفقه میکرد و خواجه شمس العارفین
 روی سکو غلام محمد کرده فرمود که آواز بلبل از کدام جامی آید گفت بر درخت کنا

بجای خود بخواند

بجای خود بخواند

نشسته است شاید غنچه تازه در نیجا نظر آمده باشد فرمودند عاشق را در هر جا گشت
یعنی چون عاشق در عشق معشوق خود را فنا کند در همه جا حسن به جمال معشوق می بیند
چهارمین محل امام بخش نادر برادر این مصداق خوانند مصرعه ای مرغ سحر عشق
ز پروانه بیا سوز و گفت که مراد از مرغ سحر چیست خواجه شمس العارفین فرمودند و علما
نخواهر خود است و نزد اهل اشد آنکه شب روز دریا و خدا و تعالی مشغول باشد
بعد از آن مولوی عمر عیسی خیلوی عرض داشت کرد که باعث چیست که شوق
ولادت عبادت حاصل نمی شود خواجه شمس العارفین فرمود چون مردی در گنا مان
است غرق باشد شوق ولادت عبادت از او برود باز مولوی صاحب عرض کرد که قبل
از این شوق ولادت وظیفه نهایت کمال بود احوال همه مبرور شده است باعث چیست
خواجه شمس العارفین فرمود چون کسی در ابتدا بر وظایف شاغل باشد تاثیر وظیفه
در دل او نرود می اثر کند و شوق و جوش طبعیت او زیاده تر گردد و بعد از مدت و را
چون در جان و جسم او قرار گیرد جوش طبعیت او فرو نشیند چنانچه حضرت ابو بکر صدیق
رضی الله تعالی عنه صحابی را دید که بوقت خواندن قرآن ناله و زاری میکرد و حضرت
صدیق رن گفت سخن کنا بکا و ناتمام قسمت قلوبنا یعنی در ابتدا احوال بایان نیر
و وقت تلاوت قرآن ناله و زاری کرد می پس احوال متحمل شدند دل های بایان
بعد از آن فرمود در زمان حضرت شعیب علیه السلام مردی در فسق و فجور مستغرق
بود ولدت عبادت از او رفته بود و گفت که بیاحت فسق و فجور ما را خدا تعالی بیخ
نیج و تکلیف نداده است حق سبحانه و تعالی بسوی شعیب علیه السلام وحی فرستاد که
آن نادان را بگو چون که لذت عبادت تو رفته است زیاده تر از این نیج و تکلیف چه باشد
بعد از آن لغتی سخن در ذکر ساکت و مجذوب افتاد خواجه شمس العارفین فرمود
مثال ساکت مجذوب آنست که راه بیت الله منفران منفر قطع کرده برسد مثال

درک سبب گنا ولدت عبادت نیاید

درک ساکت مجذوب

مجاذوب باکست نسبت که بزرگی کس باگوید که چشم خود را به بنا چون بجشاد و خود را در
 بیت الله و دید پس باک مجاذوب به جمیع احکام شریعت را بداند و ولایت کند مجاذوب
 ساکست محض خود در جذبات الهی مستغرق ماند بعد از آن میر عیسی شاه عرشد
 کرد که چون کسی را مشک بر پیش آید چکند فرمود سوره قیل چهل و یکبار تا سحر روز بخواند و
 روز چهارم شنبه شمر و کند تا جمعه بخواند و در وقت خواندن سحرین را از زمین جدا
 بعد از آن دعا حاجت خود بخواند و بگوید خداوند انجوست حضرت احمد مجتبی محمد مصطفی
 صلی الله علیه و سلم بحضرت آل پاک و اصحاب خواجهکان حشمت کار می آسان کن و
 بهین مویس که چشتیه نظامیه سبیت و پنج بار بخواند و عاقله انشا الله تکمیل
 آسان شود بعد از آن سخن در ذکر مسبحات عشر افتاد و خواجه شمس العارفین پیران
 مبارک راند که وظیفه مسبحات عشر از ابراهیم یحیی رحمه الله علیه منقول است که
 او را از خضر علیهم السلام رسیده و نواد این در کتب مشهور است انگاه فرمود دعا

اللَّهُمَّ الْمُهْدِي بِرَفْعَتِكَ يَا كَا فَع وَ يَا كَا فَع تَوَكَّلْتُ مُسْلِمًا وَ الْحَقُّ فِي
 بِالصَّالِحِينَ وَ رَسَائِلِ دِيگَر نمی خوانند و سناد این دعا محض حضرت خواجه
 نظام الدین رضی الله عنه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم خواجه ارشاد
 فرمود لهذا خواجهکان حشمت مریدان خود را ارشاد میکنند و بعد از مسبحات
 شش بار میخوانند بعد از آن شخصی عرض داشت که برای دفع شر طالع خیری
 ارشاد فرمایند خواجه صاحب فرمود هفت آیات که در مرقعه شریف نوشته اند
 بعد از مسبحات عشر بوقت فجر یک را هفت هفت بار بخواند انشا الله تعالی از شر
 او محفوظ باشد بآخر عرض کرد برای چیزی و زیاده چه کرده شود فرمود آیت یا مَنِّي اِنَّ
 مِنْكَ اَلْعَبَّةَ الطَّيْفَ خیر بگوید و نوزده بار و یا الطیف نیز بگوید و نوزده بار بخواند
 بعد از آن سخن در ذکر فضیلت تسمیه افتاد شخصی جذامی شد

نصفه برای عمل شکر

در مسبحات عشر

بای دفع شر طالع

در فضیلت تسمیه

آنحضرت عرض داشت کرد که از مدت و باز بعارضه جذام گرفتارام و عاف فرمایند
 تا ازین بلا نجاتی یابیم و بامردمان هم خانچه شوم نخواه صاحب عاف شود باز گفت
 فاطمه خیر درین باب ارشاد کنند فرمود هفت صد و هشتاد و هفت بار تسبیح نوزده
 سجده تا حق سبحانه و تعالی صحت ارزانی فرماید همدارین محل فضیلت تسبیح
 کردند که هزاره هزار عالم خدا تعالی آفریده است دعا گو عرض داشت که تعداد هزاره
 هزار چه طور است فرمود مثلاً انس یک عالم است و جن عالم دیگر و همچنین از حیوانات
 مثل اسب و گاو و گاو میش و خر و گوسفند و آهو و از وحش مثل گرگ و روباه و
 شیر و غیره و از طیور مثل خروس و طیور و باز و غنیمه و از خزندگان مثل مورچه و راسخ
 و ضب و مار و غیره و همچنین هزاره هزار عالم اند که را از حروف تسبیح که نوزده اند غیر
 میرسد بعد از آن این بیت بر زبان مبارک راند بمیت نوزده حرف است
 بوقت شمار فیض رساننده به شش و هزاره بعد از آن شخصی عرض داشت
 برای دفع قرض چیزهای فرمایند خواهی شد العارفین فرمود بعد از نماز با دعا و هفتاد
 بار اسم یا و ما ب خوانده بجناب ضی الحجاب دست برداشته بگوید خداوند پاک
 بطفیل سید المرسلین و آل پاک و واصحاب و خواجگان چیست رضی الله تعالی عنهم
 از سلب ایمان و خدایان دین محفوظ گردان بعد از آن شخصی عرض داشت که
 بهجت دفع تارخه پو اسیر چیزی ارشاد فرمایند خواه شمس العارفین فرمود که دست
 خیر در رکعت اول بعد از فاتحه بکمال الشج و در ثانی بعد از فاتحه سوره فیل بکمال
 بخواند و در وتر بعد از سوره فاتحه در رکعت اول سوره آل نشرم و در ثانی و التین
 و در ثالث خلاص بخواند یکبار بار انشاء الله صحت گردد بعد از آن شخصی
 میگوید نام مکه و مدینه عرض داشت که برای دفع در سوره و ندان و تپ و باد و توفه
 یا کلامی ارشاد فرمایند فرمودند بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله العظیم و اعوذ بالله

برای دفع قرض

برای دفع تارخه پو اسیر

العظیم من شکر کل عرق نمار و من شکر النار برای در و در و تپ میازده بار سوره
 فاتحه برای بیمار بگویم کند و برای در و دندان و سله بار منتر سعه در و او ان و
 خوانده بر سله و آن قر نفل بد و بجای در و یک یک دانه بند و منتر اینست
 کلیل کورس کلیل مین کلیل ماریا جیکی منون مین کلیل ایلا در و سو کو دور هو تبا
 نادور هو و و مائی خواجہ مؤمنین چشتی کی بعد از ان فرمود وظیفہ اہم شیخ
 خود برای ہر حاجت کافیت بعد از ان دعا گوئاس کرد و شخصی معصیت
 گرفتار شود بچہ طور مائی باید خواجہ شمس العارفین فرمود و مرید باید کہ چون سلا
 گرفتار شود بدادن صدقات و خواندن استغفار مشغول باشد تا خدا تعالی این
 بلا را مائی کند بعد از ان قادر بخش راجع عرض شد شت کہ شرح دعا کبیر است
 فرمود شرح بجای خود ترجمہ ہم محال است زیرا کہ دعا کبیر پنجاہ و دو کلمہ است و
 ہر یک لغت علحدہ است شخصی کہ چندین لغات داند شرح او کند بعد
 از ان شخصی عرض شد شت کہ با وجود بیعت ایشان از شدت افلاس بہت
 رسیدم درین اثنا سید اکرام شاہ گفت شاید این مرد وظیفہ غیر طریقیہ بخواند او
 نیز مقرر شد خواجہ شمس العارفین و سی سوشاہ صاحب آوردہ فرمود کہ شخصی از
 ہندوستان اینجا آمد و بیان کرد کہ چون بخواب شوم بنیم کہ صورت مہیب ہر
 من خفتہ است پس بیدار شوم ازین باعث ہنایت لاچار ام ما کفیم کہ کرام کلام
 برای تسخیر جنیات و غیرہ خواندہ باشی او مقرر شد گفت ازین امر توبہ کن تا خدا تبت
 ترار مائی دہد پس چون آن وظیفہ بگذشت و آنچہ حضرت صاحب فرمود بجا آورد
 فی الحال صحت یافت بعد از ان فرمود ساکت باید کہ ہمہ حال بجناب محبوب
 اللہ تعالی دست دعا بردارد کہ اصل عبادات محجز و نیازست و این در دنیا حال
 شود و ہم بدین امر مامور شدیم کہ او غوئی استجب لکم ہمہ دین محل دعا گو عرض

برای شکر

برای شکر

برای شکر

برای شکر

داشت که کدام دعا بهتر است فرمود آنچه بدرگاه خدا تعالی قبول افتد اما طالبان دق
 را باید که اکثر اوقات بعد از اذان و این دعا را وظیفه خود سازد و دعا ایمنست **اللَّهُمَّ**
ارْزُقْنِي حَيْثُ مَكَّ وَحُبَّ مَنْ أَحْبَبَكَ وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَحُبَّ عَمَلٍ أَقْبَرَ بَنِي
إِلَى جُنَّتِكَ وَاجْعَلْ جَبَكَ أَحَبَّ الْأَشْيَاءِ إِلَيَّ مِنَ الْمَاءِ الْبَارِدِ لَمْ يَشَأْ
يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ اللَّهُمَّ اسْقِنِي بِكَ سُبْحَانَكَ صَلَواتُكَ اللَّهُ عَلَيْكَ سَلَامٌ
 شربته که اکثراً بعد از نماز ابداً بخواند یا از حلقه امیرالمؤمنین بعد از آن
 شخصی عرض داشت که دعا جامع جمیع حاجات دارین کدام است فرمود در روز
 حضرت بی بی عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا بحضور حضرت سرور کائنات
 صلی اللہ علیہ وسلم عرض داشت که اگر خدا تعالی مرا لیاقت القدر نصیب کند چه
 دعا بخوانم فرمود **اللَّهُمَّ اِنِّ اسْأَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ فِي الدِّينِ وَالْدُّنْيَا**
 واکثر آنکه جامع جمیع حاجات است **همد رین محل خط مولوی غلام بیگ**
 بخد مت آنحضرت رسید و در آن نوشته بود که دعا فرمایند تا خدا تعالی فرزند
 تنمیه عنایت فرماید و قائم مقام من باشد و حاجه صاحب فرمود وصل مقصود و این
 عبادت خدا تعالی است اولاد باشد یا نباشد چه که بجز اعمال حسنہ خلاص نیست
 بعد از آن فرمود اکثر مردمان از خداوند کریم بسیار حاجت خواهند و هیچ فرقه
 آن نمابند و بعضی بیک نمی طلبند آنها را گوناگون انعام عطا فرماید این عزیز
 فضل اوست بعد از آن شخصی عرض کرد که دعا فرمایند تا فراغت دنیا حاصل
 شود و آسایش حال گردد و فرمود هر چه کند خدا کند بنده عاجزست اما دوستان
 خدا هر کس که غور کنند خدا تعالی بر آن رحمت کند و کار او برآورد بعد از آن
 خیر محمد قوال عرض کرد که در حق بر سر صاحب اوده خویش دعا خیر فرمایند تا خدا
 تعالی ایشان را سعادت و دارین ارزانی کند فرمودند سعادت و شقاوت اختیار

من نیست هر چه رضای خدای تعالی باشد کند. آنگاه این بهیت بر زبان مبارک اند
پایستد نه در دست من داده اند خست یار. که من خویش تن را کنم مجتبی از بعد از
فرموده می عالی بهیت مرویست که خواجہ جمال ملتانی رحمة اللہ علیہ بود و لطیفه او
چنان بود که اول نماز پنجشنبه مشغول می شد بعد از آن تا صبح براقبہ می ماند و بعد از
نماز با صد سجدات عشر و سبع و در دو مستغاث و دلائل الخیرات می خواند و بعد
از آن نخل اشراق و منزل قرآن می خواند و بعد از نماز مغرب نخل اذابین حفظ می کرد
و بیست و چهار بار ذکر یکایک طیب میکردی و بوقت فراغت سیفید بانی میکرد
و نفسی بچشم سگ حرص گزیده است گاهی بعبادت پروردگار مشغول نمی شوم
آنگاه فرمود در ویش آباد که در ادای وظیفه سعی نماید تا باران اعتماد و تکیه نکند
بعد از آن فرمود شیخ را مناسبت که موافق قدر و طاقت مرید و لطیفه ارشاد فرمود
چنانچه خواجہ توسوی هم خادمان خود را موافق قابلیت هر یک خدمت و وظیفه مقرر
کرده بود بعضی اشغل ذکر و بعضی را در و در شریف و بعضی را او را و مختلف بعضی را
در کار گذاری لکن مقرر کرده بود و حائضی بود که از آن خدمت شخصی بیمار ارشاد فرمود
بود حسب الامر در خدمت مستعد بود و روزی در خدمت گذاری نماز مغرب او
تاخیر شد احمد خان و در بر بها و خان و اطعن کرد که این بیمار پرستی چه فائده کند که
تاخیر گردید نماز گفت توجه دانی من حسب الامر خواجہ صاحب خدمت این بیمار مشغول
بودم و از اطاعت پیر بیرون ز رفتم مراة ہفتم ہم در ذکر فضیلت و
مذمت تبارک آن روز شنبہ سعادت قدم حاصل شد مولوی معظم دلا
مولوی و مولوی غلام محمد گجراتی و سید احمی بخش لاگری یاران دیگر نیز حاضر بودند
سخن در ذکر عبادات افتاد و خواجہ شمس العارفین فرمود در عمر خویش پنجگس
مردان خدا را دیدم اول سید محمد ظریف مرگ بود قائم الیل و صائم الدہر چنانچه

وکر مری زبان

مرکز بغداد محمد زکریا فضیلت عجا و دویو و طیفه طایفه است مع مد باد

و از محمد طایف

تا پانزده پانزده روز چنبر میخوروی بوقت افطار قاری طعام خشیدی بھین
 طرہ ہمہ عمر مکتبہ ہشتاد و عا کو عرضداشت باعث حصیت کہ صوفیہ کرام راجبت
 خوردنی و نوشیدنی نماید فرمود عدم گرسنگی و نوشیدگی بد و وجہ بہت یکے آنکہ
 خدا تعالی قادر است کہ بغیر خوردن و نوشیدن زندگے بخشند دوم آنکہ حاجت
 خوردن و نوشیدن تعلق بہ وجود خاکست و چون مردان خدا از بہت
 گذرانیدہ بدرجہ فنا قدم زنند ہیچ حاجت خوردنی و نوشیدنی باقی نماند
 ازان فرمود دوم از انہا خیر محمد انکوی مردی زاہد و عابد بود کہ ہیچ وقت
 از ذکر و فکر و دیگر عبادات خالی نبود می روزی آنحضرت بہ ذریعہ مردی کمال
 بجنوب حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم تحفہ سلام فرستاد چون آن مرد جنوری
 بجناب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مشرف شد عرضداشت کہ شخص فلان تحفہ
 سلام بجناب ایشان میرساند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود آن شخصیت
 در مسجد سخن دنیا بسیار میگوید چون حضرت موصوف ازین امر واقف شدند فوراً
 توبہ کردہ باز بسی سخن دنیا نکردند و بقیہ عمر در خاموشی گذاشتند و روز قمرہ و بیضہ
 ایشان تحمیناً بقدر یک ختم و بیست پنج پارہ مقرر بود بہترین محل یہ علام محمد
 سیال عرضداشت کہ سہ لکھ ختم سورہ لیس و مہفت لکھ سورہ فززل نیز کوتاہ
 تمام کردہ بودند بعد ازان فرمود سوم از ایشان حافظ محمد عظیم دلی پٹ
 مندوی مدرسہ خدایا و قمارک دنیا بودند کہ در شان او مولوی مکھڑوی حمہ
 گفتہ بیت کہ بی شک الی بہت میگویمت بہ بشہر نمل حافظی و فی پٹ بہ
 شب و روز کار او این بود کہ سنگ زمین می کندیدی و راہا و حوض ہا آہستہ
 کردی و گفتی اسی پتین کھڑکان ہو جهان ویند اپیاسی کجہ و فی پٹنی ہے تان
 بیت کھنڈو یعنی جهان میرود اگر امیدوار رحمت ہستی از عمل نیک بکوشید

ذکر خیر محمد انکوی

ذکر حافظ محمد عظیم

و تارک نیا چنان بودند که هیچ دنیا دار گردو نیامندی و نند هیچ کس قبول نمیداد
 اگر فلفل سیاه شخصی معلوم کرد که بفلفل سیاه رغبت دارند رفت و یک سق
 فلفل سیاه آورده نذر کرد و فرمودند ای برادر مرا و گان داری فبیت که اینها سیاه
 بروشت حاله اش کردند بعد از آن فرمود چهارم از ایشان غلام حسین بنیاد
 جوان مردی و صاحب تقاست بودند و در اتباع شریعت مصافحه می چنان
 قائم بودند که در جمیع امور از ظاهری و باطنی بجز متابعت سنت نبوی ذره
 تجاوز نکردی چنانچه روزی دختر ایشان بدر دژه گرفتار که نصف صل او
 بیرون آمده بود و وقت نماز تیار آمد چون آنحضرت را خبر رسید و نزد دختر خود
 آمد و در ادای نماز او تاکید بلین نمود او گفت لحاق نذارم فرمودند بر چهل
 خود زمین کنیده نماز بگذار و از زبان مبارک میگفتند که ای خداوند کریم از شر
 ایشان مرا نگهدار و در تابع داری خود و حبیب خود مشرف گردان بعد از آن
 فرمود روزی لشکر کفار نزد آنحضرت سکونت کرد و آن حضرت که بهمت سببه و
 تازیانه شریعت در دست گرفته بیان لشکر آهنا تشریف فرمودند و مسلمانان
 بگفتند که نمازهای او کنید آهنا عذر کردند که ما ملازم کفاریم ازین باعث
 معذوریم بعد از آن سرداران لشکر را فرمودند که شما مسلمانان را از نماز منع کرد
 اید ایشان انکار کردند پس همه مسلمانان را شوییدن پوشش غسل حکم کردند تا آنکه
 جمیع مسلمانان در نماز و عبادت مشغول شدند بعد از آن فرمود و چشم از ایشان
 مکن لا اولیا امام الفقرا و اوقف اسرار حدیث کاشف رموزات صمدیت قطب
 زمان خواجه محمد سلیمان قدس الله سره العزیز در جمیع اوصاف از همه فائق بودند
 بعد از آن فرمود روزی سولوی داور بخش از سید محمد علی شاه خیر آبادی خلیفه
 خواجه توسوی رسید که در میان مولانا فخر الدین و حضرت خواجه توسوی

در خواجه توسوی

در خواجه توسوی

از وی منازل فقره فرقت سید موصوف فرمود ای مولوی صاحب این
هر دو حضرت از پیران مانند گزولانا محضر الدین کاری که کردی تبویه کردی و این قلب عالم
توسوی اگر این چنین امری پیش آید بآستانه اسرار انجام نمودی چنانچه روزی مردمان
گرد و نواح بخدمت خواجه توسوی آمدند و عرض میکردند که بسبب کثرت بلخ بسیار
تنگ است لاچار شدیم دعا فرمایند تا دفع شود شخصی دلشاد نام خسته حال بخدمت
حاضر بود بهسم کنان فرمود دلشاد را گویند تا دعا کند پس حسب فرمان از دو دعا طلبی
کردند فی الحال آفت بلخ دفع شد سال دوم باز بهمان آفت گرفتار شدند بخدمت
خواجه توسوی عرض داشتند خواجه صاحب فرمود بر قبر دلشاد بروید و دعا بخوانید
بجبر و فرمان بر قبر آن رفتند و دعا خوانستند فی الحال ز آفت مذکور خلاصی یافتند
بعد از آن فرمود روزی مردمان توسه شریف جمع شده بخدمت حضرت خواجه
توسوی آمده التماس کردند که بسبب تگی باران راعیت ما در رکوع شده اند با
بعد از چند مدت عرض کردند که امی غریب نواز ز راعیت ما میان بسبب خشکی
در سجود زخمه اند دعا فرمایند تا خدا تعالی باران رحمت نازل کند خواجه صاحب
فرمود در دستات فلان چشتیانی بروید زلف او را بافتید پس مردمان حسب
فرمان همچنان کردند فی الحال بارشش را دیدن گرفت چنانکه همه جا آب مثل دریا
مینمود و باز عرض کردند که بسبب غلبه آب لاچار شدیم دعا فرمودند باز نزد آن ستم
بروید و زلف او را بجشاید پس حسب حکم همچنان کردند همان ساعت بارشش بند
شد بعد از آن سخن درندست تارکان عبادات افتاد بنده عرض داشت که
بعضی چهل از عبادت این دو متعال خصوصاً نماز و روزه و غیره محروم میمانند
سیکونیکه اهل عرفان را بعبادت چکار معرفت چنیری دیگرست و عبادت
کاری دیگر خواجه شمس العارفین فرمود آن که در چشمان نمی دانند که جمیع انبیاء و اولیاء

از ابتدا تا انتها بحسب کم و ما خلقت الجن والانس لا یعبدون فی عبادات
 مشغول شدند و از طاعت رسول علیه السلام بامر قتل انحنتم تحبون الله تعالی
 یحبکم الله بقدر یکت می سرزدن زفتند با منزل مقصود و رسیدند بعد از آن
 همدین محل مولوی محمد علی سکنه کوٹ کاله طلب خست کرد و چون که او را طبعین
 قلبی حاصل بود پیش خود نشاند و بعیت جدید کرد و سخنان گوناگون بر زبان
 مبارک راندند که دنیا سه روز است روزی که گذشت و روزی که باید و روزی که
 در حال موجود است پس روز گذشته باز بدست نیاید اگر چه که روزی که در گذشت
 زردی و روز آینه را یقین نیست که آید یا نه باقی روز که در آئی باید که دریا بے و
 وقت خود را از دست ندهی بعد از آن فرمود در ویش باید که وادای او را در
 غافل نباشد بلکه جمیع مہمت خود بر آن صرف کند کہ هیچ وقتی از اوقات خالی
 نماند و بعد از آن فرمود عبادت بر دو نوع است عبادت که از غلبه شوق و محبت باشد
 و عبادت که از خوف و ترس و امید بهشت باشد و عا کو عرض داشت کہ مہمت عبادت
 محبت بچہ طوط باید کہ فرمود ساکت باید و نیست کہ خدا تعالی برین ناتوان
 گوناگون نعم فرمود چنانچہ گوش و چشم و بینی و دندان دست و پا و صحت و عضا
 و غیرہ کہ تعداد آن در تحریر نیاید پس بوقت نیت بگوید خداوند اہر عمل خیر کہ
 بتوفیق تو ازین نہج بوجود آمدہ محض بر ہی رضا وادای حق نیست این عبادت
 خاص است کہ بجز غلبہ محبت و ستیاب نمیشود بعد از آن فرمود اگر عبادت در ویش
 بدرجہ محبت رسیدہ باشد اما باید کہ از عبادتی عوام کہ محض بر خوف رجاست محروم
 نماند کہ این ہم زرد بان عبادت محبت است و ہر کس کہ ازین ہر و عبادت باز ماند
 بی نصیب در روز قیامت بجز محضرت و پریشانی حاصل نخواہد کرد و بعد از آن
 فرمود در ویش باید کہ درین چند ایام توشہ را دماز کہ مضطر و میدان قیامت است

عبادت بر دو نوع است

نهی ساز و تا در روز حشر حسرت نباشد بعد از این محل این صراع بر زبان مبارک
 مصرع هفت پرانی که در کتب سنن هورسی آتی بعد از آن فرمود و عمر نود و
 ساعت بلکه سده و ماست و سفر تو در از چنانچه پله صراط سنی هزار ساله راه هست
 و روز قیامت هم باندازه پنجاه هزار ساله راه باشد باید که در همه اوقات و حال
 هیچ دم از یاد حق سبحانه و تعالی خالی نگذرد و بعد از این محل بنده عرض داشت که
 اکثر اوقات در دل من میگذرد که بتوجه ایشان بمرتبه محبت و عشق برسم اما چکنم که
 خطرات نفسانی و وسوسه شیطنی در راه اند فرمود این کار یک روز نیست
 بلکه باید که همه عمر خود را در راه حق ضرب کند چنانکه محبت خدا تعالی زیاد باشد
 بهما نقد خطرات کم شوند ساکت باید که در راه دوست کم حوصله نباشد است
 که رفته رفته بمنزل قرب خواهد رسید بعد از آن حکایت سلطان سکندر بر زبان
 مبارک را نهند که سلطان سکندر بولایتی رسید که نهایت آباد بود چون بگوشان
 رفت دید که بر سر هر قبور سنگی نصب کرده و بران عمر هر یک صاحب قبر نوشته بود
 این را ده سال و دیگر را چهار سال و کسی را ده سال حتی که نه بجهل زیاده از ده سال
 بر هیچ قبر نوشته بود تعجب کرد که این مردمان بسیار قلیل العمر اند مردم آنجا گفتند که
 عمر ایشان بیشتر بود مگر زود آن عمر معتبر است که در یاد واقعی صرف شود لهذا عمر آنجا
 بحسب وقت نوشته است بعد از آن فرمود ابتدای عبادت استغفار است و
 انتصابی آن رضا و تسلیم بعد از آن فرمود روزی در راه مکهد شریف در شهر
 خوشاب بخانه دوستی دیرینه رفتم و احوال و پرسیدم گفتند آن فوت گردید و خواهر
 شمس العارفین چشم پر آب کرد و این بیت بر زبان مبارک را نهند بیت
 حایفان با و ما خوردند و رفتند به تقی خم خانه ما کردند و رفتند بعد از آن
 فرمود بسیار عاقلان در هر مرقع را داخل دهند اما بمقابله تقدیر خدا تعالی هیچ

در این کتاب
 در این کتاب

گویند پس این سستی موهوم اعتبار ندارد و چند روزه است بهتر آن است که
 این مدت قلیل را در یاد حق تعالی صرف کند بعد از آن فرمود چون خستید
 خدا تعالی کسی را نصیب گرد و همه کار دین دنیا و آسان شود خوش بوی
 او زیرا حاجت اوست و همه حال بعد از آن سخن در ذکر نصیحت دادن
 باشند گان و نه خود را افتاد و هیچ باشند گان و نه بجز حضرت التماس کردند
 که سبب تنگی افلاس نهایت لاچار شدیم دعا فرمایند تا ازین بار نمانی یا مبین
 رومی سومی او شان کرده فرمود و افسوس است که مردمان اطراف در چرخ
 آمده فائده حاصل کنند و به نماز و روزه و خواندن و استغفار و دعا و نیایشان
 تا هنوز هیچ اثری نهند که گاهی جانب حق متوجه باشند و نماز و روزه و انباشت
 اگر چه خدا تعالی سبب گناهان روزی تنگی کند اما سبب شایسته اعمال
 بد ذلّت و قلّت نازل کند شمایان را بایده که خدا را حاضر و ناظر و مستقیم
 و روزه قائم باشد و از حق غیر اگر چه اندک باشد حذر کنید و در او ای حقوق
 خالق و مخلوق حیثیت و جایگاه باشد یقین است که به برکت حسنات و جمع
 بلیات رمانی یا بید بعد از آن رومی معظم دین صاحب عرض نیست که
 دعا فرمایند تا خدا تعالی باران رحمت عنایت فرماید فرمود شب و روز
 خدا تعالی دعا خیر بطلبیم اما سبب شومی گناهان مانگی افلاس می آید اگر این
 بیت بر زبان مبارک اند بپیت شنیدم بر مرغ و مور و دوان شود تنگ
 روزی ز فعل بدان باز رومی صاحب عرض داشت که سبب قحط مردمان
 نهایت لاچار اند و بر بصورت باریدنی می آید انمی بار فرمود و جمع امور و
 بر حکم کردگارند و الله یفعل ما یشاء اگر چه فرمود شاید که ایشانرا همین حکم باشد
 که نهد کار و صورتی باریدنی نمایند پس چنانکه اخلاص کم کنند که لا تتحرك ذرة الا باذن الله

در ذکر تنگی روزی

در ذکر نصیحت مردمان

و در حدیث
سجده

بعد از آن فرمود رحمت خدا تعالی غالب است بر غضب و چنانچه
در حدیث سطورست سبقت دحمتی علی غضبی انگاه فرمود اگر رحمت
خدا تعالی غالب است و سی مانگاه کار از بد خول چنان می بیند بودی و این سید که داریم
محض از فضل است بعد از آن فرمود اکثر مردمان مرتکب کبائر را بفضل خیر
و اهل بهشت کند بعد از آن فرمود بر عبادت خود مغرور مشو هر انکس که عطا
الهی و این گیر شود همه سیات او بکفایت بدل شوند بعد از آن این مصرع
برزبان مبارک رانند مصرع که حاج که یاند که میته بهایک نهین که ستیان
کنی سر بچیان نه * دعا گو عرض داشت که ازین مصرع معلوم شود که مدار قرب
حق برزیه و عبادت نیست پرچ عبادت کنیم خواجه شمس العارفین فرمود عباد
شرط عقل است باید که در آدمی آن غفلت نکند و عطای فضل است هر که خواهد
بدیه قوله تعالی ذلک فضل الله یؤتی من یشاء بعد از آن مردی شرف
الدین نام عرض داشت که دعا خیر فرمایند تا ذوق عبادت حاصل شود خواجه
شمس العارفین فرمود مقصود مداوم عبادت است و حصول ذوق بجز فضل او
حاصل نیست کسی که بپریش خود بمنزل مقصود رسد طبیعت و پر عبادت بزود
باز نیست به تانه بخشد خدای بخشنده * همچنین شیخ سعدی سوده بیت
خدا کشتی آنجا که خواهد برود و گر نا خدا جامه برتن در و بعد از آن غلام از
قریشی عرض داشت که در شغال و اذکار حضور دل حاصل نشود و هیچ لذت نمی
آید چیزی فرمایند تا ذوق عبادت بیایم فرمود ساکت آباد که در عبادت سحر
شب روز جان خود را بگذارد و نخواهد حضور باشد یاند زیر که در راه عشق حلقه بر دست
انگاه این بیت بر زبان مبارک رانند طبیعت گز نشاید بد دست ابرو در
شرط بایست و طلب دن بعد از آن این بیت منتهی بر زبان مبارک رانند

ابیات اصل خود بدست لیکل می آید باش و کارکن موقوف آن جذبه
 سباش و زانکه ترک کار چون نماند بود و نماندگی و خود جان باز بود و مرغ جذبه
 چون پروانه گشت و غش و چون پیک صبح شمع گشت بکش بعد از آن فرمود ساکن
 را باید که در عبادت محسوب و زود سعی نماید و مقلب القلوب آن بابتعالی است
 هر طور که خواهد بکند بعد برین محل مولوی غلام حسین قریشی این حدیث بخواند
 القلب بدين اصبعين من اصابع الرحمن بعد از آن فرمود مریدی بگفت
 حضرت خواجہ توسی عرض داشت که از عبادت خود هیچ خطی نمی یابم و از مغز
 خور می جان گدازی تنگ آمده ام و خواجہ فرمود شغال و از کار برای جان گدازی
 مغز خوری باشند برای آرام جان بعد از آن فرمود ساکن اباید که عمر خود
 اتقی صرف کند که زندگی برای عبادت است نه برای شهوت نفس چنانچه بزرگ
 فرموده بیت زندگی آمد برای بنگد بندگان بے بنگد شرمندگی
 مرآت ہر دہم در ذکر فضیلت اخلاص و مذمت ریاء
 روز شنبہ سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی معظم دین مرد مولوی و مولوی
 غلام محمد جراتی و سید صالح شاہ سلیمان پوری غلام فرید پھر و مکہ دیاران بگری
 نیز حاضر بودند و در اخلاص افتاد و خواجہ شمس العارفین فرمود ساکن را باید ہر
 علمی کہ کند محض بر رضای خدا تعالی کند چنانچه در حدیث آمده حدیث
 خَالِصُ الْأَعْمَالِ الَّذِي تَعَلَّكَ لَهُ اللَّهُ لَا تَحِبُّ أَنْ يُحْمَدَ عَلَيْهِ أَحَدٌ بَعْدَ أَنْ
 فرمود چون مؤمن بصدق و اخلاص بسوی حق سبحانہ و تعالی متوجہ شود و خدای
 تعالی نیز بلطف خویش در کار او مدد و گارشود و بعد از آن لختی سخن در مذمت
 ریاء افتاد و سید اکرام شاہ عرض داشت کہ روزی در جامع مسجد چہرہ در مجلس غلط
 حاضر بودم و غلطی بر منبر شسته اوصاف صوفیہ کرام بیان نمود و بعد از آن بر عتبت

ایمان

مرآت ہر دہم در ذکر فضیلت اخلاص و مذمت ریاء

در آن روز هم در آن مجلس

نیز

اهل مجلس عکس آن صوفیه تقریر نمود تا آنکه فیما بین آنها تنازع واقع شد و آنچشم
 العارفین فرمود اکثر طریقه و اعلیٰ این مان همین است که بریار و غلظت میکنند و حق را
 می پوشند مرآت نور و هم در ذکر محاسبه مراقبه شب یکشنبه دولت پاک
 بوس حاصل شد مولوی سلطان محمود دناوری و سید احمد بهلولی و صاحب زاده
 شعاع الدین صاحب یاران یک نیز حاضر بودند سخن در محاسبه فتاویٰ و سبب نهمی شاه
 بشیاد پوری عرض داشت که از اوصاف مذمومه بجه طور مانی حاصل شود و آنچه سر
 العارفین بر زبان مبارک اند سالک اباید که بوقت خفتن محاسبه کند که از صبح تا
 این وقت کدام کار نیک بد کرده ام اگر نیکی بیشتر بود الحمد گوید و اگر بدی بجا
 شود استغفار کند تا روز جزا حساب و سهیل باشد و در عین العلم آورده مرابطة
 النفس بالمحاسبة فی آخر النهار و فی آخر کل وقت و ساعت و هو
 لينظر فی الفکر بعد العمل من الحسنات و السيئات فورد حساب
 انفسکم قبل ان تکاسبوا و هو اثر من عمر رضی الله تعالی عنه قال
 تعالیٰ ایها الذین امنوا اتقوا الله و تنظر نفس ما قدمت لغد بعد از
 سخن در مراقبه افتاد و عا گوید سید مولوی معظم دین صاحب عرض داشت که چیزی از
 مراقبات ارشاد فرمایند تا از خطرات ماسوائی سد گذشته بعشق حقیقی برسم و جو
 شمس العارفین هر یک از خود دور ساخته بنده را پیش خود بنشانند و بر زبان مبارک
 رانند که کدام وظیفه بیخونی عرض کردم نفل تجدد و اسراق و او امین و منزل قرآن مجید
 و اولیا و نجرات و در دست غماش و کبریت احمد و اسبوع شریف و پاس انفس و توف
 قلبی و دیگر نفل که ایشان فرموده اند حسب عویش او انما یمز و میروند مراقبه
 ناظری و اندر معنی باید که چون مراقبه اند ناظری کند و اندک خدا تعالی را ناظر است
 جمیع احوال چه بوقت خواندن و نوشتن خوردن و خفتن و دیدن شنیدن چنانچه حق تعالی

فرمود الله يعلم بان الله يدري ومنجهين در مراقبه اسمعی واند که خدا تعالی در
 جمیع احوال با من است چنانچه در قرآن مجید میفرماید وهو معکم انما کنتم
 مرآت بیهوشتم در ذکر توکل و صبر روز و شب سعادتی قدم بپوش
 حاصل شد سید احمد هیلوی و امام نجاشی نذر بردار و یاران دیگر نیز حاضر و بدین
 در توکل افتاد و خواجہ شمس العارفین فرمود سالک باید که توکل بر خود لازم گرداند
 چنانچه خدا تعالی درین باب تاکید فرموده قوله تعا و علی الله فتوکلوا
 انکم تم مؤمنین و همچنین حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده
 من سن ازیکون اقوی الناس فلیتوکل علی الله همدرین
 محل دعا گو عرض داشت کرد که توکل بر چند قسم است خواجہ شمس العارفین
 فرمود توکل بر سه قسم است اول آنکه بهر کاری که مشغول شود شمره آن از حق سبحا
 و تعالی بداند و بر آن کار تکیه کند چنانچه مولانا رومی فرموده بهیت اگر توکل میکنی
 بر کار کن کسب کن پس تکیه بر جبار کن و این توکل شریعت است و دیگر
 آنکه دل را جمیع تعلقات ظاهری و باطنی فارغ نموده بحق مشغول شود تا آنکه وصل گردد
 چنانچه شیخ سعدی فرمود و یعلق حجابست و بی محالی چو پیوند ما گیسوی و اصلی
 و این توکل طریقت است سوّم آنکه هستی و همی خود را چنان محدود کنی که بجز ذات
 حق سبحانه و تعالی هیچ چیز باقی نماند و همه جا و همه حال همان باشد و این توکل حقیقت
 بعد از آن سلوسی سراج الدین سکنه کهریه عرض داشت که قبل ازین پیشه کشتکاری
 میکردم اما الحال بسبب ضعف بدن عدم حصول منافع آن بگذاشتم اکنون
 چیزی نمی بینم تا معاش عیال پیدا شود خواجہ شمس العارفین فرمود کشتکاری
 صوفیان بر عکس اهل دنیا باشد یعنی اهل دنیا برای حصول مال و غله میکنند و صوفیان
 جهت ملاست خود تا که در گمان مردمان باشد که ایشان هم اهل دنیا اند و نگاه

در توکل و صبر

در کشتکاری صوفیان

سنا سب این حکایت حضرت خواجه محمد باقران خلیفه خواجه توسی رحمه الله بزرگان
مبارک اندند که پیشه کشتکاری میکردند اما گاهی غله فروخته و بخانه
نیاروی بعد از آن شخصی عرض کرد که دعا فرمایند تا کدام صورت نوکری
پیدا گردد که از خرج عیال تنگ ام خواجه شمس العارفین فرمود اکثر مردمان خجالتگری
در سر دارند و دیر اوسیده رزق خود شناسند و ندانند که حق تعالی رزق بندگان
بدرت خود کرده و ایشانرا برای عبادت خود پیدا کرده است چنانچه حق سبحانه میفرماید

قوله تعالى وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها بعد از آن سید
مختار شاه خلخالی عرض داشت کرد که قبل ازین عداقه ملازمت و شتم الحال هر چه
فرمان شود بجا آورم خواجه شمس العارفین فرمود اگر پیشه کشتکاری بحسب رطل نعیم
بخنی و لحاف هم در آن قضا کنی اولی است بعد از آن فرمود کشتکاری بن
سید بابی از زمین چاهی بهتر است زیرا که در زمین پی فرخت حاصل نشود که نازد
اورا و بوقت خود را نماند بعد از آن فرمود روزی حضرت موسی علیه السلام
در چشم لاقی شد بجناب حق سبحانه مناجات کردند که ای آله العالمین برای
صحت چشم خیری ارشاد فرما حکم آمد ای موسی نباتی فلان را استعمال بکن حسب
الاستعمال کردند هیچ فائده نشد باز عرض کرد که ای شافی الامراض فرموده تو
بجا آوردم اما صحت حاصل نیاید حکم آمد که ام طیب را دو بیماری خود بر سر گفت
خداوند اجرتو دیگر کسی را طیبی دانم حکم آمد آنچه گفتی صحیح است اما این عالم سباب
است هر کس که بسباب دنیا عمل کند من کار او بحسب عادت خود تمام کنم پس موسی
عالیه السلام زو طیبی رفته و در حق سبحانه و تعالی صحت بخشید بعد از آن چاه
سید احمد خوشبالی عرض داشت کرد که دوستی من بعارضه تپق لاجارست
و عاخر فرمایند تا او را صحت حاصل شود فرمودند چنین امراض صحت پذیر نمی شود

ذکر موسی علیه السلام

ذکر تپق و فلج

اما اگر آن شافی الامراض بفضل خود صحت بخشد چه بعیدست در نه بزرگی و حق
چنین امراض فرموده است بعیت تی تی جوان و فالج پیر به چو افلاطون
بیاید بعیت تدبیر بعد از آن سخن در شطبعی افتاد و سمات بانو جهت
نان نمرانیدن آنحضرت نشسته بود عرض کرد که سید محمد سعید لاهوری می آمد و گوید
تذکره مذکور باز بیان فرمایند تا آنرا بنویسم تبسم کرده فرمود و در قریه بکشد شکس نفر
مسیم قبول و اختیار و پناه سکونت می داشتند روزی شکس نان فی مابین
خود و شکس دیگر دند زنی دیگر را گفت خوانده را قبول افتاد آن گفت اختیار است
و سوم گفت خدا ترا پناه دهد و اشاره هر یک بان سیمیان مذکور کردند و یکدیگر را به
نسبت شوهری خطاب کردند بعد از آن تبسم کنان فرمود و شخص درین جا
آمدند و پرسیدیم که نام و قومیت شما چیست گفتند قوم سید و نام مایان چو
شاه و سندی شاه است تعجب کردم قوم چنان نام چنین انگاه فرمود شخص از
قوم گا در آمد پرسیدم نام تو چیست گفت نام من شاه جهانست ازین هم تعجب
آید که قوم گا در نام شاه جهان همدرین محل مولوی معظم دین صاحب عرض کرد
که من نیز شخصی دیدم که پایی ننگ دست پریده و پریشان حال بود چون نام از
پرسیدم گفت نام من سلطان سکندر است تعجب آید که زهی نسبت است پس
هم مجلس نشینان ازین سخنان تبسم کردند بعد از آن بنده عرض کرد که برای معارف
دنیا کاری فرمایند تا روزی حلال حاصل شود فرمود کسب سنت رسول علیه السلام
که فرمود الا کساب سنتی و التوکل حلالی اما توکل نزد صوفیه کرام فرض است
که خدا تعالی توکل امر فرمود قوله تعا و علم الله فوکلوا انکنتتم مؤمنین
پس ساکت اباید که در همه حال توکل بنجه دهند و مدار روزی بر پیشیه خود ندانند بعد
از آن سخن در توکل خواجه حمید الدین افتاد و بزرگان مبارک راند که خوب

در تبسم کنان

در توکل خواجه حمید الدین

حمید الدین حمہ علیہ درتوکل وزہد نصایت کمال بودند چنانچہ در خانہ ایشان
 بجز کایچ در دیگر جامہ موجود بود چون برای نماز در مسجد شریف ارزانی فرمودندی
 اہل خانہ ایشان در غلہ دان نشستند و ایشان چادر بر بدن پیچیدہ مسجد نماز ادا
 میکردی و بعد از جماعت انتظار معانی کردی و زود بخانہ می آمدی باز اہل خانہ
 ایشان بجان چادر بنماز مشغول شد و خواجہ صاحب غلہ دان نشستہ
 روزی سلطان وقت حال آن صاحب ریافت کرد کہ آنجا چرا انتظار دعا میکنند
 مروان کیفیت حال بیان نمودند سلطان وقت بخدمت آنحضرت عرض داشت
 اگر منظور باشد چندین دینار محسوری ایشان مقرر کردہ شود خواجہ صاحب اہل خانہ
 خود مصلحت کرد کہ اگر مرضی ایشان باشد انعام قبول نمایم آن گفت اگر قبول
 کنی نام تو از دفتر متوکلین محو کنند بعد از آن فرمود چون مرید باوصاف
 حمید مانند صبر توکل و یقین و فراغت دل از ماسوی البدن موصوف نگردد
 نماز او بجناب حق سبحانہ و تعالیٰ کے قبول باشد بعد از آن این بیت بزرگان
 مبارک از بند بیت بر زبان تسبیح در دل گاؤند ایچنین تسبیح کے وارد اثر
 بعد از آن شخصی عرض داشت کہ دعا فرمایند تا از خواہشات زمانہ رہائے یابم
 خواجہ شمس العارفین در جواب فرمود خدا تعالیٰ ترا در جہ توکل نصیب بعد
 از آن فرمودند ساکت سہ چیز حاصل باید کرد توکل و تحمل و صبر بمرتبہ قرب
 برسد بعد از آن لغتی سخن در صبر افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود مرتبہ صبر
 سخاوت بالاتر است و درجہ گر سنگی از سیہ خوردنی اولی ترست ہر جا کہ صابران
 رسیدند اہل سخاوت از آن جا خبر ندارند و بھرحامی کہ اہل فافہ مشرف شوند تو نگرا
 را از آن بوزریدہ است چنانچہ گفتہ شد کہ بزرگان شہیدہ ام بسیار
 صبر و ولایت بنہ بدل غنی بقنطار بخش کردن زنجیر نباشند قیامت از دست بخ

در بعد از عبادت بت دل است

در فضیلت صبر و سخاوت

بعد از آن شخصی عرض داشت که وجه تسمیه طریقه صابریه چیست خواجه شمس العارفین
فرمود از خلفای حضرت خواجه فرید الدین گنج شکر و کس در مرتبه ولایت کمال
بودند یکی حضرت نظام الدین و دوم حضرت مخدوم علی احمد صابری رضی الله تعالی
عنهما و حضرت مخدوم علی احمد اکثر عمر خود را در ویرانه گذرانیده است و از ماکوت
به قسم نهایت ترک کرده بودند مگر قدری برگ شتره با تپو جو ششیده بودند و فهار
تناول فرمودی ازین باعث صابریه موسوم اند و دیگر آنکه در حالت طفلی والد
ایشان بخدمت حضرت خواجه گنج شکر سپرد نمود حضرت صاحب یشان را لانگه
محصان مقرر ساخت حسب الامر تصرف می نمودند مگر جو چغیری نخوردی چون
مدت دراز باین احوال خواجه گنج شکر الحلاع یافت در حق ایشان لفظ صابر
فرمودند تا از آن روز با اسم صابر مشهور شدند بعد از آن سختی سخن در تعریف
حمد و شکر افتاد خواجه شمس العارفین فرمود و هر وصفی که از زبان غیر من آید آزا
حمد گویند و هر فعلی که از جوارح صادر شود آنرا شکر میگویند و تفصیل این در کتب
سلوک مسطور است مرتب است و یکم در ذکر مذمت و فضیلت حسن
و تحمل اندیا و جز آن روز یکشنبه سعادت صحبت حاصل شد مولوی سلطان
محمود ناری و غلام محمد و درویش پو بهو ناری و امام بخش نذر بردار و سید محمد بخش
حاجی پوری یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در مذمت غضب افتاد شخصی عرض داشت
که غصه درین بسیار است چون آتش غضب جوش زند بی خود شده صبر
سیرانم و پس از آن بشیام شوم خواجه شمس العارفین فرمود چون عمر تو بحالت
پیری رسید هست مناسبت که غضب ناک میثوی بلکه بهترین مردمان است
که با هر کس نفع رسانند و خوشدل سازد و از نقصان مسلمانان حذر کند و کسی را
آزرده دل نکند که سعادت و آیین است چنانچه در حدیث شریف آمده

وجه تسمیه طریقه صابریه

آنکه بهت یکم در ذکر مذمت و فضیلت حسن و تحمل اندیا

الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَكْرِهَ جَافِرُ مَوَدَّةِ خَيْرِ النَّاسِ
 مَنْ يَنْفَعُ النَّاسَ **بعد از آن** هم برین معنی حکایت حضرت بنی بنی عائشه صدیق
 زبیر زبان مبارک راند که وقتی حضرت رسول علیه السلام عائشه زهرا فرمود که
 بخواه هر چه خواهی گفت بصلحت والد بزرگوار ابو بکر صدیق رن که یار غار ایشانند
 بخواهم خواست پس کثرت انجالی پیش پدر خود بیان نمود و فرمود بگو آن راز ها که حق
 تعالی در شب معراج بر شما عطا فرمود و اظهار آن منع کرد از آن بخواه عنایت فرماید
 چون این سخن بسمع رسول علی السلام رسید تفکر شدند که آیا چکنم که حق تعالی منع
 فرموده است و باین هم وعده کرده ام بخواه هر چه خواهی بپدرین اثنا جبرائیل
 علیه السلام آمد و گفت حق تبارک و تعالی شمار از خصصت داد که یک از از آن بگو
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم روی سگوبی بنی صاحبه آورده فرمود و از غلبه
 راز ها یکی نیست که چون مؤمن از کسی انداخته بخل ر غلیدن خا رونع کند خدایتی که
 جمله گناهان او عفو فرماید و درجات بهشت عنایت کند چون این خبر بصحابه
 ارام رسید خشت نمود و شوند و ابو بکر صدیق گریه و زاری شروع کرد و پرسیدند که
 باعث گریه چیست گفت گریه من از نیست که چون این قدر عمل باعث عفو و دخول
 بهشت شد و آنحسان که در گناهان میمانند و دیگران را از اید امیر سازند انجام کار آنها
 چه خواهد شد بعد از آن سخن در تحمل ایذا افتاد و عا گو عرض داشت کرد که اشخص
 با من عداوت کند چکنم خواجه شمس العارفین فرمود سالک اباید که تحمل ایذا کند
 بزرگوار اصفیا شمرده شود و چنانچه در حدیث آمده من تحمل مثل بلاء الله و بلاء
 الناس فهو صوفي الصانی بیت و فاکنیم ملامت کشیم خوش باشیم
 که در طریقت ماکا فریست رنجیدن و همچنین در تفسیر حمینی آمده که حق تعالی
 پیغمبر علی السلام را فرمود قولا کما قل لبنا دخی بقول التي هي احسن

حکایت بنی بنی عائشه صدیق

در تحمل ایذا

و بگو مریدگان را یعنی مومنان را که با کافران بگویند آن کلمه را که آن بهتر باشد یعنی مقابله
 جفا می ایشان درستی نمکند بلکه دعا کنند و رقیبان آورده که یکی عمر فاروق را و
 شنام و او را نیز خواست که در مقابل او شتم کند حق تعالی این آیه فرستاد و بعضی فرمود
 بعد از آن بنده عرض داشت که بعضی مردمان در حق من عداوت میکنند بر آن
 دفع ضرر آن چیست فرمایند فرمودند این عداوت دشمنان و حق مومنان از
 قدیم است چنانچه کافران و منافقان با حضرت رسول علیه السلام عداوت میکردند
 همچنین بسیار حواریان و بدخواهان با ولایا کرام با جوامعی کرده اند پس در ویش
 باید که چون بلا سختی در پیش آید صابر و متحمل باشد بعد از آن بهیچین معنی
 حکایت نرودند که چند مردمان اند و شهر پاک پشن آمدند و احوال مولانا فخر الدین
 رحمة الله شنیدند که در مرتبه توحید کمال اند شخصی از آن رندان پیش سرگروه خود عرض
 که اگر فرمان شود و امتحان آن حضرت بجهنم پس آن ندیک بجهنم نیز همراه خود کرده باز
 بنشست چون مولانا از آن بازار بگذشت از گفت ای ملان بیاسوسی من
 یک رویش آنحضرت آمد گفت مرا با تو کار نیست من آن ملان اخوانده ام پس حضرت
 مولانا نزد آن رفت گفت این مال در دست گرفته آب پهنک را صاف بنج
 چون به ملان مال در دست گرفت گفت گاهی در مجلس و میان نشست که اگر رفتن
 مال نمیدانی باز گفت نام تو چیست مولانا فرمود نام من فخر و فخر و میگویند بخت دید
 و گفت که این خنجر بچه هنام ایشان است بعد از آن گفت حقه تیار کن چون
 مولانا حقه را بسته کرده پیش آن نهاد گفت این را بنوشانید پس آنحضرت دست
 کرده حواله اش کردند و روان شدند چون آن رند پیش سرگروه خود آمد و کیفیت
 آنحضرت بیان نمود سرگروه آنها گفت که آن خوب رند است چنانچه شنیده بودیم
 همچنان یافتیم بعد از آن خواجه شمس اعاز دین فرمود مولانا فخر الدین چند

عزیز و مخلص

درویش همراه خود کرده بر کنار تالاب بگذشت دیدند که چند مردمان هندو در آنجا غسل
 میکردند و برهنه از اجپیت نقد میدادند مگر برهنی ضعیف العمر چند چیز معمولی غسل
 در دست گرفته بطریق مایوسان ستاده بود مولانا چون حال آن برهن معلوم
 کرد و دیوان خود را فرمود اگر برهن نخ نشوید این برهن خوشنود کنم گفتند چه محال
 که در کار ایشان خوش شویم پس مولانا لباس خود بپوشا به ایشان ساخته نزد آن
 برهن رفت و گفت که من بیک غسل نزد تو آمده ام آن برهن حشود شد و مولانا با
 حسب رسم خویش غسل کنانید بعد از آن مولانا مبلغ پنج روپیه او را داد و غدر نمود که
 بحال این اندک مقدار بسیار دان آن برهن خوشنود گردید و گفت شکر مخلص را
 که این بیکس مایوس را چند مبلغ ارزانی فرمود بعد از آن مولانا بمقام خود آمده غسل
 تجدید کرد و لباس خود را پوشید باز روز دیگر همانجا رفته بطریق سابق غسل
 گردید و مبلغ ده روپیه آن برهن او داد و باز سوم روز برهن بطور غسل نموده
 مبلغ پانزده روپیه او بسوی مقام خود روانه شدند و آن برهن نیز در پی ایشان
 روان گشت مولانا غسل تجدید کرده در مسجد شسته بودند آن برهن بخدمت
 حضرت مولانا حاضر شد و گفت مرادین محمدی تلقین فرمایند پس مولانا آن برهن
 و متعلقان آنرا اسلام تعلیم نمودند و نام آنرا عثمته الله ساخته خلیفه خود گردانید
 بعد از آن خواجه شمس العارفین فرمود روزی حضرت مولانا فخر الدین بسوکار
 پاکلی بر سر بازار میرفت که دو کس هندو چند قدر شیرین صحبت تمام پیش مولانا
 نهاد و گفت این را بخورید تا خوشنودی من حاصل شود و آن ایام رمضان
 شریف بودند پس مولانا قدری از آن شیرینی بخورد و چند مردمان بازار
 و بعض مریدان شیخ اعتقاد شدند و گفتند باعث چیست که روزه شرعی را فاسد
 کرده اید مولانا فرمود کفارت روزه حدی از اسوئله است آزادی غلام یا

طعام نشست کس و یا نشست روزی و پی و پی و من این برشته را و انما ییم باز
 و رویشان غرض داشت که درین چه حکمت است فرمودند کفارت روز و آسان
 است از آزدن بچیدل بعد از آن سخن در ذکر ماه صفر و بزرگان فیتا و خواج
 شمس العارفین فرمود که چند هزار رحمت در ماه صفر می آید باید که چون ماه صفر
 و آید از رحمت مای صفر خود را بجدای تعالی پناه خواهید و عافیت طلبید و صدقه
 بپسید الگاہ فرمود حضرت رسول علیه السلام در ماه صفر بپارشدند چون رو
 چهارشنبه آخرین ماه صفر ساید خدا تعالی آنحضرت را صحت ارزانی فرم
 و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود من بیش از بیخروج الصفر
 فقد بشرته بدخول الجنة بعد از آن فرمود روزی در ماه صفر بخدست
 خواجہ توسوی این دعا گو و فقیر فاضل شاه و یاران دیگر نیز حاضر بودند حضرت
 خواجہ توسوی این حدیث بر زبان مبارک اند من بیش از بیخروج الصفر
 فقد بشرته بدخول الجنة پس من ماه صفر تمام شد این دعا گو و یاران
 و دیگر برای دیدن ماه رجب الاول سعی نمودند اما پیش از همه یاران ملاحظه کردم
 و بعد از آن فقیر فاضل شاه و یاران دیگر نیز پیش فقیر فاضل شایده دید که پیش از
 همه کس بحضور حضرت خواجہ توسوی الجماع نمایم اما من نیز در پس و دویدم نیز
 گرفتم که دیدم شد و بخدست حضرت پیش از من رسید اما نتوانست که جز طلوع
 ماه نو بگوید چون بمحض آنحضرت مشرف شدم حاجی بختا و در پیش آنحضرت عرض
 داشت که ماه نو طلوع نموده است فرمود کدام کس اول دیده است حاجی بختا و در من
 اشارت نمود پس آنحضرت برین شفقت بیغایت فرمود بعد از آن فرمود
 علم بر علم مقدم باید داشت بعدین محل میان سهیل عرض داشت که اگر
 فرزندان برد غلط مولوی غلام رسول چا و یواله خوش نشوند زیرا که در حالت

ذکر رحمت ماه صفر

ذکر غلط

و غط غضب نماک شده سخنان بخت میگویند خواجه شمس العارفین فرمود عالم را
باید که در بند نصیحت و ادب علم را اختیار کند زیرا که علم بی حلم و درخت بی ثمره
و زمان بی ناماست بعد از آن سید فضل شاه عرض داشت که شخصی فلان در
حق ایشان تاسف میگوید و شما در حق او حسان میکنید خواجه شمس العارفین فرمود
هر کس بر اصل خود کار کند و این بیت بر زبان مبارک راند بهیت هر یک بر
خلقتی خود میبندد و مرفتند نور سگ غوغا کند و مرآت بهیت مودوم
و ذکر سخاوت و خدمت مہمانان فضیلت عراس خواجگان

شب و شب سعادتمند بودی حاصل شد سید صالح شاه سلطان پور و
غلام محمد درویش پو پواری و امام بخش نذر بردار و یاران دیگر نیز حاضر بودند
سخن در ذکر سخاوت افتاد خواجه شمس العارفین فرمود میان سخاوت و ایثار
فرق است سخاوت آنست که از خوردن و پوشیدن عیال و لحفال باقی ماند
در راه خدا تعالی صرف کند و ایثار آنست که با وجود غلشی خود هر چیزی که
حاصل آید در راه او ایثار کند و نفس خود را محروم سازد و بهرین محل این آیه

شریف بر زبان مبارک اند قوله تعالی **وَنَزَّلْنَا مَائِدًا مِنْ سَمَاءٍ لَهُمْ وَلَكُلَّ شَيْءٍ عَلَيْنَا نِجْمٌ مُبِينٌ**
خَصَّاصَةً از گاه این بیت بر زبان مبارک رانند بهیت با ایثار مردان
سبق برده اند و نه شب زنده داران که دل مرده اند و بعد از آن بولوی
نور احمد چنبولی عرض کرد که حضرت مولانا و مرشدنا امام علی شاه رحمة الله علیه
از زبان مبارک میفرمودی هر گز شخصی که تمارک صلاوة و غافل از عبادات باشد
خوردن طعام نگذارد و حرام است خواجه شمس العارفین جوابش فرمود حضرت
مولانا خواجه توسی رضی الله تعالی عنه فرمودات در جمیع مظاهر دانسته هر یک
را خدمت کردی خیا نچه چند مردمان از قوم مہنود برای خواندن علم داشت و غیره

در خدمت خواجه شمس العارفین
در خدمت امام علی شاه رحمة الله علیه
در خدمت مولانا و مرشدنا امام علی شاه رحمة الله علیه

سکونت کرده بودند و حضرت خواجہ توسوی روزیہ آنہا مقرر کرده بود و زندگی نیز
 بحضور آن حضرت سکونت میداشت مبلغ دو روپیہ ماہواری و مقرر کرده بودند
 علی ہذا القیاس اکثر درویشان گوناگون بحضور آن حضرت گذران میکردند بعد
 از آن فرمود ساکت باشید کہ اگر چہ ستم در دیده او باز بدست آید آنرا براہ خدا
 تعالی ایشار کند تا از سختی او محفوظ ماند بعد از آن فرمود مروی صوفی شہی
 داشت روزی بحکم الہی در عید شد بعد از چند مدت شتر او باز بدست آمد با سبب
 سختی آن نور عرفان از دل اُبرت بعد از آن سختی سخن و فضیلت نان
 وادون افتاد و خواجہ شمس العارفین فرمود روزی سید اکرام شاہ کیفیت سنازل
 سفر خود پیش من بیان کرد و گفت کہ روزی سعد درویشی بہمت سیال شریفہ را دیدیم
 چون در شبہ بہر اہم مسجد مولوی احمد دین بگوئی رحمۃ اللہ علیہ رسیدیم در دیشان
 گفتند از اینجا بروید و مسجد فلان شب گذران کنید تا اگر نہ نمانید درویشی فریق
 من گفت اگر نان نیست این دیاب گرد چاہا ساختہ اید بعد از آن فرمود نان
 وادون از جمیع اسرار و عبادات فضیلت میدار و چنانچہ شہین عطار رحمۃ اللہ فرمود
 صصر و نخر جلد علمایان وادون است بعد از آن فرمود صوفی فتوح محمد مد
 حضرت خواجہ توسوی با من ملاقی شد و گفت مولوی سرفراز را خلیفہ خواجہ توسو
 نمی دانم زیرا کہ نان وادون بچہمانان خاصہ خواجگان چشت اہل بہشت است و ان
 صاحب زمین امر منی بہرہ اندگفتم عجیب ندان ست ہر کس کہ بخلانت مند شد
 خانچہ او را ختر گشت بعد از آن نور مصطفیٰ قریشی عرضہ داشت کہ نزد ما مہمانان
 بسیار می آیند و عاف نمایند تا خدمت او شان بخوبی انجام رسد خواجہ صاحب سرود
 مہمانان برو قسم اند فرمودی و خنک مہمانان فرونی اعتبار ندارند مگر مہمانان
 خدای چون بچاند کسی در آیند موجب خیر و برکت باشد بعد از آن سخن در ذکر کربلا

در فضیلت نان وادون

خواجہ بایزید

زبیده افتاد و حاجه شمس العارفین فرمود که روزی بی بی زبیده بخوابد که مردمان
 روی زمین با جمیع جماع میکنند و برای تعبیر این خواب کنیز را بخدمت امام عظیم
 الله تعالی عنه دستماد و گفت که گوی این خواب دیده ام تعبیر این چیست پس
 پنهان کرد حضرت امام صاحب فرمود تو باین چنین خواب لائق نیستی باز کنیز
 گفت این خواب بی بی زبیده است امام صاحب تعبیر فرمود که یکی عمل از بی بی زبیده
 صادر شود که اکثر مردمان جهان از وفایده یا بند پس ازین در دل آن صاحب
 خیال آید که اگر در میان حرمین شریفین نه جاری شود نهی سعادت پس
 ازان بیان حرمین شریفین و دیگر شهر نه جاری گناید که احوال فیض آن
 جاری ست که آوسیان و وحشیان ازان آسجی نوشتند بعد ازان این بیت
 بر زبان مبارک رانند **بیت** نه انجیر نام ست هر سویه نه شل نه بید ست هر سویه
 بعد ازان شخصی عرض کرد که برای دفع و بامویشی چیزی فرمایند فرمود صدقه
 باید داد که برای دفع بلا و از اصدقه بهتر ست چنانچه در حدیث آمده **الصدقة**
تطفى غضب الرب بعد ازان برین معنی حکایت فرمودند که روزی در شهر
 مکه عظیمه آتش قهر الهی واقع شد هر چند برای دفع آن سعی کردند هرگز فرونگریدند و
 جمع شده بحضور حضرت عمر رضی الله تعالی عنه عرض داشتند که در مصیبت آتش
 گرفتار شدیم چه کنیم فرمایند تا در اسن با شیم آنحضرت فرمود صدقه بدهید گفتند یا
 صدقات داده ایم فایده نشد آنحضرت فرمود آن صدقه شما یان بسبب یا قبول
 نیفتاد اکنون دیگر بدهید پس حسب فرمان آن حضرت صدقه دادند فی الحال
 از بلا آتش خلاص شدند بعد ازان فرمود و روز کتب مطالع و مبلغ نذرانه
 همراه خود کرده جانب حاجه توسوی رنر روانه شدم در موضع طایفی شب کردم
 در آنجا اسباب نذرانه حضرت مولانا دزدیده رفیق من گفت خداوند برای تو

برای دفع بلا
 طاعت حضرت عمر

نور فاداری

می آوردیم چه اسبقت کردی گفتیم آنکس که از دست خود تصدق کند عوض آن
 در روز قیامت ده چند بدهند و آنکس که مال او زودیده شود عوض آن ده حصه
 بدهند بعد از آن سخن در وفاداری سگ فتا و احمد دین رویش عرض کرد
 که حسب الامر صاحب اوده محمد دین صاحب برای حفاظت ماکیان و کبوتران سگ
 سگ بچه داشت به نویم و بعد از چند مدت ملکش انجش را دادیم اما دوزخ
 که بسته بودند و او شان باند و چون بختاوند نوران دریا گذر نموده و اینجا آمد
 بحال میماند فرمود که اقم گفت نزد چاه شسته غنیمت فرمود حیران مسجد دورست
 از انخور پر داخت باید که در الگانه فرمود سگ را در خانه خویش نباید داشت زیرا که
 فرشته رحمت در اینجا ناید چنانچه در حدیث آمده لا یَدْخُلُ الْمَلَأُکَةُ فِی
 بَلَدِ الْکَلْبِ بعد از آن حکایت سگ پست بزرگان مبارک است
 که در کتاب چهار درویش نوشته دیدم که شاهمی بود و دو جواهر بیش قیمت نزد
 خود داشت هر کس که بحضور او آمد می آنرا بنمودی وزیر گفت آقبله عالمین این
 چه بزرگیت که هر کس را بینامی چنین جواهر فلان سوداگر در گردن سگ خود بسته
 است بادشاه ازین سخن خجید و آنرا اسیر کرد و دختر وزیر لباس مردانه کرده جانب
 آن سوداگر رفت و کیفیت بستن جواهر پدید سوداگر گفت این سگ فاد
 من است چنانچه یکبار برای سوداگری رفتم و این را بنجانه خویش بگذاشتم و من
 بر چهار سوار شدم چه دیدم که این سگ نیر و سمند را فتاد و نزد یک جهان من میر
 تا آنکه برکناره رسید و باز من در چاهی افتادم و چند مردان دیگر نیز در آن چاه
 افتاده بودند سگ من هر روز پاره نان از دماغ می آوردی و در چاه بیندا
 پس از انخور دمی روزی وارثان آن مردان دیگر در چاه رسن انداخته آنرا
 بیرون آوردند و مله نیر بیرون کردند و باز از اینجا سوار شده روانه شدم و این

حکایت سگ

سگ نیز همراه من میرفت حاصل کلام هر جای که رفتی پئے من نگذاشتی
پس بوجب فاداری این دو گوهر در گردن آن بستم بقیه قصه در چهار در پیش
سطورست بعد از آن ذکر صحاح کف افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود
چون جوانان صحاب کف از خوف و قیافه من میرفتند شخصی را عی با آنها
ملاتی شد و احوال پرسید گفتند برای طلب خدا میرفتیم گفت من نیز همراه ایشان
روم و سگے آن بود هر چند آنرا باز داشتند لیکن پئے او نگذاشت و خدا تعالی
آنرا از زبان داد و گفت اسی دوستان خدا مرا مگذارید که دوستان خدا را دوستم
و پاسبانی ایشان کنم پس بجز دشیدن کلام او همراه خود بردند و در غار کرم سکونت
کردند خدا تعالی بطفیل دوستان خود آنرا صورت انسانی داده و در داخل کند
چنانچه شیخ سعدی فرموده طبیعت سگ صحاب کف روزی چند پچگان
گرفت مردم شده بعد از آن فرمود اکثر مردم بباعث خدمت سگ آمرزیده
شدند آنگاه فرمود شخصی در بیابان سگے تشنه یافت که بسبب گمی جاناش قریب
مرگت سیده بود در دل آن مرد رحم آمد و کلام خود را دلو ساخته بجای جبل دستار
خود بادی بست و از چاه آب کشید و پیش آن سگ نهاد و پیغمبر رقت را خبر داد که
که جمیع گنایان او بطفیل سگ بیا سرزیدم بعد از آن این ابیات بر زبان برآورد

برون از رمق از جیانش نیافت
چو جبل اندران بست دستار خویش
سگے ناتوان را دمی آب داد
که داو و رگت امان او عفو کرد
کجا گم کند خنجر با نیک مرد

یکے در بیابان سگی تشنه یافت
کلاه دلو کرد آن پسندید کیش
بخدمت میان بست باز و کشاد
خبر داد پیغمبر از حال مرد
کسے با سگے نیکوئے گم نکرد

بعد از آن هم برین معنی حکایت بی بی رابعه بصری بر زبان مبارک راند که

و در صحاب کف

حکایت مردی

حکایت بی بی رابعه

روزی در صحرا سگ تشنه را دیده رحم آمد و جامه خود را از چاه تر کرده بکشید و هر دو را ن
 خود را بهم آورده بروی افشرد و آب فراز گرفت پیش آن سگ نهاده خدا تعالی بطفیل
 این کار ویرا بر تبه اعلا رسانید بهم دیدن محل بنده عرض داشت که عجب حیرانم که اهل
 سخاوت اگر چه مرتکب بکیره مثل خمر و قمار و غیره باشند او را فاسق نمی گویند و می دانند
 که سخی حبیب خدا تعالی است اگر چه فاسق باشد چنانچه در حدیث آمده السخی حبیب

الله ولو كان فاسق و الخلیل عدو الله ولو كان زاهدا بعد از آن
 سخن در سخاوت و شجاعت اهل عرب افتاد بنده عرض داشت که در اوصاف
 حسنه کدام مردمان فاضل تر اند فرمودند مردمان عرب در همه اوصاف مسیقت
 برده اند خصوصاً در سخاوت و شجاعت بعد از آن درین معنی حکایت کردند که
 وقتی دو تنه مردمان افغان درینجا آمدند روی سومی آنها کرده این آیه شریفه
 نخواندم قوله تعالى المال والبنون زینت الحيات الدنيا اوشان و زبان
 افغانی گفتند نه مال کرم و نه زن کرم و نه غم کرم یعنی غم مال و زن و فرزند
 هیچ نداریم بعد از آن افغان نماند که در سخاوت اهل عرب بیان کرد که برای حج
 بیت الله رفته بودیم و قحط سالی نهایت بود روز در بار بار رفتم و یک نیم من غله
 تنه و بقیه یک یال خریده مان بچتم رفیقی را دعوت کردم گفت نخورم که بقیه
 گران خریده و حاصل کلام با هم خوردیم و راه سفر گرفتیم و شبگاه بخانه مردی
 مهان شدیم چون وقت داشت آمد صاحبخانه خانچه پیش ما نهاد و عیال طفل
 وی بسبب گر سنگی در گریه و زاری شدند اما رعایت آنها هرگز نکرد و بعد
 از آن فرمود طریقه مهان نوازی اهل عرب چنین است که اگر مهانی در خانه
 ایشان می آید برای ضیافت او هر چه بکشد و دسترس باشد تیار میکنند تا
 آنکه اگر چیزی بجز شتر نکند مهان شتر را برای بیکر و فوج کنند بعد از آن

نکر سخاوت

نکر مهان نوازی اهل عرب

سخن در ذکر سخاوت امامین نه افتاد و خواجه شمس العارفین نقل است که امیرالمؤمنین
 حضرت امام حسن و حسین بن عبد الله بن جعفر رضی الله تعالی عنهما یک مرتبه برای
 حج میرفتند اتفاقاً شتر سفر حسیب پس ماند و گرسنگی غلبه کرد بجان شخصی
 متوجه شدند و دیدند که زنی بر دروازه نشسته است فرمودند ای صاحبه نزد
 شما آبی هست عرض کرد که موجود است شما یان از سوارها فرو و آید و آرام کمینید
 و آب بنوشانید پس هر سه شاهزادگان فرود آمد و آرام کردند نزد آن صاحبه بزی
 شیر و آب و شیر و نوشیده پیش آنحضرت حاضر کرد بعد از آن آن بز شیر آور را
 برای مهمانی ایشان فوج کرد و هر سه صاحبان را بخورانید چون آن حضرت
 ازین امر واقف شدند بخور می و خور سکند فرمودند ای صاحبه اگر گاہی
 اتفاقاً آمدنت در مدینه منوره افتد مهمان ما باشی که ناحق خدمت تو ادای
 نمایم و ما هر دو پیش علی کرم الله وجهه ایم و این عبد الله بن جعفر است چون شوهر
 آن زن آمد گفت بز ما یان کجاست آن صاحبه تمام حال او بیان کرد آن
 نهایت خشم ناک شد و گفت قوت ما برین شیر بود الحال درین ویرانه چکنیم
 آن صاحبه گفت خدا ز ذائق است عوض هر جنبر عنایت کند الغرض این
 هر دو بعد از چند مدت سوی مدینه مبارک رفتند اتفاقاً آن صاحبه از کوچه
 گذر میکرد حضرت امام حسن رضی الله تعالی عنه گفت اسی ما در محضر بان ای
 می شناسی گفت من درین شهر ساکنم کس را نمی شناسم حضرت فرمود که
 من همان نهم که دو برادر دیگر بهرام و حسن بودند و بیکان تو رفته بودیم و تو از رو
 کمال مهربانی و شفقت خدمت ما یان بجا آوردی و بز خود فوج کرده مهمان
 ما تیار ساختی الحال حق تو او را خواهیم کرد پس آن هر دو را بجان خود بردند و
 مهمانی ایشان بوجه احسن کردند و هزار بز و یک غلام همراه او کرده بخدمت

حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنه روانه گردند و ایشان نیز همچنان گرد و نهزار بیعت
 کردند و بخدمت حضرت عبدالقادر رضی الله عنه فرستاد ایشان نیز نهزار بزرگ شعله داد و
 ضیافت بخوبی بجا آورد پس آن صاحب ستم نهزار بزم یافته بسیار ممنون و مشکوشت پس
 آن صاحب را مع ستم نهزار بزرگ غلام با عزت و حرمت دوازده کردند بدان که در پیش
 این نتیجه سخاوت است که آن صاحب یک بزرگ ستم نهزار داد و خدا تعالی بموضع او
 ستم نهزار بزرگ عاقبت فرمود و الغرض جز احسانات که بخله ص نیت باشد بدرگاه خدا تعالی
 از حساب بیرون است خصوصاً در حال درویشی **بیت** بقنطار زنجش کردن
 زنجش نه باشد چو قیام از دست رنج بعد از آن سخن در ذکر سلطان المشایخ
 افتاد و خواججه شمس العارفین بزرگ زبان مبارک را ندید که چون حضرت فرید الدین گنج شکر
 خواججه نظام الدین را وقت روانگی یک شکر سیاه عطا فرمود حضرت سلطان المشایخ
 چنان دعا رخصت برد و در وقت شکر گنج شکر آمدند شنیدند که صاحب دکان گریه
 میکردند از حضرت عاقله صاحب استفسار کردند فرمودند بسبب اگر سنگی میگردد سلطان
 المشایخ خود یک پشیز از آن شکر خردید نموده بخدمت صاحب دکان بگذارید و رخصت
 طلبید و آن گشتند چون حضرت گنج شکر خانه آمدند و دیدند که طفلان خود میخورند
 فرمود این دانه خود که ام کس داده است حضرت والد صاحب گفت که نظام الدین جهت
 رخصت آمد و خود یک پشیز خرید کرده داد آنحضرت فرمود دینار از خانه خود بردار و
 بدهم لیکن نظام باز نگذاشت بعد از آن فرمود این همه فتوحات و کار حسن
 لنگر خاندان نظامیه به برکت آن یک شکر تا بحال جاریست بعد از آن در باب
 عرس حکایت فرمود که روزی در توره مقدسه سکونت کرده بودم تا رنج وفات حضرت
 مامون صاحب تمام من واقع شد یک فلوس نزد من موجود بود و بقیعت آن آورد و در
 نان بخت کنانیدم و در جا که چهار دیوار ساخته بود و فاتحه خواندن ثواب آن طعام برد

ذکر خواججه نظام الدین عاقلی

حضرت ماسوح صاحب برسانیدم چون بخواستیم بخیلوس بر زمین افتاده برداشتم گفتم
سبحان الله این فلوس از زمین بکس عرس آنحضرت حاصل شد بعد از آن فرمود
در بسکک مایان عمل نان دادن بر جمله اعمال مقدم داشته اند پس در ویش را باید که
الحق بدور درین باب سعی بلیغ نماید بعد از آن فرمود در عرس مشایخ بسیار
فوائد اندکی آنست که عبادت متعدد است و تعریف عبادت تعدی در حدیث
آمده است خیر الناس من تنفع الناس پس زین باعث چند کسان بهره یابند و
دیگر آنکه ارواح مشایخان عرس کنند و را مد کنند و دیگر آنکه اکثر اوقات اتفاق قیام
که بزرگوار در خانه خود برای فاتحه چیزی میسر نشد و چون وقت فاتحه آمد به برکت
صاحب عرس چیزی از طعام حاصل شد سبحان الله که فیض اولیا بچگونه میسر
همه ریختل بنده عرض داشت که برای عرس چند قدر طعام باید فرمود هر چند که زیاده تر
باشد بهتر و اولی است و اگر نتواند هر قدر که میسر آید کافیست اگر چه بر نان خود ختم نموده
بخورد هم جائز است باز عرض داشتم که طریقه اهدای ثواب بچگونه درست فرمود و طریقه
ارسال فاتحه اینست اول بروح قدس حضرت رسول علیه السلام رسانیده
بارواح پیران سلسله خود اسم باسم برساند و چون نام عرس آید بگوید خداوند آفرین
طعام و کلام بروح فلان شیخ و والدین و اولاد و خلفا و مریدان آن برسان
بعد از آن روحی سکو موی سرچالیدین سکنه که پیریه آورده فرمود باید که شمع
اغراس از عرس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بجای بعد از آن فرمود این
وفات حضرت سمر کائنات اختلاف کرده اند نزد اکثر تنبا نیچ دوم ماه ربیع الاول
و نزد بعضی ششم و نزد بعضی دوازدهم اما قول اول اصح است بعد از آن فرمود
روزی حضرت سلطان المشایخ از حضرت مرید الدین گنج شکر طلب خصلت کرد
فرمود امر و ز عرس حضرت رسالت پناه است و آن روز تار نیچ دوم ماه ربیع الاول

بعد از آن فرمود و به مختلف وفات آنحضرت اینست که بتایخ دوم ماه ربيع
 الاول وفات شد و از وایح مطهرات آن سترگائیات صلی الله علیه وسلم نه عدد بود
 و هر واحد یکک و از عرس کردند و بعد از آن بتایخ دوازدهم حضرت ابو بکر صدیق
 عرس کردند و باران اکثر مردمان عرس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بتایخ دوازدهم
 میکنند بعد از آن غلام محمد درویش عرض داشت که زمره مسلمانان بر روز چهار
 شنبه آخر ماه صفر عید کنند چگونگیست فرمود حضرت رسول علیه السلام در ماه شفر
 بیمار بودند و بر روز چهارشنبه حاکمیت یافت و میان جمیع وابستگان ایشان
 خرمی و خورسندی حاصل شد ازین جهت میان مسلمانان طریق عید جاریست
 بعد از آن فرمود و مذکور بزرگترین اعمال و طریق خواجگان چیست مانان را
 بست که در دیگر خواندن چنین و شش یافته نمی شود **مرآتیت** و سوم در ذکر
 جهاد و جهاد اکبر و جنگ حضرت علی کریم الله وجه و امیر معاویه
 شب و شبانه سعادت قدم بوسی حاصل شد به صالح شاه سلطان پوری و
 غلام محمد درویش پوٹو ماری و امام بخش نذر بردار و یاران دیگر نیز حاضر بود
 فرمودند جهاد بزرگ قسمست جهاد و صغر و جهاد اکبر که اصحابی بخداست حضرت رسول
 علیه السلام عرض داشت که میان جهاد اصغر و جهاد اکبر فرق چیست فرمودند جهاد
 با کفار صغرست و جهاد نفس اکبر که فرمود سر حن من جهاد الا صغر و جهاد
 الا کبر متنوعی ای شهبان کشتیم باخضم بودن و ماند و خصم تیر در اندرون
 قد رجعت من جهاد الا صغریم و این زمان اندر جهاد اکبریم و سهل شیر
 دان که صحنها بشکند و شیر آزادان که خود را بشکند بعد از آن فرمود
 جهاد اصغر آن بهتر باشد که اگر کسی از اهل اسلام با دشمنان کافر دین اسلام تلقین
 نماید و سب و توهین کند این را شهادت کبر انیزی گویند بعد از آن

مرآتیت دوم از که جهاد و جهاد اکبر و جهاد صغر و امیر معاویه

حکایت نواب مظفر خان ملتانى بزرگان اندند که چون قوم سیهگان شهر
ملتان را محاصره کردند و در جنگ بسیار مردمان قتل گردیدند صرف چهل تن
سپاهی همراه نواب صاحب قبی ماندند و شیران نواب بشوره دادند که صلح کردن با
سیهگان برایشان اجتناب نداشت صاحب ازین مصلحت نهایت در غضب درآمد و
گفت ای نادان غم ندانید که اول نهین میش در بیت آمد شریف طواف کردم
و بعد از آن بستان آنحضرت صلی الله علیه و سلم باین ریش مشرف شدم و الحال
پهان ریش کاfran را تعظیم کنم لائق نیست پس تعصب طیش مع چند سپاهیان
شمشیر برهنه آورد و به سیهگان جنگ نمودند و مدیج شهدایافتند بعد از آن
فرمود نفس هر انسان مثل خرست و سالک اند قلند ر مرید را باید که چنگ
قلند را بخرس کشتی کند این هم در مخالفت نفس خود کوشش کند تا حق تعالی
از شر آن نگهدارد و زود صوفیان این جا بگرفت بعد از آن سخن در ذکر جهان
سلطان روم افتاد و درین اثنا راجه عبدالعزیز خان دارا پوری که برای غزا در شهر
استنبول رفته بود بخدمت حضرت صاحب آمد و تسلیات مریدان را بجا آورد و جواب
شمس العارفین احوال سلطان روم متفصا فرمود و عرض داشت که قوانین سلطان روم
نهایت قوی تر بودند مگر از چند مدت بعضی امران مادر همراه شاه روس سازش
کردند ازین جهت حکام سلطنت سلطان روم در ضعف اند و راجه شمس العارفین
فرمود عجب مسلمان نیست که قوم نصارا را از ملک بهند بیاورد سلطان روم میکنند
و مسلمانان امیران او مخالفت میکنند بعد از آن راجه شمس العارفین فرمود که
در ازمی شهر استنبول و دیانت باشندگان آن چگونه است در ازمی شهر
تخمیناً بیست کرده باشد و عرض پانزده کرده و دیانت آنها چنانست که همه مرد
وزن در حکام شرعی شب و روز مشغول اند و همه عیال و اطفال خود را قوانین

حکایت نواب مظفر خان ملتانى

در جهان و سلطان روم

جنگ تعلیم میکنند تا وقت غزای بکار آیند و چون غزای کنند نام خود از دفتر ملازمت
 دور ساخته محض لشکر جهاد می کنند و مساجد نیز در آن شهر بیشتر اند و مسجد جامع از
 همه کلمان ترست چنانچه قیاساً گفته می رود در آن می گنجند و گفت پیش ازین این مسجد
 بحکومت نصار عبادت گاه آنها بود و چون سلطنت اسلام در نه صد سال این
 فتح یافت آن عبادت گاه آنها را مسجد جامع مقرر کردند بعد از آن سخن در ذکر
 جنگ حضرت علی کرم الله وجهه و امیر معاویه بن افا و خواجه شمس العارفین فرمود
 آنچه میان حضرت علی و امیر معاویه بن نزاع و خصومت واقع شده است از روایت
 اجتهاد بوده نه از جهت عناد پس ای درویش اگر چه امیر معاویه برخاسته بود و لیکن فیصل
 مجتهد اگر برخاسته بود هم کثاب حاصل شود پس درویش را باید که در حق ایشان
 هیچ نگویید بعد از آن فرمود روزی حضرت امام حسین علیه السلام پیران مبارک
 رسول علیه السلام نشسته بودند حضرت رسالت نبیاه صلی الله علیه وسلم فرمود که خلافت
 اسلام تانسی سال باقی ماند و بعد از آن قایض این خلافت مردی صاحب اسلام
 باشد چون از امیر معاویه و دشمنش ماه باقی بودند حضرت امام حسن علیه السلام
 امیر معاویه را طلبید و علاقه خلافت او را بخشید پس ازین حدیث اسلام حضرت
 امیر معاویه ثابت شد و قول اهل فضل باطل که در اسلام امیر معاویه شک
 می آرند و سخن ناسناری گویند بعد از آن این چند ابیات بزرگان مبارک اند اینها

بزرگان جهاد علیهم السلام

ابیات در مذمت درو افض

جای بنیدی حسن حسین	خاتون زوجه حبیب سیدین
لا اله الا الله	شان او سدا و ج بل اتی
اسکوا یحب رسول نه تارک	رافضی جو دم حب و اما
مگر کرے اوہ اندر صفا	اسکوا یحب پاد نہ چاہڑے
	لا اله الا الله

سوہون حبے سداون راہ علیکے مول نہ آون	خارجیان واکم بتاون حب نصین ایچہ ہے جہا
لا الہ الا اللہ	سوہون حب سداون کوڑی
دشمن ہین علیکے پورے	جوڑن بت بناون چوری
پوچن لات تی عت اتا	لا الہ الا اللہ
سنجین یا وی یلوی گھٹے	پٹن کارن ہون اوہتے
خوب کریکے نمونہ وکالے	رب کیت تونے ایچہ قواہ
لا الہ الا اللہ	رافضی ایچن رب کو کوڑی
دشمن ایچن علیکے پوری	پٹن اندر ہر عاشورے
شہرے کرے کرن نوا	لا الہ الا اللہ
کوڑی کر دی پین جہالی	چالی شہبیا مان والی
تھین ن والین مرد سہالی	گھتہ بہوت کرن ہے
مرآت ہست و چہارم در ذکر ہد و مجاہد حضرت خواجہ توسوی	
شب و شبند سعادت صحبت حاصل شد مولوی معظم دین مولوی وسید الہ بخش حاجی پوری و پیر غلام محمد سیال و مہر محمد بخش سمر اسکنہ لیبہ و یاران دیگر نیز حاضر ہوئے سخن در ذکر مجاہدہ خواجہ توسوی افتادہ خواجہ شمس العارفین فرمود حضرت مولینا خواجہ توسوی پیش از برآمدن یش مبارک با حضرت خواجہ نور محمد بہاروی بیعت کر دتا انتہای بیعت وقت از گزشتگی و تشنگی دہی خوابے کہ اینرا صوم معنوی گویند خالی نبودند در موسم سربار چہار پائی سربہنہ خواب کر وگا ہے جانما زیر پائی مبارک گسترانیکے و چار پائی آنحضرت بریسمان برگ خاکلکان بافتہ بودی و اکثر اوقات و زمانہ نشستی چنانچہ بلند ساقین	

مرآت ہست و چہارم در ذکر ہد و مجاہد حضرت خواجہ توسوی

هر دو پا مبارک سخت و مال بسیار می شده بود و گاهی مریض نیز بنشستی و گاهی برپا
 جلوس فرمودی و هرگز بر چیزی بنحیه نه ساختی و از همه میویات چیزی نخوردی
 مگر ثمره درخت ارک سنت حضرت گنیمت شکر دانسته بخوردی انگاه این مصرع
 بر زبان مبارک راند مصرع و اندک گنج شکر سلیمان تو سوی بعد از ان فرمود
 نسوار تما کو ساد و بدست چپت اعمال فرمودی با وجودیکه نسوار گوناگون بناسی و
 پشاور و غیره بخصه آنحضرت موجود بود بعد از ان فرمود درویشان است
 حضرت از گزیدن پشه وزن پشه بسیار تنگ لاچار بودند و حضرت صاحب گاه
 از گزیدن آن شکایت فرمودی و هم کس را بروحه کشی ارشاد نفرمود بلکه گفتی که
 خون جو من تلخست ما را پشه نمی گذرد بعد از ان فرمود آنکس که مستغرق
 محبت باشد آزار از ایند اسودی چه پاک بعد از ان این بیت بر زبان مبارک
 راند بیت طایر روح ام قدس نشین شده پاک و تنم گرچه شود چو قفس جاک پاک
 بعد از ان فرمود او را و او از کار آنحضرت بیشتر بودند که ماسومی صلوٰه تعبد و
 اشراق و چاشت بیست کدت صلات او را بین بعد صلوٰه مغرب میخواندند و
 ماسومی این تمام شب در از کار و اشغال بگذاردی بعد از ان فرمود که خوش
 آنحضرت اکثر نان گرم ساد و باشور با گوشت بودی و قدری و غن زر و نیز در ان
 انداختی و گوشت خوردی آنحضرت نیم بخت می بود که دیگری از ان می تواند خورد و
 بقدر دو یا سه ششای از ان طعام میخوردی و بوقت خوردن طعام جام خوردن
 آب پیر ساخته نزد آنحضرت نهادندی و لقمه قدری خاییده پس آن قدری آب
 نوشید تا آنکه هیچ لذت از ان طعام نیافتی بعد از ان فرمود از ان جمله عادت
 آنحضرت این هم بود که گاه به تنها نخوردی اکثر اوقات ماسومی محمل این همراه خود نشاند
 و اگر بجا نشریف آرا بودی دختر شریف را همراهی می نمودی بطریق معبود زیرا

طلب کرد و والده صاحب آن دختر عرض داشت که ای غریب نواز آن دختر ایشان
 بالغ شده هست اکنون همراه شمانی خورد همان وقت که پاسبی که علامت خطبه باشد
 طلبید بهر همیشه خود نهاد و گفت که این ناله دختر خود به سپهر شما کردم بعد از آن
 اگر بدلت خانه خوردی دختر سپهر و گل محمد صاحب همراه باشندی بعد از آن
 فرمود بر سر بسمت محارم شریف مع خادمان استمان تشریف ازانی فرمود من
 نیز پاسبی کباب بودم ناگه باران سخت باریدن گرفت موضعی بود هم یاران جابجا
 خانه بخانه رفتند و من در خیمه صاحب دگر گل محمد آمدم و چون وقت چاشت بیاد فرمود
 سولوی محمد آمین را بیارید تا همراه او بنجوم نیم گفتند هم یاران بسبب باریدن باران
 جابجا رفته اند مگر این حافظ قرآن حاضرست فرمود این هم سولوی ست از همراه خود
 بنشانند معام خوردند پس از آن در آن مکان بنام سولوی شهر شد بعد از آن
 فرمود اگر چه از پیش ام بون محضرت و ششم میشدیم اما بسبب لاجپایی دوبار
 پیش ام شدم و دوبار پس آن حضرت اقامت کردم بعد از آن فرمود بسیار میوه ها
 گوناگون مانند پسته و کشمش و بادام و انگور و غیره که از کابل و قندهار می آمدند همه
 بدرویشان آستان دو استکان تقسیم میکرد و خود و از آن چه یک زنی خورد و بعد
 از آن فرمود مردان ضعیفان بسبب ضعف و یا آخر عمر خورند ناشسته و سه
 پاسبی طاقت نمی دارند آنحضرت گاهی جانبایسته التفات فرموده اما گاهی
 بسبب ضعف و دانه منقی میخوردی روزی خادمی سه دانه منقی داد و فرمود و دان
 جهت آرام دل کافیت بعد از آن فرمود خور پزه و تر بزهر هم بخوردی و چون گله
 غلبه نمودی یک و جرعه آب نوشید و لباس آنحضرت نیز بپوشید و تکلف بود هر
 که موجود بود و نوشید و سر او را از قسم سوسی سیاه شخصه و ته خود کرده بود و گاهی
 ردای سبز خطوط داشتی و گاهی لنگی سرخ و زرد و خطوط پوشید و اکثر پوشش

آنحضرت قسین کلاه چهار ترکی سبزه مغزی و سحر و جادو بود و دیو و جادوگر و
 زاده غلام نبی مہاروی لشکر باریک خط و سحر و جادو کرده بود بعد از آن فرمود و پیش
 ولایت و بیعت خواجہ مہاروی شہرت نیافت کہ حضرت خواجہ توسی رہت
 چنانچہ از دیار بلخ و بخارا و ابران ہست و مہند و مہند و حرمین شریفین ہر کس
 استعد او خود از ایشان فیضیاب شدند بعد از آن فرمود پیش از زیارت ہوا
 تو سوئی در دل خیال بود کہ مشایخان تقدیم مانند غوث الاعظم و شہید بہا و دیگر
 بدرجہ ولایت کمال بودند چون بیعت خواجہ توسی شرف شدم و آئینہ کہ شاید
 تقدیم ہم برین تہ نہ رسیدہ باشند بعد از آن فرمود جمیع افعال و اقوال و
 اخلاق آنحضرت مطابق سنت نبوی بودند بعد از آن فرمود خواجہ میسر سوس
 بر کس دنیا را بدگفتہ اما آنکہ مولانا روم گفتہ هیچ کس گفت **بیعت**
 اہل دنیا چہ بہین چہ کھین لعنت اللہ علیہم جمعین و ہم گفتند اگر ما را مکان
 علم بود از مولانا روم ہمیشہ گفتی بعد از آن فرمود بحضور حضرت خواجہ توسی
 گاہ گاہ خواجہ خضر علیہ السلام تشریف آوردی چنانچہ وقتی بحضور حضرت حاضر
 بودم سر و سفید ریش پرانندہ حال چہیرے پس پشت بستہ آمد و نزد حضرت حاضر
 بنشست و حضرت نیز تعظیم او سجا آورد چون آن مرد رفت روی سکو و ستانہ آورد
 فرمود کہ این شخص خضر علیہ السلام بود از گاہ فرمود بخجست حضرت سلطان المشائخ
 نظام الدین دہلوی اکثر اوقات خواجہ خضر آمدی چنانچہ روزی بر مجلس تہذیب
 آوردند و از پشت صوفی صاحب جہش خاشاک افشانندیدی سر و آرزو شد
 زیارت حضرت خضر علیہ السلام کسی گفت اگر این نعمت دیدار مطلبی بخود
 خواجہ نظام الدین بر و بستہ مقصود تو حاصل شود بعد از آن سخن در ذکر زہد
 حضرت محمد علی شاہ کهنوی افتاد و سوس سراج الدین باکن کہ ہر پنجہ دست خواجہ

شمس المعارفین عرض رخصت نمود فرمود امر فرزند و ریجای سکونت کنید انگاه حضرت صاحب فرمود مردی را باید که از خواہش نفسانی و وسوس شیطانی پرہیز کند و با وصایای خود موصوف شود ہمدین محل حکایت حضرت محمد علی شاہ لکنوی از زبان مبارک را ند کہ سید محمد علی شاہ مردی را بدو دچنانچہ شش سال در شہر اجمیر بفرستاد بکان خواجہ معین الدین آبکشی میکردند و بعد از آن زیارت روضہ مبارک حضرت خواجہ فرید الدین گنج شکر رحمۃ اللہ آمد وہاں سال حضرت خواجہ توسوی نیز در آن جا آمد حضرت محمد علی شاہ بخدمت خواجہ توسوی عرض حال خود بیان کرد بوقت رخصت آن سید موصوف ہمراہ خود کردہ روانہ شدند و در آشنائی راہ حضرت خواجہ توسوی فرمود ای سید چیری از سخنان شوقیہ بگو حسب الامر شروع کرد حضرت صاحب از وقتی پدید آمد و اسب ماوی حضرت را نیز بہ تمام بدن عرق جاکشید بار بار فرمود ہمین مت بخوان تا چند کرت بگفت و بعد از ساعت و توسوہ شریف رسیدند و از شاہ صاحب پرسیدند کہ حاجت تو چیست گفتا میخواہم کہ بہ بیعت ایشان مشرف شوم فرمود چند چیز مخالف بیعت در وجود تو موجود اند تا ازان ازاد نباشی بمنزل مقصود زرسی ولی آنکہ بہ منصب نوایی موصوف گردی مگر تو باین منصب منسوب باشد مردان دیگر در نظر او ہمچو می نمایند دوم بصفقت قرأت موصوف شدہ و مردی کہ قاری باشد دیگران را غلبط خوانی منسوب کند سوم فخر علم صید اگر شخصی کہ عالم باشد مردان دیگر در نظر او جاہل نمایند چہارم فخر قوم میدار کہ سید شدہ گوید اگر کسب بسیار علوم می خواند سید نتواند بود چون شاہ صاحب این سخن شنید زار زار بگریست در ویشانش تہان گفت ای سید گر یہ ممکن این سخنان محض بہ تلقین تو میگونید ہشیار باش بگوشش ہوش بشو سید موصوف عرض داشت کہ من جمیع اوصاف مذکور را گذارستم بارادت کامل حضور ایشان

آمد مچون لبا و ق و دستند به بیعت خود مشرف کردند بعد از آن وارد واذکا
 ساسطال اوارشاد فرموده بحجره واحد بنشانند بعد از چند مدت بدیجه خلافت
 موصوف ساخته روانه کردند بعد از آن بسبت شهر ژهره غازیجان سفر کردند
 در بازار کما آن شهر میفرستند و گاهی بابل دنیا الهفات فرمودی بارگاه
 بهاول خان جهت زیارت ایشان می آمد اما هیچ عرض نداشتی رد کردند
 عرض داشت که این گردش کوچ و بازارها که می کنند چه فائده دارد اگر یک طایفه
 فرمایند بهتر باشد آن شاه صاحب این بیت بر زبان مبارک اندیت هرگز
 نشوی شیر بایان طریقت تا مسک شده در کوچ و بازار نگریدی و بعد از
 بنده عرض داشت که حاصل مطلب این بیت چیست فرمود بزرگوار خدا تعالی مرتبه
 عجز و نیاز بسیار پس دست لهما مردان خدا بجناب کبریا خود را بسگ منسوب سازد
 و از همه کمتر میدنفت تا بر تبه شیری برسند بعد از آن فرمود بشنم را باید که موقت
 استعدا و مریدان بدوشخال فرماید و مرید را باید که از صحبت غیر حذر کند بعد از آن
 فرمود در پیش اباید که شب و روز زهد و عبادت که محبت به بند و تازما که انفس
 بر بد بعد از آن فرمود روزی چند خادمان بخدمت شیخ فریدالدین گنج شکر
 آمد عرض کردند که پسر ایشان بسبب فقر و قریب مرگ است اگر چه عین عیانت فرمایند
 بخورانیم فرمودند الحال بهیم چیز موجود نیست از کسی عرض بگیرد گفتند از کسی عرض
 نمی دهی فرمود خیر هر چه کند خدا کند بعد از آن یک مدت خبر دادند که صاحب او ایشان
 فوت گردید فرمود تجویز و تکفین آن بکنید گفتند نه جامه است و آنکه که کفن او سازیم
 فرمودند خسر نه زیرا با لاکرده و فن کنید پس همچنان کردند سبحان الله با وجود
 امکان دنیا جیفه را ترک کرده بحق مشغول شدند بعد از آن بخشی سخن در ذکر شقی
 افتاده و عاگو عرض داشت که متقی کدام کس باشد عواجه شمس العارفین فرمود متقی در

و از همه کمتر میدنفت

و از همه کمتر میدنفت

اصطلاح صوفیان بسیار است و اما از آنجمله بر سه قسم انداخته و اعلی و اوسط و ادنی
 آنکه از جمیع شایان و علما دنیا کمتر از نموده چندان خور که زنده بماند و اوسط آنکه در
 جمیع شایان خورونی و پوشیدنی و غیره تحقیق نماید که آیا حلال است یا حرام بعد از آن
 همه محال کند و اعلی آنکه از جمیع ماسوی مد ترک کرده و زرد اسن کون بر کناره آب
 روان بنشیند و پوشش و خوراک از برگ و رختان کند و آب از چشمه بنوشد و
 چون بهیروز و پیر زندگان و پیرندگان بخورند سهرین محل سلوی غلام حسین
 از پیشی سکه گروث عرض داشت که حق سبحانه و تعالی صفت متقی بر وصف دیگر

فرمود **قوله تعالی یؤمنون بالعیب ویقیمو الصلوة و هم یرزقناهم ینفقون**
 خواج صاحب سواد تقدیر ذکر متقیان که در قرآن مجید است و بجز صلحا و شهدا ایمان
 بعد از آن سخن در علامت مؤمن افتاد و خواج شمس العارفین فرمود که مؤمن خا
 نباشد از قلت و علت و لذت هر کسی را که ازین سه یکی لاحق باشد آن کامل الایمان
 است و اگر ازین سه خالی باشد آن ناقص الایمان است بعد از آن سخن در چهار
 قلت افتاد و خواج شمس العارفین یزربان مبارک اند ساکت اباید که چهار چیز بخود
 لازم گرداند کم خوردن و کم گفتن و کم با خلق نشستن و اوام که در ویتش
 باین چهار صفت موصوفه نباشد بر تبه و باریب بهنجین شمس تبریز در موده است
 بکم خوردن بکم گفتن بکم خو + تو کم با خلق بودن خواب کم جو + بعد از آن شخصی
 عرض داشت که اگر از گفتن و خاموشیدن کدام بهتر است خواج شمس العارفین
 فرمود برای علما گفتن بهتر است و در ویش را خاموشیدن افضل است زیرا که در روز
 قیامت هر یک از اعمال او پیشش کنند علما را از علم و صوفیان از پرده پوشی
 و خاموشی سؤال کرده شود بعد از آن فرمود خلق بر دو قسم است صوری و معنوی
 صوری آنست که از مخلوق کناره کند و معنوی آنست که با وجود زنی فرزند علما

در علامت مؤمن در چهار قلت

مکمل بر دو قسم

ف
حکایت بابا زید

دیگر در یاد حق سبحانه و تعالی مشغول شد بعد از آن حکایت بزرگان بارگ
راندند که روزی حضرت فریدالدین گنج شکر رضی الله عنه بر ملاقات نبیر حضرت
جنتید بغدادی رحمة الله علیه رفتند و چون نزد یکدیگر روانه آن غار که در خلوة
نشین بودند آمدند و از اندرون غار آواز دادند که در اینجا میایست! آنحضرت بعد از بوم
روزی ملاقاتی شدند و پرسید که سبب از آمدن در آن در منع فرمود گفت که آن
وقت بر من حالتی بود که اگر شمانزد یک صبح آمدی سوخته میشدی باز حضرت گنج
شکر حال نفس و پرسید گفت این پاس من بریده که می بینی از شامت نفس است
و سی سال درین غار بعد از دست خدا تعالی بگذاشتم و روزی زنی رفته گویند که
درین کرم می چرانست چون آواز او شنیدیم خواستیم که با وصحت کنیم چون باین
صفت پایی از غار بیرون کردم از غیب آمد که اسی رویش از دوستی مادر گردیده
بشهرت نفسانی مشغول شدی بجهت شنیدن آواز باز در غار رفتیم و تو بگردم و پا
که بیرون کرده بودم او را قطع کردم و اکنون چاه سال گذشت است بعد از آن
ریاضت مشغول ام اما از شتر نفس من نیستیم بعد از آن سخن در ذکر میرزا سید
پیکه افتاد و حاجه شمس الدارین فرمود در زهد و ریاضت بی مثل بودند و در مرتبه
توجیه نیز بحال رسیدند روزی بمریدان خود فرمودند که وقت آواز زنی بگو
من سید و نفس سرکش من بچش آمد و حال آنکه عمر من هشتاد سال بود شما را باید که
کوزه های وضو بشکنید و لباس های صوفیانه بپندارید چرا که ظاهر خود را بپایاس
صوفیه و دشمن آن وقت درست آید که نفس از سرکشی باز ماند بعد از آن سخن در
ذکر سلطان بابا و مولوی نظام الدین سکنه عید الرحمن عرض داشت که روزی
صاحب اده صالح محمد از اولاد سلطان بابا هم چند درویشان در موضع مابین
و بعضی موران صاحب اده مخالف شریعت استماع یافته نزد آن فتنه از روس

ف
ذکر سلطان بابا

ف
ذکر سلطان بابا

متنبه سخنان درشت میگفتم و درویشان گفت که چنین سخنان در شان ایشان
 نیست از جهت بزرگواری آن سلطان با بهو صاحب فنی داری خواجہ شمس العارفین
 در ولایت سلطان باهوشکامی آرنده که او شان در کدام
 مقام بوده و نوشته است که اگر حضرت خواجہ فرید الدین گنج شکر رحمۃ اللہ علیہ در زمان
 ما ظهور یافتی از سجانی و سراریندانی او را تعلیم نمودی اما تو من نیستی که چنین
 سخن از آن حضرت بظهور نیامده باشد و اگر تسلیم کنیم تا یکم در حالت مستی گفته
 باشد و اقوال و افعال مستان را اخذ نیست بعد از آن بر زبان مبارک راند
 که مرتبه و مقام حضرت گنج شکر رحمۃ اللہ علیہ بالاتر بود و سلطان با بهو صاحب را
 بایشان چه نسبت بود بلکه فیض یافتگان ایشان نیز از همه سبقت برزند هم برین
 معنی حکایت سید محمد گیسو در از افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود سید محمد
 گیسو در از مرید حضرت شیخ نصیر الدین در کوہستان و از ده سال بر یک سنگ
 نشسته ماندند و بسبب استغراق از عالم هیچ خبر نداشتند و موسی سیر در
 شده همه بدن را پوشیدند و شخصی طالب خدا را خواجہ خضر علیہ السلام ملاقی
 شدند و فرمود اگر طالب حق باشی بخدمت حضرت سید محمد گیسو در از بر حسب
 الارشاد آنحضرت بخدمت سید موصوف حاضر شد سید مذکور سر بر پشته فرمود چه
 حاجت داری گفت برای رسیدن اہ خدا تعالی آدم آن حضرت فرمود من کی
 را ازین امر چه خبر است آنرا لا مرحوم آن شخص بسیار الحاح نمود آنرا بیعت کرده
 راہ خدا تعالی تلقین فرمود بعد از آن خواجہ شمس العارفین فرمود که غلامان
 غلام حضرت خواجہ توسوی رضی اللہ عنہ در مرتبہ ولایت نہایت کمال بودند
 چنانچہ حضرت محمد باران خلیفہ آن حضرت چون بطرف اجمیر تشریف راہ شدند
 صرف نیم پاد میوہ زیب از راہ ہمراہ خود بردند و یک فیق نیز ہمراہ شان

باب سیم در بیان
 حضرت سید محمد گیسو

بود روزی در راه شخصی آواز داد حضرت محمد باران صاحب بسوی آن رفتند
 و رفیق ایشان بهمانجا ماند بعد از سلام حال او پرسیدند گفت خضرم باز
 آن حضرت گفت مطلب شما همین جا خواهد شد چرا مشقت سفر بجزو تحمل کنید
 محمد باران صاحب فرمود ما را از فتن در آیم هر ضرر و زیست زیرا که فرمان پیر من این
 است پس از خضر علیه السلام نصحت شده نزد رفیق خود آمدند و بسوی اجمیر
 شریف رفتند و بعد از چند مدت مراجعت نمود و بهمانجا خود رسیدند و بمنور از
 توشه سفر پنج توله باقی بود سبحان الله کمال آن حق همین شد که خضر علیه السلام ظاهر
 داری ایشان میکرد و به چندین سفر در از قدری زبیب بخورزند و باز بسبب است
 بخانه رسیدند بعد از آن فرمود مردی از مردمان حضرت محمد باران صاحب
 محمد را نام در غار گوشه نشسته بود روزی شخصی بخدایت خواجه توسوی آگفت
 محمد را در پانزده سال بوده که در غار گوشه نشین شد بهت خواجه صاحب این
 عجبت که بسیار جوان وحشی در کوستان میماند بدان ای عزیز اگر چه گوشه نشینی در
 صفیای بزرگ ترست مگر نزد مرتبه خواجه توسوی ایچم قدربود اگر چه حضرت سلطان
 با هو و کمال بودند مگر نسبت مرتبه عالیه شیخ فریدالدین گنج شکر که زاهد الانبیا
 لقب ایشان شهو است چه جا که مقابل ایشان درم زند و عیسوی آگفتند
 بعد از آن سخن در ذکر خواجه توسوی افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود حضرت خواجه
 توسوی رضی الله تعالی عنه در مرتبه تجرید نهایت کمال بودند چنانچه هزار نفر متبع
 و تخمیناً پانصد مهمان بخدمت آنحضرت بودندی با وجود چنین خرج هیچ سبب هر
 مقرر ساخته بودند و آنحضرت مانند مردی جنبی مجرد نشسته بودند و هم تعلق بحی
 ند اشتی بعد از آن ذکر حاتم اضم حقه الله علیه تا و خواجه شمس العارفین بزرگان
 مبارک اند که روزی حاتم صم خواب قیلوله نمود و بیدار شده پسید که حال حیات

کدام کدام شهید اند و کدام کدام جهاد کنند و مردان را ازین سخن تحذیر آید که بدت فتن
 ایشان جنگ چگونه شروع گشت بعد از آن سهرین محل فرمود که روزی با حضرت
 خواجہ توسوی برشتی سوار شدیم و انبوهی مخلوق نہایت بود و بجا یک کشتی در خوف
 غرق شدن بد و پیش آفتابانیر غالب بودند و من پیش آنحضرت عرض کردم کہ از بہت
 کثرت آدمیان کشتی را خوف غرق در پیش است ارشاد فرمایند تا چند آدمیان از
 کشتی بیرون شوند کہ تا کشتی بخیریت برسد سوسوی من نظر کردہ سرنگون کردند معلوم
 نشد کہ نظر شفقت است یا غضب را ازین سخن شرم آید کہ چہ شوخی کردہ ام بعد از
 شخصی سایہ چتر بر سر بکبان حضرت کرد سوسوی آن نظر کردہ فرمود این بار طرف
 کمن کیسی اورا گفت برو باز بر سر حضرت سایہ بکن اگر منع فرماید بگوئی کہ سایہ
 بر خود کردہ ام و جایی دیگر نیست کہ بروم پس او ہمچنان کرد حضرت صاحب
 خاموش شد و قیلو کہ کردند ہان مان گشتن روان گشت چون کشتی میان
 دریا رسید لرزیدن گرفت و ہر یک را امید زندگانی منقطع شد و ہمہ با یکدیگر
 و مراع کردند چون حضرت صاحب بیدار شدند احوال کشتی پرسیدند و یاران
 گفت بخیریت بچارہ رسید ہمہ مردمان از کشتی بسلامت بیرون آمدند
 بسمان وقت حال حاتم اصم یاد آید کہ بزرگان را گوناگون حالات باشند بعد
 از آن فرمود روزی از منشی غلام حسن ملتانی رحمۃ اللہ علیہ باستماع آمد کہ ظاہر
 وجہ حضرت خواجہ توسوی بصفات جلال چنان جلوہ زدہ بود کہ ہیچ کس
 را طاقت نبودی کہ مقابل رکو مبارک او بنشیند و ہمہ محفل نشینان خورد و
 کھان بن تصویرات بنشستند ہی و جز اجازت آنحضرت زبان نکشادند
 و بالحق آن بصفات جمال منور بود کہ اکثر مردمان را از تعلقات جدا ساختہ
 راہ خدا ارشاد فرمود بعد از آن ذکر خواجہ معین الدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ

زکریا جوہر الدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ

خواجہ شمس العارفین فرمود کہ در ملک ہند تار یکی کفر نہایت بود چون حضرت
 خواجہ بزرگ بارشاد رسول علیہ السلام در دیار ہند تشریف از زانی فرمود تا یکی
 کفر انبوسہ را بت و اسلام روشن کردند حتی کہ ہمہ جا رونق اسلام ظہور آمد
 و فی مابین اہم پتہ را و آنحضرت مخالفت واقع بود و بار بار ایشان متقابلہ کرد اما
 بیچ نتوان کرد و گفت کہ لحاق متقابلہ نیارم چرا کہ قوت ایشان از فیضان
 الهی است اگر معاملہ بر ظاہر بودی آنچہ توانستی کردمی بعد از ان فرمود
 صوفی را ظاہر بشریعت و باطن با طہر لقیقہ باید داشت ہمدین معنی ذکر خواجہ
 حافظ اتاد فرمود فرسی خواجہ صاحب در سجدی نشستہ بودند معلمی کتاب
 و یوں ان فط تعلیم میکرد خواجہ رومی سو او کرد فرمود توجہ فرمائید کہ شاید مراد مصنف
 دیگر باشد آن معلم تقریر دیگر آغاز کرد باز فرمود غور نمائید شاید غرض مصنف
 دیگر باشد ہمین طور پنج بار تقریر دیگر بیان کرد آخر آن معلم بر قدم خواجہ صاحب
 ہنود و گفت گمان میکنم کہ خواجہ صاحب نشانند بعد از ان فرمود: آن بیت این بود
 بعیت از خیال لطف می مشاطہ چالاک طبع بد و رخص میر بگ گل خوش سینک پنهان
 گلاب ہمدین محل فرمود مراد می عرفان بتعالی است و مشاطہ چالاک
 طبع عبارت از عارف کامل است و برگ گل احکام شریعت و از گلاب مراد حسن
 حقیقت است یعنی چنانکہ گلاب برگ گل سترست عارف کامل نیز حقیقت را
 لباس شریعت پنهان میدارد و یعنی ظاہر خود را بشریعت آراستہ کند و باطن را ب حقیقت
 مژین سازد تا مراد کامل و مکمل گردد بعد از ان فرمود حضرت خواجہ توسوی اکثر
 اوقات سماع از سخن توحید کہ معنی او ظاہر باشد احتراز کردی فرمود دیگر این ہر شب
 است و سخن سخن حافظ است بعد از ان فرمود حضرت ہتاد نامولوی محمد علی صاحب
 کہ ہدی گفتی چون مراد حسن حسین خوبی پرورہ نماید ذوق مشاہدہ حسن و غنی ماند و

اگر حسن در پوشیده بود و هر کس چپته دیدار او مشتاق شود اگر چه سیاه فام باشد
 بهمدین محل فرمود الا انسان حویص علی ما منع یعنی انسان خواهش
 کننده است بر آن چیز که از آن باز داشته شود و بعد از آن سخن در ذکر
 صوفیان افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود صوفیان مستعدین مال دنیا را بحکم حدیث
 الدنیا لیجیفته و لها لهما کلاب قبول نکردند و اگر چه یک آند باز برآه
 خدایتعالی دادند و صوفیان حال مال دنیا را دوست دارین دانسته جمع میکنند
 مراتب پیش پیغمبر در ذکر تکبر و کیفیت فناء هستی معهود
 روز جمعه صحبت حضرت خواجه شمس العارفین حاصل شد مولوسی سلطان محمود
 نایب الوالد و غلام محمد در ویش پو پو ماری و عالم شیر لا لنگری و یاران دیگر نیز حاضر بودند
 سخن در ذکر تکبر و حبه آن افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود عبادت مشکرم مقبول
 نیست پس تکبر موجب غضب خدا تعالی و مضر بمانست و باز دارنده از عرفان و
 ذلیل کننده بندگان است بهمدین محل حکایت ابلیس بر زبان مبارک راند
 که روزی حضرت موسی علیه السلام بطریق معهود جانب کوه طور میرفت دیدند که
 شخصی در راه شسته گریه و زاری میکرد حضرت موسی علیه السلام فرمود که نام تو چیست
 گفت ابلیس فرمود این گریه زاری چرا میکنی گفت چند کبک بهال عبادت آن ایزد
 تعالی بجا آورده بودم الحال مرا از جناب ملعون و مردود گردانید اگر ایشان
 بجناب پروردگار بخشش این گناهگار میطلبند عین سعادت چون موسی
 علیه السلام بر کوه طور فرستند عرض کرد که ابلیس لعین بجناب تو التماس بخشش سیدان
 از حق سبحانه و تعالی نداند که امی موسی او مردود از لیست لیکن آزا بگو که اگر سوز
 قبر حضرت آدم را سجده کند خواهد بخشید چون حضرت موسی علیه السلام نزد
 آمدند گفت ندای ابلیس خدا تعالی میفرماید که اگر قبر حضرت آدم را سجده کند به

همدین محل مولوی نور احمد چنیوٹی عرض داشت کہ برای نفع ہستی چہیزی فرمائید
 خواجہ شمس العارفین فرمودہ انکہ ساکن اسویہ سگندارینہ بخت مشغول نباشد
 قید ہستی مہووم رہائی نمی یابد انکہ این مصرع ہزار بار کہ اندید مصرعہ
 کھیل امر و بخت چہیز اچک و بختی رہنجا چہک یا لان ایسہ کرے بعد از ان
 فرمود افسوس بسیار عمر گذشت تا ہنوز زاو راہ مہیائند خوش آن مردان کہ
 ازین اردنیاتوشہ اعمال صالح ہمراہ خود کردہ نیستند بعد از ان فرمود حق
 سبحانہ صحبت شیخ کامل داد بود مگر ازین بندہ حق الطاعت شیخ کما فیہ بجا
 نیامد و اکثر مردمان برین اہتمام و کنند کہ خواجہ توسوی ایشانرا جمیع مراتب دارین
 عنایت کردہ چہ عجب کہ چون سگ بر دروازہ کریمی برود و یک لقمہ پیش داند
 ہمدین محل خشم پر آب شدند و چند غریبان نیز دروید آمدند سبحانہ مردان
 باوجود الطاعت کامل و فناء نام میگویند ما عبدناک حق عبادک و ما عرفنا
 حق معصفتک بعد از ان بخشی سخن در ذکر فنا ہستی مہووم افنا دیندہ عرض داشت
 کہ مقصود عبادت حبیبیت خواجہ شمس العارفین فرمود مقصود عبادت فناست
 و فناء الفناء و بقا با اللہ است بعد از ان فرمود فناء تفاوت ست چنانچہ فنا
 رسول علیہ السلام از جمیع پیغمبران فوقیت یابد و پیچیدہ در میان فنا اولیا
 کرام فرقت ہمدین محل ذکر فنا خواجہ قطب الدین و شی رحمۃ اللہ علیہ زبان
 مبارک راندند کہ تو اللہ جلستماع آراستہ کرد و این بیت باواز خوش گفتند
 بیت کشتگان خنجر تسلیم با ہر زمان از غیب جان دیگرست چون
 مصرعہ اول گفتند جان بخت تسلیم کردی و چون مصرعہ ثانی شروع کردی تا
 بحالت اول زندہ شہادتی کہ چند بار این حالت با حضرت وارد شد چون تقاضا
 عمر تمام شد آن مصرعہ ثانی از لوح دل قولان فراموش خواجہ قطب الدین جان بخت

تسلیم کرد بعد از آن فرمود همچنین هر گاه را موافق استعدا و اوفنا حاصل است
 بعد از آن فرمود شخصی بخدمت خواجه توسوی رحمة الله علیه عرض کرد که از قول
 شیخ سعدی شنیخ خوی بد و طبیعتی که نشست نزد و جز بوقت مرگ از دست
 معلوم شود که غری طبیعی بجز مرگ نائل نشود و اکثر مردمان از او صافند و
 باوصاف حمیده تصفیه شوند باعث چیت فرمودند مرگ هر دو قسم است چیت
 و قسطاری اختیار می ناست که باختیار خود صحبت شنیخ کامل حاصل کرده اند
 او صاف رویت پذیرد و مراد مرگ شنیخ صاحب بهین مرگ است و مرگ اضطرابی
 مشهور است بعد از آن فرمود هر ماه نویش حضرت محبوب بجانی شیخ عبدالقادر
 جیلانی را حاضر شد و گفتی این قدر سوزی و بارش و بیماری و غیره و مراد
 پیدا شود بنده عرض داشت که ماهها را هم شکل و صورت باشد خواجه شمس العارفین
 فرمود که چون مردان خدا در مرتبه فنا کمال شوند همه اشیاء برایشان بصورت
 سقین ظهور میکند چنانچه در روز قیامت اعمال نیک بد بصورت معین ظهور
 کنند و پیش صاحب اعمال حاضر شوند باز فرمودند که این چنین ظهور هر شیء جمیع
 صاحب لائت را حاصل نیست زیرا که مراتب اولیا هم فرق است بعضی آن هستند
 که همه عادات مذمومه آنها باوصاف حمیده مبدل شوند و بعضی از همه اقوال
 و افعال بشری گذر نموده باوصاف فنا الفنا محو شوند بعد از آن از مولوی
 معظم دین صاحب مولوی احوال بیماری رویشان در دوستان پرسید مولوی
 صاحب عرض کرد که باعث سوزی حاضر بیماری غلبه میکرد خواجه شمس العارفین
 فرمود که درین ایام آفتاب چنان رو پوشیده است که گاهی از ابرمیرون نیاید
 تا بیماری آدمیان دفع شود بعد از آن این بیت بر زبان مبارک راندند
 بیت من میراث پدریک لقا کنه یافته ام آن هم بنده دگر شنب که از بیکر بدو

ف
 ذکر دفع خوی بد

در بیان

ارت بیست و ششم در ذکر مکار شیطان مذمت صحبت زنان

قصه آدم و حوا

از گاه فرمود که چشمه آفتاب عام است که چون طلوع کند از مشرق تا مغرب همه مخلوق از فیض آب شود و بعد از آن این حدیث شریف بر زبان مبارک رانندند الشمس حَبَّتْ المساکین بعد از آن بند عرض شد است که امسال سه روز تا هنوز غایت خواهد شمس اعرافین فرمود که علیه سر دی سه تا سکه چهارهست چهل اول از دهم ماه که تا انتها ماه مکه تمام شود و چهل دوم از غرة ماه یون تا دهم ماه محمکه و چهل سوم از بیستم ماه مکه تا بیستم ماه بهار کن تمام گردد و سه و چهل وسط غالب است این هم ظهور حق است که گاه به سر دی ظهور میکند و گاهی بگری روی نماید چنانچه خوبه معین الدین سیفر میگوید بیت یکی در هر نظهری بگو ظهور کرده و در لباس جله عین عیانی گیتی

مرات بیست و ششم در ذکر مکار شیطان مذمت صحبت زنان

روز شنبه دولت پایی بوس حاصل شد مولوی معظم دین مرد لوی مولوی سلسله محمود و مادر وی وسیع محمد درویش و یاران دیگر نیز حاضر بودند در بهر دین محل حافظ سوار سکنه کلاچی عرض شد است که آیا مردان اهل فنار الغرض شیطان باشد خواجہ شمس اعرافین فرمود قصه آدم علیه السلام و بی بی حوا رضی الله تعالی عنهما می دانید که ابلیس آن ماهچه کرد چنانچه در بهشت حضرت آدم و حوا اندر آواز گندم بنجو را شنید و از شامت آواز بهشت بیرون شدند و بعد از آن میان حضرت هابیل و قابیل سخنان نزاع انداخت تا که حضرت هابیل را قابیل شمشیر کرد و بعد از آن در میان همام و سام یافت پس آن نوح علیه السلام مخالفت اندخت که چون کشتی نوح علیه السلام بکانه که بود وی تار گرفت و یافت در دایره چین ما چین برفت و از اینجا بکوه انباله رسیده سنگی بر شک بند و شعله آتش بیرون آمد باغواشی شیطان گفت این خدا میمنت و همه متعلقان خود را در پرستش آتش امر کرد تا بحال طریقه آتش پرستجاریست و بعد از آن قصه حضرت آدم علیه السلام و بی بی حوا بر زبان مبارک

راند که چون آدم و حوا علیهم السلام بر زمین نازل فرموده اقامت کردند و زوی
 ابلیس علیه العنة نزد یکدیگر بی حوا صاحب آمد و بچه خود را نزد آن بگذاشت و رفت
 چون آدم علیه السلام آمد فرمود این بچه کدام کس است گفت ابلیس بچه خود را نزد
 من بگذاشت آدم و خستناک شد و آنرا هلاک کرده در خاک مدفون کرد چون
 ابلیس آمد گفت بچه من کجاست بی بی صاحب گفت آدم علیه السلام آنرا هلاک کرده مدفون
 ساخت ابلیس گفت ای خناس حاضر شو فی الحال حاضر شد باز بچه من بی حوا
 سپرد و رفت چون باز آدم علیه السلام آمد گفت این اچرا نزد خود داشته
 گفت درین مرضای من نیست جبر نزد من بگذاشت پس آدم علیه السلام آنرا
 بگذاشت و ذره ذره ساخته بر کوه دمی بنیاخت چون ابلیس آمد و آواز کرد ای
 خناس حاضر شو پس همان مان حاضر شد باز نزد بی بی بگذاشت و رفت چون
 آدم علیه السلام آمد آنرا بدید خشمناک شده آنرا خاکستر کرده در دریا بینداخت باز
 ابلیس آمد و آواز کرد که ای خناس حاضر شو فی الحال آمد و نزد بی بی صاحب سپرد
 کرده رفت چون آدم علیه السلام آمد گفت ای حوا برای دفع این بچه بسیار چه
 ساختم اما هیچ کسی فائده نکرده و در دل حسنین می آید که این را در و گنج بختانیه
 بخوریم پس همچنان کردند چون ابلیس آمد و گفت ای خناس حاضر شو خناس از
 اندرون آنها آواز داد حاضر ام ابلیس گفت درین جا باش مقصود من همین بود
 همدرین محل فرمود یک شته ملهم نام و یک شاس بدل همه انسان و جن
 اند فرشته به نیکبها ولالت کند و خناس به بدی نام کند چنانچه در قرآن سلطو
 ست قوله تعالی اِمْتَاكُم بِشُوعٍ وَ الْفَحْشَاءِ بَعْدَ اِزَانٍ فرمود و
 بلعم با عورتی ولایت حاصل کرده بود عاقبت بفرش شیطان ازین جهان
 بی ایگان رفت بعد از آن بر معنی قصه بر صیصا بر زبان مبارک راند که

در این
 حکایت

در این
 حکایت

بر صیصا ولی کمال بود و هفت صد گشت داشت و بود و هر حال که از این محفوظ
 در یافتی پیش کتابان چهار میکرد و از می نوشتند و نه تا و سال خدیج عبادت کرد
 و دیوان در کار او عاجز شد و روزی شیطان بصورت آدمی در صومعه و ریاضت
 مشغول شد و بر صیصا او شدت ریاضت او تعجب نمانده و مرید او گشت شیطان
 عنایت رفتن کرد و چون به جهت شفا امراض و عافیت اهل بسا که آموخت
 و بشهر آمد شخصی استیغاب کرد و باز بصورت لطیفی ظاهر گشت اهل و گفت علام
 او جز بد عابری صیصا میسر نیست پس آن کس را بد صومعه بر صیصا آوردند و او چیزی
 خوانده و روید شیطان آنرا بگذاشت و شفا یافت آفتاب شیطان مردمان را
 بسلامت ساخت جانب بر صیصا میفرستاد و میبرد و میدن و مریض بگذشت
 تا آنکه روزی دختر ملک متعرض شد و آنحضرت را بد موصوف سپردند او چند
 کلمات خوانده و بیدار و عای کرد شیطان فی الحال و را بگذاشت پس دختر ملک
 صحت یافت باز باغی شیطان با وی زنار کرد و از خوف ملامت او را بگذاشت
 و در حجره خود دفن کرد و باز شیطان بر او رانش را بران مطلع ساخت تا آنکه زاهد
 را گرفته بر وار کردند و شیطان بجهان صورت اول خود را بر وی ظاهر کرد و گفت
 مرا سجد کن تا ترا خلاص کنم زاهد سجد کرد و همه عبادت او ضائع گردید و بوط
 شقاوت ابدی گرفتار شد بعد از آن این بیت بر زبان مبارک راند قوله
 تَعَالَى إِذْ قَالَ لَا تَسْأَلُنِي عَنْ شَيْءٍ مِنْكُمْ قُلْتُ بِئْسَ الْيَوْمُ لِي قَالَ إِنِّي بُرِّئْتُ مِنْكُمْ بَعْدَ أَنْ
 فَرَزْتُ زَنَانِ وَأَمَّاهِ شَيْطَانِ أَنْدَرُكُمْ كَرَاهُ شَدَّ بِأَمْرِ زَنَانِ گرفتار گردید چنانچه
 در حدیث آمده الشَّيْطَانُ بَعْدَ أَنْ فَرَزْتُ زَنَانِ فَرَزْتُ زَنَانِ
 پیوست زهر دار از تیر نامی شیطان چنانچه در حدیث مسطور است أَنْظَرُ
 سَكَمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سَهَامِ الْبَلِيسِ بَعْدَ أَنْ فَرَزْتُ زَنَانِ فَرَزْتُ زَنَانِ باید که از سب

زمان احترام کند که آن اصل تعلقات است و بهم محبت آنها نازان نشود که بعد از چند
 روز پریشانی حاصل شود چنانچه حضرت علی کرم الله وجهه فرمود: **اَللّٰهُ كَاحٍ سَرْدٌ**
شَهْرٌ وَغَمٌّ مَرْدٌ وَكُسْرُ كَهْرٍ وَلَذَوُّ مَهْمٌ يَهْدِي بَيْتَ مَحَلٍّ فَسَدَ
 مجروحان گمان میکنند که در میان من و ران زمان شبهه می پدید هست و چون متوجه
 شوند گویند که زنها را که خانه زنبور است پس سنت حسرت بالند بعد از آن رسوایی
 سویی دعا گو کرد و فرمود مولوی نورالدین سکنه لاهوری سجدت میان تخمناوه سال
 سکونت کرد آخر چون بدام زن گرفتار شد ازین باعث از او رافتاد و بهم باعث
 دوری و مجوری خدایتعالی است چنانچه شیخ سعدی علیه الرحمت فرمود **میت**
 غم فرزند و نماند و جامه و قوت بجز بازت آوردن دستگیر ملکوت بعد از آن
 فرمود مولوی معظم دین مرادوی مرد عالی همت است که حافظ قرآن و تحصیل علوم
 تمام نموده حج حرمین شریفین بجا آورده بیاد الهی مشغول است و هم چنان تا بهروز
 در دل او نیاید بعد از آن بهرین معنی حکایت درویشی که هر نام بر زبان مبارک
 راند که مردی گوهر نام بحضور حضرت خواجہ توسوی میماند و صفائی غله لشکر دانه را
 مقرر بود و با زنی محبت داشت و قدری غله لشکر دانه دیده و زمره آن زن را
 دادی و گفتی که با من نکاح کن و گفتی با نکاح چه کار مطلب خود کن و گفتی زنا کنم
 چند سال بهین طریق غله مسرقه باو دادی آخر الامر آن زن بی وفا با شخص دیگر نکاح
 کرد و درویشی مذکور بحضور حاکم عرض داشت که فلان زن بحساب مبلغ کیقتد و چهل و پنج
 غله بوعده نکاح داده بودم بحال با شخص دیگر نکاح کرد و مبلغ من نمی دهد حاکم آن
 زن را بحضور طلبیده مبلغات گرفته بخدمت حضرت خواجہ توسوی ارسال نمود و
 حضرت موصوف آنرا طلبیده فرمود این مبلغات که فلان زن داده بود به
 بگیر چون راز او ظاهر شد بسیار شرمسار شد و عذر کرد و حضرت صاحب رسوایی

مایه
 حقیقت درویشی

او کرده فرمود نه عاشق شکر و نه فاسق گردی تا چند سال بهین اهل آن خطا
 فرمودی و هر کس ازین سخن حیران بماند ی که دیدین من چیست گفتم مرا و از فاسق
 آنست هر کس که بحسب ایش نفس کار کند آن نزد اهل انده مذموم است خواه به نکاح
 باشد یا نه و بعد از آن فرمود درین زمان صحبت با زنان مشکوئه بمنزله زناست
 زیرا که در طریقت نکاح آنست که حسب مقتضای سنت باشد و خواهش نفس را
 در ویدل نباشد و هر فعلیکه حسب خواهش باشد نزد اهل سنت حرام است و مرد عاقل
 آنست که در جمیع تعینات چه نیک بد انسان حیوان و طیور و وحوش مشاهد محبت
 خود کند بعد از آن فرمود ساکت ایاید که تواند مجرمانه و اگر نتواند حسب سنت نکاح
 کند و ثبت کند که این نکاح برای ولاد صالح و ادای سنت رسول علیه السلام
 کردم که اصل در همه افعال اقوال خلاص است چنانچه در حدیث مسطور است
 الاعمال بالنیات همدرین محل در ویشی محمدی نام عرض داشت که چون سنت
 نکاح اختیار نکرده بودم هر یک از مردان و زنان مرا نیک آنستی و چون الحال سنت
 نکاح او کردم هر کس مرا مذمت کند و طعن زند که با وجود چنین بد و ریاضت آنقدر
 زن گرفتار شدم بعد از آن فرمود نکاح این زمان مانند زناست زیرا که اکثر
 اهل اوانه مرتبه توکل و صبر رضا و شکر و قناعت محووم میمانند و تمارک صلوة و
 صوم و دیگر امور شرعیه نیز میباشند و در او کار و اشتغال سستی کنند و روزی عیال و
 اطفال از مال حرام کنند بعد از آن فرمود زوجه حضرت محمد علی شاه صاحب
 خلیفه خواجه توسوی فوت گردید باز اراده نکاح ثانی کردند چون این خبر حضرت
 صاحب بشنید فرمود آنهم خواهد مرد و چون بتقدیر الهی این هم فوت شد باز اراده
 تزویج کرد آنحضرت فرمود این هم خواهد مرد و بنم فرمود به بنیم که کدام کسر غالب و
 کدام کس مغلوب می باشد چون این سخن شاه موصوف استماع یافت ترک تزویج کرد

نکاح این زمان

بعد از آن فرمود نکاح برای او و صالح باشد تا بعد از مردن بخیر بیاورد و سلسله
 نیکی او باقی ماند اگر چه نکاح کثیر الفوائد است اما سالک آباد که بوقت جوانی خود شو
 عاقبت تیار سازد که در آن روز جز اعمال صالح دیگر کسی بکار نیاید **انگاه** این بیت
 بر زبان مبارک راندند **بیت** تو با خود بر نوشته خوشین که شفقت نیاید ز فرزند زن
 بعد از آن فرمود و اکثر اوقات خواب تو سوس از زبان و رفتن و سودی که فیما بین
 میان زنمان غیانی و مغلوبی است گاهی آن غالب شد و درویشان مایه ببرند و گاهی
 ما غالب شد و شوهران او شان بجزیم بعد از آن فرمود و میان آن خواجگان چشمه
 بیش از یک آن یا دو زیاد نگرداند بعد از آن فرمود و **بیت** است پیر و پیر
 و کثیر پیر است که در اقوال و افعال با والد برابر باشد و پیر است که از والد بزرگتر
 و کثیر است که از والد کمتر باشد بعد از آن خوابه شمس العارفین فرمود نکاح سنت است
 که خواهش نفسانی درو نباشد و این طعن سنت را نمی کنند بکجه تعجب کنند که با وجود
 مجرب بودن آذربایزن نکاح کرد زیرا که مردان خدا بسوی خدا رغبت نکنند
 هماره این محل را بسوی درویشی کرده فرمود و بازنی نکاح کرده گفت کرده ام ما خود
 سال است فرمود و هر مارانک و بسیار بر برست بعد از آن فرمود ای درویش پدید
 بی بی تو از پهلوی آدم علیه السلام شده است پس ازین جهت رستگاری شود و این
 بیت بر زبان مبارک راندند **بیت** زن از پهلوی چپ شد آفریده به کس چپ
 راستی هرگز ندیده **انگاه** فرمود و زنان اصل همگن نیست و باعث بغیرانی
 خدا و رسول اند و مردی که مجرب باشد با کسی حاجت نمی دارد و در همه حال حاجت مشغول
 باشد بعد از آن فرمود و تزویج و تدریس فضاهر سه مؤلفه عرفان اند زیرا که تا در
 از اسلوبی الله فارغ نباشد و اصل نگردد و چنانچه شیخ سعدی فرموده **بیت**
 تعلیق حجاب است بی حاصلی و چونند با تجلی و اصل بعد از آن

فکر تو بودیم قدیم تر از خدا

سخن در ذکر مردان مکار افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود بسیار مردمان بر تفسیر تعویذ جب
و عددی نویسد و اوقات خود را ضائع کنند و آنرا پیشینه ساختن خلق امیفرینند هم
درین محل شخصی عرض شست که چون کسی بپای شود مردان مکار میگویند که این کسی
تعویذ و سحر کرده است پس بخانه او رفته چند تعویذ از گوشه خانه او کندیده بنمایند آیا راست
یانی خواجه شمس العارفین فرمود تا شیر جادو و تعویذ اگر کسی اثر کند تعجب نیست مگر آنچه
بعض مردمان مکار تعویذ را از زمین کندیند بپایند محض کذب و دروغ است
زیرا که طریق ایشان آنست که چند قطعه تعویذ نوشته در پارچه پوسیده بسته و رقبه
دارند و بعد از قیل قال دروغ گویند که بفلان گوشه خانه چند تعویذ دفن کرده اند چون
از آنجا چنبری بیرون نمی آید باز گویند گوشه دیگر بکنند چون بکنند آن تعویذ که رقبه
خود گرفته بود بفریب در آن خاک مستر کنند و گویند این بر بنید که این تعویذ را در نه جادو
کرده بودند بعد از آن فرمود اکثر مردمان مکار میگویند که اگر کسی را چیزی
در مرده شود سارق را معلوم میکنم و از اهل خانه پرسند که بکدام کس شب را
میداد چون از احوال آن طاع مایند نام آن شخصی با شیر و بک بر کف خود نویسند
سیاهی بر آن حروف بالیده بنمایند و گویند اینک نام دزد نوشته شد پس از اهمیت
وز وی مشهور کند بعد از آن فرمود که بعض مردمان مکار سیما برفلوس مالند
و بوقت شب بخانه زمان جره زانیه رفته بدیند و زنا کنند چون از طلوع
آفتاب آن زمان بر بینند دست حست مالند و برین اثما و عاگو خدشت که همه امور
که از مردمان فجار پیدا نمایند ظهور کرد هم است خواجه شمس العارفین فرمود و جمیع افعال
و سیمیه صحر هم مضلل است و این است شریف بر زبان مبارک را ند قال الله تعالی
و الله خیر مما یشرکون پس پاکت باید که جمیع اشیاء جلان را آئینه خود ساخته چهره
محبوب خود مشاهده کند چنانچه خواجه معین الدین سیفر نمایند بحیث

اگر بی پروا توانی که بینی سرتو از تشنه بذر است جهان بگر که هر روز هست مرا تشنه
 مرا تشنه بیست بهنتم در ذکر فرق میان فرقه ملامتیان با سنیان تو جان کار
 روز شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد سولوسی نورالدین سکنه بولنی و مهر بخش سکنه لید و
 غلام محمد درویش و غلام احمد هر گانی و یاران دیگر نیز حاضر بودند بنده عرض داشت که
 میان او من فقیری ثابت شاه نام معروف و مشهور متصل کوٹ نکیو از سکونت
 سیدار و روزی در مقامش بایدم و حالت او دریافت نمودم که ظاهرش از حلیه شرف
 شریف معطر و موهای لب و راز میداشت لیکن لجامه لباس صوفیانه و کلام نذر
 میگفت خواجه شمس الحارثین فرمود شخصی بود احمد یا نام روزی نزد من بیا گفت
 که یک پوڑی ترقی سنگلها تاضیف کرده ام بجهل بخواند لیکن از شعرش یک بیت
 یادست بیت صدی چهری سی تیر دین ناکجه او آلباب باهن مست فقیر
 کھاوند سے جھڑے پیون پینگ شراب بعد از ان فرمود که ملامتی یک فرقه
 ایست که از همه ناشروعات ترک میداند که ظاهر آن مخالف شرع مینماید و باطن آنها بخوا
 عرفان بنور باشد همدرین محل بر زبان مبارک راند که چون در باطن ایشان تشنه
 عشق روشن باشد لهذا از ملاست و نداشت شرم نمی دارند و این آیت شریف بر
 زبان مبارک راندند قوله تعا لا یخافون کو متنه لاکنه بعد از ان
 همدرین محلی حکایت خواجه حافظ دیوان گفتند که هر روز از بازار معنیز کے و صاحب
 شراب ریگداشتند مردان برایشان میطلن شدند که این فقیر غیر مشروع است چون
 صاحبان حق تسلیم کردند مفتیان این عالمان شرع متین از خواندن جناز حافظ
 صاحب حاضر نمودند آخر الامر از اهل خانه ایشان جالش استفسار نمودند گفت که شنبه
 روز باوراد و او کار ریگداشتی بعد از ان بعض عالمان و راجانزه خواندن ان
 از کتاب دیوان حافظ حال دیدند جوایش بهین بیا بد بیت قدم درین مدار از جمله حافظ

مرا تشنه بیست بهنتم در ذکر فرق میان سنیان با سنیان تو جان کار

بهنتم در ذکر فرق میان سنیان با سنیان تو جان کار

اگر چه غرق گناه هست میرود به بهشت و بجز دیدن این فال جنازه خوانند بعد
 از آن حکایت خوابه حسن بصری رحمه الله علیه بر زبان راند که خاصه ایشان آید که
 در حق کس بدگمان نشندی روزی بر لب دریا رفت بزرگ گشتی بود و عورتی
 حسین و صراحی شراب نزد خود میداشت آنحضرت بر آن بزرگ بدگمان شدند همدین وقت
 دو شخص در بحر عمیق غرق میگشتند آن بزرگ جانب خوابه حسن بصری را اشاره نمود
 که از این هر دو یکی را تو بگیر و دیگری را من بگیرم پس آن بزرگ یکجای خود گفت
 بیرون آید و دیگری غرق شد و خوابه حسن بصری طعن کرد و گفت که برین بزرگ
 خود نمازان شده بر من بدگمان می شکی نیست و در صراحی آب نوشیده
 میدرم بعد از آن فرمود بعض قلندران که مخالف شرع شریف می باشند که
 دعا و دعا آنها در حق مروان قبول افتد و خود را بکرامت مشهور کنند باعث نیست که
 چون اینک می بیند که از آنها ریاضت بظهور آمد و درشتگان را حکم میفرماید که این هم
 سگان درشتین ما هستند بعض عبادت آنها استخانی در اندازید یعنی شتره زهد همین
 که دعا و دعا آنها قبول افتد بعد از آن رومی سوی دعا گو کرده فرمود ثابت شاه
 فقیر در راه تومی آید گفتم آرمی فرمودند طریقه او چگونه است گفتم ظاهر لباس صوفیان
 میدارد و چنانچه پیر این بردوش و دستار بر سر میدارد اما از امور شرعی مثل نماز و روزه
 و غیره معذور بود و موسی لب هم دراز میدارد و افعال دیگر او هم مخالف شریعت نیست
 باز عرض داشتیم در آن روزی که مکانی که آمد شب همان جا گذشتیم اما آن شیرین
 نزد من موجود و ندیدیم آن کفایت کردم گفت اگر شب طعام بودی ایشان را
 و آدمی خوابه شمس العارفین فرمود بسا خوب کردی که از نان او معتزانه نمودی زیرا که
 طعام او شان هم مشکوک می باشد همدین محل فرمود سالک پایید که از
 صحبت قلندران برهنه کند تا از کشش و جذبه او شان محفوظ ماند بعد از آن

قلندری در شهر دلی بسواری گاوی میرفت و بر نه تن و پاره جامه بر عضو مخصوص
 بسته بود و حضرت مولو محلی حیات خلیفه توپوسی را دید و گشتش کردنی بحال نجات
 او حاضر آمد گفت ندی حاجت داری گفت هیچ حاجت نیست مولوی صاحب گفت
 نام تو چیست گفت ندای حسین باز گفتند نام مرشد تو چیست گفت محمد حنیف گفتم که
 این نام سالکان است و آن قلند بود و فرمودند شاید در ابتدا ای حال سالک باشد بعد از
 به نسبت قلندری منسوب گردید همبرین معنی فرمود بود علی قلندر در ابتدا ای حال
 مولوی شرف الدین معروف بودند چون شراب عشق نوشیدند به بود علی قلندر بموم
 شدند و عاگو عرض داشت که آنحضرت نسبت سلوک از که حاصل کردند فرمود اگر
 قلندران خود را به حبیب عجمی منسوب کنند یا این قول صحیح نیست که در کتب توارخ
 نوشته است که ایشان از حضرت امام موسی کاظم فیض باطنی حاصل کرده و نسبت
 به بیت هم باویشان است بعد رین محل و عاگو عرض داشت که میان سالک مجذوب
 و مجذوب سالک فرق چیست فرمود سالک مجذوب آنست که در ابتدا حال بر
 سلوک رفته آخر مجذوب شود و مجذوب سالک آنست که در ابتدا بعباده عشق مجذوب
 شود و بعد از آن سلوک مشغول شود باز و عاگو عرض داشت که روزی بمکان فقیر
 ثابت شاه شب گذشتم و هیچ کس را بنهار مشغول ندیدم در دل گفتم عجیب فقیر است
 که ذره بوی اسلام نمی آید پیشوای ایشان گفت ما را فقر برخلاف نفس است و
 خواندن نماز طاهری و تراشیدن موسی لب آموختن علم طاهری فائده نماند
 و بعد خواجہ شمس العارفین فرمود و خلاف نفس که مخالف سنت رسول علیه السلام
 باشد آن هم مرد دوست چنانچه شیخ سعدی عایه الرحمت میفرماید به بیت
 بنده در عکس و صدق و صفا و لیکن میفکند بر مصطفی بعد از آن
 فرمود سالک باید هر کاری که کند مطابق قرآن و حدیث کند تا بمنزل مقصود

بزرگ سالک مجذوب

بعد از آن فرمود اکثر مردمان جهان خرد و نترک کنند و خسییدن بر یک پهلوی
 میکنند چنانچه پهلوانها به حسن شود و خود را بفرقه ملائیه مشوب کنند نمی دانند که فرقه
 ملائیه صفت اهل لئیت است که اموزگار آنها مخالف شریعت می نمایند و فی الاصل
 بره راست باشند و در حق آنها حق سبحانه و تعالی فرموده لا یخافون لوقته (انهم)
 بعد از آن فرمود در زبان سابق قلندران فی بحقیقت مطابق شریعت بودند و کمال
 مخالف آن شوند و گویند شریعت امر دیگریست و طریقت حکم دیگر و حالانکه ازین هر دو
 امر هیچ خبر ندارند و عاگو عرض داشت که از رندی شنیدم که این وضو و نماز هری
 بچکار آید تا آنکه نماز حقیقی حاصل نشود که مراد وصال دوست است خواه شمس العارفین
 فرمود بجان حصول نماز حقیقی از نماز هری که مقدمه دست باز ماند و نمی دهند که
 خدا تعالی در باب صلوة امرطاهل فرموده پس چون شخصی نماز هری حسب الامر
 نکند یقین است که آیه ته ته بصلوة حقیقی مشرف شود باز دعا گو عرض
 داشت که روزی بفقیر ثابت شاه ملاقی شدم تذکره خواجہ توسوی دین آید گفتم
 آنحضرت در زمان خود شیخ کامل و مکمل بودند گفت خبر مردی بود که عالمان و
 فاضلان در بیعت خود آوردی گفتم آیا هر کس که عالما را متعین نماید مردی کامل
 نمی باشد گفت خیر فقر امر دیگریست خواه شمس العارفین فرمود که عالمان دین
 شیرین دارند و زنجیر محبت در گلویشان انداختن کار مردانست پس دین
 محل فرمود که وقتی حافظ جمال صاحب ملتانی سجدت حضرت خواجہ قلیه عالم
 محاروی اندر رسید و حضرت موصوف نزد شخص خود بر کنار حضرت سته بودند حضرت
 قبله عالم فرمود چه حاجت داری از که ام جا آمدی گفت درویشی ملتانی ام زبان
 محبت دارم فرمود خیر اگر او غالب مدتر بر دو اگر میجان غالب شمس شمای از و را کنم
 بر و در سجد با بنشین من هم در پی تومی آیم چون حضرت قبله عالم بجان خود آمدند و احوال او

در قلند ران سابق حال

در حافظ جمال مدلس

پرسیدند و ایشان آستان گفت آن شخص مردی فاضل کامل است پس آن
 طلبیده فرمود چرا آنوقت خود را حاضر نکردی گفت ترسیدم که بعضی فقرا علما حقیر
 میدانند لهذا بخصوالت ایشان خج در او پوشیده و هشتم فرمود آن کسان که علمای را بنظر
 حقارت ننگند ما را اینسان ایم بلکه عالم از انساب سول علیه السلام و صفایان فقرادیم
 بعد از آن فرمود شخصی رند در اینجا آمد و ریش خود را بر تراشید شخصی گفت که
 چرا ریش تراشید یک گفت آیا خدای شما ریش دارد من گفتم پیغمبر ما ریش میدارد
 گفت این همه منظم دوست باز گفتم ما قائل نظم نیز نیستیم مگر آنکه خود را در هر
 نظم منسوب کنیم و همه افعال غیر مشروع را استعمال کنیم باز گفتم آیت فَاَتَعْبُدُونِي
 را چه میگوئی پس لا جواب بعد از آن فرمود قلندری در شمع پاک پتین بخدمت
 حضرت خواجه فریدالدین گنج شکر آمد و پهنک در تناری انداخته با چوب میساید
 حضرت گنج شکر فرمود ای مالالتی بدین منشیات مشغول شدی پس جانب
 حضرت بنظر کرامت دید و قلندری را برپا داشت گفت بگویم کس بزرگم فرمود باین
 دیوار بن چون بزرگم دیوار مسمار گردید نعوذ بالله من هذه الاستدراج
 بعد از آن فرمود مردی جوگی بخدمت حضرت گنج شکر آمد و گفت اگر کرامتی در
 من نما حضرت بمرکز هوا پر واز کرد و بگرد مکان خود گردیده باز بسجاده خود آمدند
 بعد از آن جوگی بهوا پرید خواجه صاحب فرمود گردش بکن گفت این مکان نمازم
 پس شمر سار شده عاجز ماند بعد از آن فرمود که این چنین تاثیر که از ایشان صادر
 شود مثره عبادت آنهاست که حق تعالی ابرو عبادت کسی ضائع نمیکند بعد
 از آن فرمود افعال و اقوال قلندران لها اثر مشابیه بافعال صوفیان میباشند اما
 در باطن مخالف چنانچه صوفیان در وقت قلب سعی مینمایند و قلندران جهت تسکوت
 دل میکوشند صوفیان بسجاده از بویست آهومی سازند تا وقت حاصل شود

دکتر محمد حسن جوگی

دکتر افضال محمدیان

و قلندران از پوست شیر و گرگ می سازند تا مساوت دل پیدا شود صوفیان سجد
چوبازیون کنند و آن حلقه آهنی یا کج در دست کنند صوفیان بغلبه عشق قصر
کنند و آن باغواشی شیطان دهل میزنند و رقص کنند صوفیان از بیداری
شب چشمان سرخ کنند و آن باشامیدن بهنگ سرخ کنند صوفیان روز وفات
شلیخ زعفران نم کنند و آن سید میگویند و آن عرس تلیخ قمری کنند و این بحساب
شمسی نمایند و آن سلسله پیران خود از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
شروع کنند و این از مرشد خود چنانچه میگویند فلان بنفید و فلان تا حضرت عالم میرسانند
و آن خانه خود را لنگر یا ماندن نامند و این پند را سیگین علم و القیاس علم فعال آنها

مخالف میباشد امرات بیست و هشتم در ذکر فرقه رافضیه مذمت آن

دولت بائی بر عاصی شد نفام الدین گجراتی احیات محمد و پیش ما غرور دین سخن در مذنب
شدید افتاد بد و عرض داشت که در شمع لاهور اکثر مردمان اهل کشمیر شیعه مذنب شده اند و
شمس العارفین فرمود سنیان بلخ و مذنب خود چنان افزا می کنند که در فرقه خارجیان
داخل شوند و همچنین شیعه کشمیر و مذنب خود چنان بخت شوند که رفته رفته در گرداب
کفر و ضلالت بیفتند بعد از آن این بیت بر زبان مبارک راند **بیست و نهم**
این دو کس بے پیر و سنی بلخ شیعه کشمیر محمد رین محل و عا گو عرض داشت که
بعض مردمان میگویند که مذنب شیعه نهایت پاک تر است زیرا که بنام امامین اهل
جان را قربان کنند و خواه شمس العارفین فرمود عمل اهل ضلالت نزد خدا بتعالی مقبول
نیست زیرا که اساس اعمال بر سلام است بنده عرض داشت که مذنب فضل کلام زمان
پیدا شده است فرمود بعد وفات سمرقانات صلی الله علیه و سلم روزی آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و سلم فرمود ای علی بعد از من فرقه پیدا شود که در حق شما و صحابه دیگر افراط و تفریط کنند
باو که آنرا بختی بعد از آن مسات باو که یکی از مردمان آنحضرت است و بعضی گویند

در ذکر فرقه رافضیه مذمت آن

زنی فلان محرم خروکش نے خود فرمود اگر بطریق تقویٰ نمی خود بہترست والا
 از فقہ روافض شمرده شود الگاہ ہمہیں محسنی حکایت فرمود بزرگے بود کہ محرم
 خروکش نمی خوردی شخصی اور گفت چہ انہی خوردی گفت چہیزی کہ در حق او احدی
 بزرگان بین متین حرام گفتہ باشد ازو پرہیز باید کرد و در باب حرمت خروکش حضرت
 امام جعفر صادق فتویٰ داده است بنا بران این احترام نہایم بندگان عرض داشت کہ
 بعض قوم سادات در حق حضرت امیر معاویہ عقت اورست نمی دارند و بزم مرہ
 عداوتیان حضرت علی کرم اللہ وجہہ می شمارند خواجہ شمس العارفین فرمود تا آنکہ در حق
 جمیع صحابان عقدا درست ندارد ایمان او کامل نباشد خدا تبارک و تعالیٰ مسافر باید کہ ل
 جنت بر تخت های مہرین مکینہ و مقابل نشسته باشند قوله تعالیٰ وَتَرٰ کُنُفًا مَکِیٰ
 صُدُّوہِمْ مِنْ خِلَافِ اِخْوَانَا عَلٰی سَمُوٍّ وَرِمْتَقَا بِلَیْنِ مفسران نوشتہ است کہ
 حضرت علی کرم اللہ وجہہ مسافر مانند کہ طلحہ و زبیر ہمراہ من بر تخت های بہشت مقابل
 نشسته باشند پس ازین جہت معلوم شود کہ فیما بین حضرات مذکورہ بہر دو جہت
 نیست زیرا کہ اگر مخالف بودی باین مرتبہ شریک خود نہ ساختی بعد از ان فرمود
 چون غزایما بین ہر دو فرقہ اہل اسلام شروع گشت طلحہ و زبیر بطرف ثانی
 مقابل حضرت علی بودند شخصی از لشکریان او سہلارک حضرت زبیر برید و پیش حضرت
 علی حاضر کرد آنحضرت فرمود صاف سوس کہ چہ بد کردی من این دشمن نمودہ است
 بعد از ان فرمود وقتی از امام محمد باقر پرسیدند کہ در حق حضرت ابابکر صدیق
 حضرت سہر رضی اللہ تعالیٰ عنہا چہ گوئید گفت من او شان را دوست می دارم و
 خلیفہ وقت میدانم گفتند این قول سبب تقیہ میگوید فرمود اگر تبقیہ گفتی سلطان
 وقت کہ کہ مخالف دین است یک گفتہ بعد از ان سخن در ذکر احمد خان بلونج
 سکند و در تھ مصر کمان افتاد فرمود اتہا ای علی و مذہب قصہ نے نظیر بود و از ملا

خواجه توسی منکر بود روزی بخدمت آنحضرت آمد بجز صحبت آن حضرت اعتقاد
 باطل از باطن او بیرون افت و به یقین خالص و ارادت صادق بحضور حضرت
 خواجه توسی عرض داشت که مرا به بیعت خود مشرف کنند حضرت صلا خواند
 ماند باز روز دوم عرض کرد خواجه صاحب بزرگواران که از آنوقت باز روز سوم بجز
 کمال عرض حال بیان کرد چون دهنستند که از عقیده فاسد باز آمد هست به بیعت خود
 مشرف گردانیدند و او را در اذکار موافق حال او ارشاد فرمودند بعد از آن در مسجد
 خواجه توسی بخدمت مولوی صاحب مکهدوی آمد و مولوی صاحب حلال و پیر گفت
 پیش ازین در مذہب شیعه بودم و با مردی هم مذہب نیر بیعت کرده بودم الحال توبه
 حضرت صاحب مذہب باطل نموده با ایشان بیعت کردم مولوی صاحب فرمود که
 مرد بهوشیار باش و او را در اشغال که از تو تعلیم یافته بگذار و با او دسوالنا مشغول
 باش این سخن در دل و گران آمد و بخدمت حضرت صاحب عرض داشت که خیر سو
 قرآن مجید و او را دیگر از بزرگی ارشاد یافته ام اگر فرمان باشد بخوانم فرمود بخوان گفت
 مولوی صاحب مکهدوی میگویند که او را در پیشگی را بگذار و بفراوان شیخ خود ثابت قدم
 باش خواجه صاحب رسو حق میگویند که نزد مشایخمان طریقت همین حکم است پس
 حسب الامر شاد او را در سابقه گذشته بولائف آنحضرت استقامت نمود و بعد
 از آن خواجه شمس العارفین فرمود در این ایام من نیز در توبه شریف تقیم بودم از
 خان مذکور احوال مذہب نفی پرسیدیم و گفتم عجب حیرانم که قوم افغان مذہب
 رنض حسنل شوند گفت قول ایشان حق است مگر صورت اینست که جد بزرگوار
 من از قوم افغان بود و با زنی از قوم بلوچ نکاح کرد و او شیعه مذہب بود و بعد
 محبت او هم مذہب شد چون او واسطه میان بنو مذہب شیعه بگذشت لهذا این بنده
 مذہب با او جدا و صراط مستقیم دانسته و بپسندیدم که بوسیله خواجه صاحب از میان حاصل شد

ف
اقوال اهل
روافض

بعد از آن فرمود فرقه روافض و غیر تقلد افعال و اقوال خود را مطابق نص و حدیث شمارند اما اقوال آنها باطل است زیرا که این هر دو فرقه منکر اجماع و مذہب اند
بعد از آن فرمود که اهل رفض سیگویند که حضرت علی کرم الله وجهه خیال غلبت در دل پوشیدگی داشتند اما بسبب اوست دشمنان ظاهر نمی کردند پس موجب گمان ایشان در شجاعت حضرت علی نقصان لازم می آید و دیگر آنکه میگویند معالیه جفا که فیما بین حضرت علی کرم الله وجهه و امیر معاویه واقع بود محض سبک طلب خلافت بود سبحان الله آن کو چشمان نمیدانند که اولیا الله که خاک بوسان ایشانند دنیا را چون مردار و سته از او پیرهن نهند و او شان با وجود آنکه مقتدای دین و پیشوای اهل حقین بودند چگونه در طلب بین مردار جنگ جدال و خون ریزی اختیار کنند بعد از آن فرمود و عجب حیرت از فرقه شیعه که در حق چنین شیر مرد بهادر لفظ امانت میگویند که خلافت حق علی کرم الله وجهه بود یاران دیگر نزد خود گرفتند و اجماع شمس الغارفین بود لعنت باد بر پدید دروغ گو یان سید بخش تبسم که در گفت که بر پدید دروغ گو یان چه لعنت میگویند فرمود و پدید دروغ گو یان هم دروغ گو باشد و سبک او عرض داشت که این قاعده بمیان حضرت فوج علی السلام و پیغمبر یافته نمی شود فرمود این مرد است الان و کالمعظم این قاعده کلیه است که اولاد مذہب الدین خود باشند بعد از آن یاز بیت بر زبان مبارک راند بیت زنا زده نیا چیت زنا کار

ف
فکر خواب
شیعه

بعد از آن فرمود و در سمع کهنون اب شیعه مذہب بود روزی شخصی بحضور او حاضر داشت که در خواب دیدم که لشکر عظیم الشان می آید از شخصی حال او شان دریا نمودم گفت این لشکر حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنه است و پس آن لشکر قلیل می گویند گفت آن لشکر کدام است گفت حضرت علی کرم الله وجهه است و پس آن شخصی با چندین نفری آید گفتیم این کدام است گفت این حضرت رسالت پنا و صلی الله

علیه وسلم است و بعد از آن شخصی حشمتیه حال و سببی را نمود و پراگنده در دست گرفته
می آید گفتیم این کدام شخص است گفت این حق سبحانه و تعالی است چون نواب
کیفیت خواب او بشنید غضبناک شده گفت اسی نادان پروردگار عالمیان را تا چه
و خبیب استی گفت این نادانی و حقارت در عتقا و ایشان است نه در عتقا و من که
در میان رسول علیه السلام و خلفای اربعه و غیره صحابه از اول و تفریط می کنید پس بوا
صاحب سار شد بعد از آن فرمود آنچه در میان حضرت علی و امیر معاویه و نزاع
و خصومت واقع بود از روی اجتناب بودند از روی عناد و اگر چه از جانب امیر معاویه
خطا بود ولیکن در کتب اصول و فقه نوشته است که فعل مجتهد اگر خطا افتد تا هم
از یک خواب خالی نباشد بعد از آن سخن در لعنت یزید افتاد و خواجه شمس العارفین
فرمود لعنت بر یزید نزو آمده و بین جهنم است امام شافعی رحمه الله میفرماید هر کس که
رسول علیه السلام را و آل و را ایدار سازد و بی تعظیمی کند ملعون است و امام غلام رحمه
الله میفرماید اگر چه افعال و اقوال یزید در شان حضرت امامین از حد بیرون افتد
مگر این همه از باب کبیره اند و مگر کب کبیره ملعون نمی گردد و دیگر آنکه اگر شخصی
کافر باشد از اهل لعنت باز نیست چه که احتمال است که شاید خاتمه او با ایمان باشد ۱۷
مر آن نیست و پنجم در ذکر علم جعفر و مذمت بنحمانی عالمان با قصص و حقه

روز و شب سعادته صحبت حاصل شد سید جلال رشوی و سید فضل شاه
یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر نجوم افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود بر عمل نجوم
عقما و نباید کرد بعد از آن مهدین معنی حکایت فرمودند که چون حضرت امیر المومنین
عمر بن خطاب بهشت شام مع کاروان وان شدند منجی گفت که در میان منازل
ایشان از مصائب واقع شوند چون چند منزل طی نمودند بهمان مصائب گرفتار
شدند چون به بخانه آمدند بنحمانی بطعن گفت اگر منجی نزد خود مقرر نمودی چرا چنین

در کتب و امیر معاویه
در کتب و امیر معاویه

مر آن نیست
در ذکر علم جعفر و مذمت بنحمانی عالمان

در ذکر علم جعفر و مذمت بنحمانی عالمان

خضر کشیدی میر المومنین عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت اگر حضرت پناه صلی الله
 علیه وسلم منجم مقرر نمودی من غیر دشتی بعد از ان این حدیث بر زبان مبارک
 اند لوک **الحکم من ملجئ کانت ملجئ بعد از ان**
 هم برین معنی حکایت فرمودند که چون شاه هند جیت فتح طوران عزیمت کرد و بجهان
 گفت از علم نجوم معلوم شود که بادشاه هند در ملک طوران خواهد مرد و شاه زاده او
 صاحب ابل شود پس در اندک مدت شاهزاده او بمرد و شاه هند ملک طوران فتح
 کرده در دار السلطنت خود آمد بعد از ان فرمود در فال بد تا دلی نیک پدید
 کرد هم برین معنی فرمود که خواب سعد الله خان رام پوری در خواب دید که با خر
 کشتی کردم و در راه افتادم چون از خواب بیدار شدم و زیران خود را فرمود که خوابی
 دیدم و خوابی را که درم و آن اینست چون زیران فرنگی افتاد و گویان مالک زمین
 شد من یقین است که فتح بنام من خواهد شد بعد از ان لشکر خود را آراست که در جنگی
 جنگ نمود و خدا تعالی حسب عطا و او بران فیروز شد و بعد از ان یعنی سخن
 و زکر علم جفر افتاد و خواجه شمس الاعارین فرمود که کیفیت نقش صد در صد نیست که
 بادشاهی بود و خاک نام و وجه تسمیه ضحاک آن بود که دندان او مادر زاد بود و در
 اندک مدت بر احکام شاهیه قادر شد و بر تخت شاهی جلوس نمود و دو بار در پشت
 ناک بر دوش او پیداشد و همیشه او را در ریخ و الم میداشتند و غذای آنها
 یک نفر و زمره مقرر بود حتی که بسیار مردمان جهت غذا است او کشتند و اکثر مردمان
 از مالک و بیرون رفتند مردی کا و نام قوم حداد و در علم جفر نهایت کمال بود چندی
 نفر همراه خود کرده در غسار بنشست شاه فریدون را گفت اگر جنگ
 ضحاک مضمیا باشی مدو بدیم الغرض فریدون تیاری جنگ نمود و چون بنیابین
 متقابل شد کا و حداد نقش مکان بر آن محفلت برزانه خود اندازند نوشت و

فاما
 بخبر

بر نشان جنگی ستاده کرد چنانکه ضحاک قوت داشت جنگ نمود مگر بران غالب
 نشد و شاهزاده برکت آن نقش فتح یافت بعد از شاهزاده آن نشان است
 به پشت بسطان سکندر رسید و همچنین از سکندر بنو شیروان رسیده
 بدست یزد و جز آمد و هر یک از این زمین گردانید تا آنکه گران قیمت شد و در وقت
 جنگ حضرت عمر رضی الله عنه آن نشان پیش ستاده جنگ شروع کردند و حضرت
 علی که مامور وجه نیز در آن جنگ آمد بودند و چون فیما بین مقابله شروع گشت
 حضرت علی نقش صد و صد را یک خانه ایزد نمود و بر نشان خود بسته مقابله کردند و
 برکت آن بران فتح یافتند و آن نشان اغارت کردند و همدین محل
 دعا گو عرض شد که جمیع سلسله چپتی نظامیه از حضرت رسالت پناه صلوات
 علیه و سلم تا اسم مبارک ایشان مع اسم ذات که الله است بحساب ابجد جمع نموده
 به نقش مخمس پور نمودم و خواجسته شمس المعارفین فرمود قاعده خبر میدانی گفتیم نوشتن
 نقس مبرعه و سلسل تا صد و صد از والد بزرگ و از تعلیم یافته ام پس آن نقش را
 مطالع کرده بعضی شخاص بنوشتن آن اجازت دادند و آن نقش مخمس اینست
 برای جمیع حاجات نوشتن متعال کند مجرب است

۲۴۶۰	۲۴۶۳	۲۴۵۶	۲۴۶۹	۲۴۷۲
۲۴۷۱	۲۴۶۹	۲۴۶۲	۲۴۷۰	۲۴۷۱
۲۴۷۷	۲۴۷۵	۲۴۶۱	۲۴۶۱	۲۴۵۹
۲۴۵۱	۲۴۷۶	۲۴۷۴	۲۴۶۷	۲۴۶۵
۲۴۶۴	۲۴۵۷	۲۴۶۰	۲۴۷۲	۲۴۶۶

بعد از آن بهرین محل دعا گو عرض شد که اکثر مردمان را حاجت جاوده و توفیق

الحلب گفتند چیزی ارشاد فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود در باب نوشتن تعویذات
 و در چیز شیطانی اکل حلال و صدق مقال چون برین هر دو صفت عامل باشد
 هر چه خواهی بنویسی بعد از آن کتاب مرقعه و کنگول عنایت فرموده اجازت دادند
 بعد از آن برین معنی حکایت فرمود که روزی حضرت خواجه گنج شکر جانب
 بهندوستان میفرستند شب در خانه مردی و بهقانی آمد آن شخص عرض داشت که ای
 من بدر دوزخ لاچارست چیسکه از ارشاد فرمایند خواجه گنج شکر این بیت نوشته و از
 بیت مرا باشد خرم را نیز باشد زن و دهقان اید یا نه زاید به مجرد آب و پنجه
 زاید زان او خلاص شد باز فرمود مردی شیر شاه نام حوالی ملتان سکونت سید
 اگر کسی حاجت مند آمدی برین عبارت نوشت و ادوی کان پهلوی او آنی
 مقصود ابر آمدی بعد از آن فرمود عالمی بخد مت آنحضرت عرض داشت که برای
 رفع حاجت چیزی فرمایند فرمود یا حاجی یا حاجی یا حاجی بخوان آن عالمی صحیح کرده یا حاجی
 یا قومه بخواند بعد از چند مدت پیش از آن بزرگ شکایت کرد که کار من بیرون نیامد
 فرمودند شما صحیح میخوانید یا غلط میخوانیم اگر همان طریق بخوانی کار تو خواهد شد چون
 باز حسب الامر آن بخواند مقصود او حاصل شد بعد از آن فرمود تاثیر در زبان است
 نه در کاغذ تعویذ فقط بسم الله کافیت بکار کاری که خواهی بنویسی بعد از آن
 لحنی سخن در ذکر علیات افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود خلفای حضرت خواجه
 مصاروی بسیار اولادها هری مثل ضرب البحر و جزایانی میخوانند و اما حضرت ما
 سبجز در دو مستغاث و دلائل انجیلات و ذلک تو آن شریف نگذاهی و اولاد هری که
 میخوانند و اکثر اوقات بر آیه میگذرانند انگاه فرمود اگر عالمی بضم آنحضرت
 آمدی برویشان بستان گفتند که این شیطان بیرون کن و تا از شامت او
 محفوظ باشیم بعد از آن فرمود عالمی سوره نیش شریف بخد مت حضرت مولانا آمد و

گفت بپرکت عمل سوره نیس دزد را میگیرم در آن ایام شخصی را مال دزدیده بود
 بنحیت آن عامل عرض داشت پس آن حساب عدو خود استعمال کرد و هیچ اثر آن ظاهر
 نشد و وقتی در قریه یکمخت شریف بان عامل ملاقی شدیم و گفتم شمره عمل خود بنا گفت از
 آن روز بپرکت خواجه توسو می هیچ اثر عمل من باقی نماند و توبه کردم بعد از آن
 فرمود وقتی خواجه توسو می ذکر حضرت شاه محمد غوث گواهی میسید و او را بلفظ تحسین یا
 فرمودی ازین تحسین تعجب مازدم که پیش ازین عالمان بهتر از منستی ابر دزد و ربا با پیشوای
 عالمان آفرین میگویند این از در دل سید هشتم روزی کتاب چاهر خمسة تصنیف شاه محمد
 غوث مطالع میسیدم که عملی جهت عذ و نوشته دیدم و طریقه زکات اونیان کرد که چنان
 جبره و فلان وقت فلان بخور باشد و علی هذا القیاس آسچنان شراک بیان کرد
 بود که منفرد و هر کس نبی و که بران عامل باشد برگاه که برای حصول این چنین امر حقیر است
 مشقت ضرورت پس بر حصول توبه بآلار باب چه قدر محنت و مشقت باید کرد
 پس من استم که شاید این سخن شاه محمد غوث پسند خاطر خواجه صاحب مد باشد بعد از آن
 حکایت شاه محمد غوث بر زبان مبارک راند که روزی سلطان وقت با وزیر خود گفت
 او شاه محمد غوث بیترسم چنان تدبیر شود که از او امین باشیم گفت مصلحت نیست که
 از او بگویم تا ازین جا برود و اگر فقیر است برود و اگر عامل باشد نزد پس از احکم دادند
 که ازینجا برود و بجز و شنیدن حکم مع و استیضا که چون نمودند چون آن واسباب متعلقات
 او را دیدند گفت همنوز از داند میشه ناک ام که شاید با من مخالف شده و ضرر رساند در آن
 حال حکم داد که با و متعابله کنید چند افواج برای جنگ بفرستند تا آنکه فیما بین متعابله
 شروع گشت و چون هر شخصی از جانب شاه محمد غوث قتل شد غی دم گفتی که فلان
 و فلان برادر زاده و فلان خواهر زاده و فلان و درویش خادم ایشان کشته شد هیچ
 شخصی حتی که غلبه افواج با دشاهی شد و در پی مستورات ایشان شدند و در گوشه و آن

حکایت شاه محمد غوث

دختر ایشان! بهر قهقری منسلک بود شخصی لشکر حمله کرده هر گوش برید و آن دختر
 را پیش شاه صاحب تخت بجز و دیدن حال و بر جبهه آنحضرت آثار غضب ظاهر شد
 چنانچه خوانده دعوت میفرمود که در جانب لشکر شاه روی آورده از زبان مبارک فرمود
 ائمتل یا مسرخیج همه لشکریان یک نفع قتل شدند بعد از آن بعوض این گناه در غار
 دوازده سال با ستغفار مشغول شدند بعد از آن فرمود بنام آن حضرت بر
 گوایری چندین جاگیر انعام کرده بود و وقتی راجه مذکور غلامی بیش قیمت بر تبر و
 انداخت شخصی از مجاوران آن غلامی بزرگ فاحشه برای ازار ساختن او داد
 چون این خبر راجه شنید خشناک شد و آن جاگیر را ضبط کرد بعد از آن فرمود
 بسبب کثرت مردمان قتل متعل حاصل میشود و اکثر آدمیان لحالب عملیات
 میباشند بهرین محل مولوی معظم دین عرض داشت که بسیار مردم از امور شرع
 اعراض نموده دیگر دایب نیا غرق شوند و این پیشینج عطار بزرگوارانند
 بیت اسی روی در کشیده و بیاز آرمه و خلقی باین مجلس گرفتار آمدیم
 و باز گفت مولوی جامی این بیت را شرح نموده است بعد از آن خواجهمولانا
 بزرگواران مبارک راند که شیخ بهاء الدین لد و شکر بلخ سکونت می داشت و قری
 روانه شده به بنیسا پور رسیدند و پیرو و جلال الدین بخدمت شیخ فرید الدین عظمی
 حاضر کردند و آنحضرت دحق او دعا کرد و اسرار نامه تصنیف خود نیز دادند چون بنجد
 رسیدند شیخ بهاء الدین نقش بند را خبر رسید ایشان را در خانه خود بردند و پاس
 مبارک بهاء الدین ولد بذاشته شویانیدند بعد از آن فرمود مولانا در دم نیز در
 شیخ عطار فرموده بیت اعقل هر عطار کا گله شد از یو لبله مار ریخت اندر آب جو
 بعد از آن دعا گو عرض داشت که عالمی قصیده غوثیه مرار شاد نمود چگونه کنه خوا
 شمس العارفین فرمود حضرت مولانا خواجہ توسی بخواندین عملیات منع فرمودی اگر

بطریق شوق تصیده بخواند باک نیست بعد از آن فرمود سالک باید که در عملیات
 اوقات خود را ضائع نکند که مانع وصول حق اند مقصود اصلی آنست که از یاد خدا
 تعالی هیچ وقتی خالی نباشد که سعادت دارین درین مندرج است چنانچه بزرگ
 فرموده بیت پس از سی سال این معنی محقق شد بخاقانی ^{بنا} که یکدم با خدا بودن ^{بنا}
 ملک سلیمانی ^{بنا} بعد از آن فرمود در وی عامل عبد الحکیم نام بخدمت خواجه توسی
 آمد و عرض داشت که اگر فرمایید چیزی از عملیات خود بنمایم فرمود هر چه دانی بگو پس
 آن عامل نقشی نوشت نه زیر زانگشت مایه خود و نه دانی الحال شخصی جانم لنگی بر دست
 نهاده حاضر شد و گفت اگر ایشان را حاجت نماند غیره باشد تیار کنم گفت بر در حاجت
 نیست هنوز بخانه نرسیده باشد که باز همان نقش زیر زانگشت نهاده فوراً حاضر شد
 گفت اگر حاجتی مناسب این بند باشد فرمایند گفت هیچ حاجت نیست پس آن شخص
 خانه رفت باز سوم با نقش مذکور زیر پایی نهاده باز حاضر شد و روی ترش کرده لنگی خود
 پیش آن بنیادخت و رفت پس عامل مذکور بخدمت آنحضرت عرض داشت که این
 تاثیر عمل من است فرمود ای عامل اگر کتاب عملیات میداری بنما عامل بسیار شنود
 شد که کتاب خود بخدمت آنحضرت نهاده و خواجه صاحب روست گرفته او را و آخر او را
 نموده پاره پاره کرده در ویشی را داده و فرمود که این اور ویا بیند از نشان او باقی نماند
 باز بسوی عامل متوجه شد فرمود ای عبد الحکیم ازین عملیات تو به کین و در عبادت
 حق بجهان و تعالی مشغول باش این ندگی چند روز را در پی و همت فاسد و
 عملیات بالظواهر مکن پس حسب الارشاد آنحضرت تو به کرد و جمعیت ایشان شرف
 شده باید حق مشغول گشت بعد از آن یعنی سخن و ذکر مذرت حقانیت و شخصی
 فرمود ^{بنا} که اگر ششیدن حقه چه حکم دارد و خواجه شمس العارفین فرمود بعضی علما
 در این باب او را است نوشته و بعضی ساج و اکثر صلحا تسبیح من متاخرین نیز ازین

فرمود

در خدمت

احتراز کرده اند بعد از آن فرمود اندرون حقه کش سیاه میگردد و این بیت
 زبان مبارک راند بیت حقه بین الیاء اندر سیاهه کوفتی نه منشی تان گنگه گواه
 باز فرمود مصلی را از حقه کشیدن بسیار احتراز باید کرد زیرا که بسبب عفو نتایج
 عبادت او زائل شود و ملائکان نیز از دین برار شوند چنانچه حضرت رسالت پناه
 صلی الله علیه و سلم اصحاب کرام را میفرمودی سیر و پیاز خورده در مسجد نیانید زیرا که
 مال الجبرئیل علیه السلام گاهی گاهی معالنه شود پس ای درویش بوی حقه از بوس
 سیر و پیاز کمتر نیست بلکه زیاده ترست بعد از آن فرمود کشیدن حقه بعض اهل
 علم به بدعت منسوب کنند و بعض به مکروه تحریمه یا مذکومان اصل همه بدیهاست زیرا که
 آنقدر که کسی حقه نوشد همان از یاد حق باز ماند و هم در دین او بوی قرار گیرد و لذت
 او را دوا و کار منقص شود بنابراین مردان تقیاسم از آن نفرت کنند و دیگر آنکه باره
 های حرام برگرد و هر دینی بسته بر دهن حقه بهنند و آب آن تر شوند چون حقه کشان
 با نهار و زمره دست مالیده یا من خود بزنند و بهمان جامه نماز بگذارند که دست
 گرد و همچنین جایی که حقه باشد اکثر مردمان چها ل جمع شوند و بسیار اقوال غیر مشهور
 میگویند بعد از آن فرمود مولوی غلام رسول گردی جایی که حقه دیدند
 بسیار بار آزا سلام داندی و گفتم ای خبیث برای خدا من در ر شود روزی
 با و نشان ملاقی شدم و گفتم باعث چیست که از و بسیار پرهیز کنی گفتند امام هم
 گناه دانست هر جایی که حقه باشد حتمال است که پوست هم باشد و چون هر دو جمع
 شوند احتمال بیخ و دهن هم باشد و چون هر سه جمع آیند گمان شراب کباب هم
 باشد علی بن القیاس در گرداب گناهان گرفتار کند و دل حقه کش سیاه گردد
 و سیاهی گناهان بر دل غلبه کند و نور ایمان از او بر طرف شود و چنانچه بزرگی فرمود
 بیت بر گناه از نگیست بر مرآت دل دل شود زین زنگها غار و خبیر

بیت
 اگر باور نداری که گواه است

بعد از آن فرمود مردی عالم در شهر صنیوٹ رکبت بیداشت و آن هم تمسک شید
و با کتر اہل علم و باب حقہ بحث میکردی و غالب آدمی اتفاقاً در موضع شیخ جلیل
آمدہ بکان کشیج محمد نوحہ افامت نمود آن مردی صاحب کرامت بود و حقہ
کشی را مکروہ میداشت آن عالم غلام خود را گفت حقہ تازه کردہ بیا حسب الحکم تیار کردہ
پیش قاضی نہاد و چون ہم در کشید آواز نیاد گفت این باز درست کن باز بخوبی از
اندرون فی صفا کردہ بیا ورتما ہم آواز او بہرون نیاد گفت برہی بحث حلالیت
حقہ آمدہ بودم اما چیکم کہ ایشان بکرامت آواز او بند کرد و اگر از راہ علم سخن گفتی سزاست
کردمی چون خانچہ لعام پیش قاضی صاحبنا دہد برای دست نشویدن آب لبلبیدند
آنحضرت فرمود ہین آب حقہ کافیست قاضی صاحب ازین امر شرمسار شدند و
توبہ کردند و گفتند کہ خداوند باز کرد حقہ نخواہم رفت بعد از آن فرمود کہ دشمن
چھنگت دواچی آن ہمہ مردمان چہ سیال و چہ سید شیعہ مذہب ہستند و قاضی آنہا
سید اہل سنت جماعت بود عجب کار خانہ الکھیست کہ قاضی مذہب دیگر و رعیت
مذہب دیگر بعد از آن این چند ابیات بر زبان مبارک اندزد ابیات

مردی سائین مرشد کولون طالب کہند ہنگ	دہون پوٹرنی دندا دوی ہکے مرید ہنگ
چو پڑچوٹ تاکو کھڑا مجلس نال ہنگ	ڈوگی کجھری لولی کشتی زرق فاش دی ہنگ
صاف تراشی تو سر وٹھری اگدا داغ فنگ	بندھاواگی ہنہ گلاب ہک لوی دی ہنگ
مرا نشاتی چکی کھر اکھٹین بے رنگ	نا پیون تانگٹن ناہین جان پیون تانگ

باقی ابیات بسبب حوالہ کتاب گذشتہ شد مرآت سے اہم در ذکر
مذمت صحبت غیار و ملازمت و شامت اعمال و مذہب آن
شب یکشنبہ سعادت صحبت حاصل شد مولوی سلیمان محمود داندوی رسید
اٹیلوی و صاحب اوہ شجاع الدین صاحب احمد دین ویش دیاران دیگر نیز حاضر بودند

۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

سخن در باب مخالفان شریعت افتاد شخصی عرض داشت که مردی سهند هندو مرا
گفت اگر در حلقه مانیشینی عرفان خدایتعالی بر تو کمشوف گردد و الحال هر چه فرمایند
سجاء آرم خواجہ شمس العارفین فرمود نره این چنین شخصی هرگز نبا بد رفت بلکه مسلمانا
اگر در نوشیدن پنج و پوست و غیر مشروبات مشغول بنیداز آنها نیز احترام آید
کرد بعد از آن شخصی عرض داشت مردی که بمحصل اہل دنیا بنشیند بزم و دانش دنیا
شمرده شود و دیگر نواند تیر میاید خواجہ شمس العارفین در جوابش فرمود خواجہ تو سوسی
میگردد مودی شخصی که بمحصل اہل دنیا می نشیند از یاد حق تعالی غافل میاشد و در روز
قیامت نیز مہر او وحشر کنند چنانچہ در حدیث آمده یحشر المرء علی دین خلیلہ
بعد از آن سخن در سبب مخالف مذہب فاضل و سمات بانو حاضر بود عرض داشت
که سید حیدرہ جلال پوری نسبت پیغمبر و بخلان لطف میخوانند و حالانکہ آن مردی
لائق نسبت نیست خواجہ شمس العارفین فرمود اگر مناسبت چرا نسبت کنند باید کہ انو
پرہیز کنند کہ پیوندی با مخالفان دین یاں میدارند بعد از آن این مقولہ بزرگان
مبارک را ند مقولہ جمعی ان تھے ماسی کہند ایری تے جاسی بعد از آن
فرمود ملازمت مردان غیر اسلام نقصان دین میدارد و بکہ از ملازمت اہل اسلام
نیز پرہیز باید کرد زیرا کہ این ہم من وجہ نقصان دارد کہ اختلا خود و قبضہ دیگر باشد
بہل زمین باعث و المعامت حق تعالی ثابت قدم نہ تواند شد بعد از آن
برین معنی حکایت فرمود حکم ڈیڑا سہیل خان عادل اہل انصاف بود علے غلام قاذ
نام را پر ملک خود حاکم کرد و فرمود کہ جمیع حکام حکومت مطابق شریعت باید کرد و
خراج زمین حسب بیت باید گرفت چون کہ علے تندہ و سخت مزاج بود بر عیت
آمین خلم نہا چون امیر مذکور ازین امر واقف شد از اسعزل کردہ شخصی دیگر نیکو و صبا
دین مقرر نمود چون آن شخصی نیک فرجام را وقت مرگ نزدیک رسید گفت نام من

بنا
دیگر ملازمت

ف
حکایت
ڈیڑا سہیل خان

دفتر ملازمت او قطع کنید از نگاه فرمود با وجو و حاکم عادل و اهل اسلام از ملازمت او
 توبه کرد و نام خود را از دفتر آن موقوفه گزید بعد از آن فرمود اکثر مردمان شیعه
 نوکری برای حفظ نفس نه گذاشتند و گویند اگر نوکری نمکنیم از کجا خویشیم و برحق تعالی
 که رزاق جمیع مخلوقات مست توکل و اعتماد منم دارند بعد از آن فرمود مردی
 سرشته دار بزیارت حرمین شریفین مشرف گشت و چون مراجعت کرد باز بسلامت
 سابق بحال شد روزی بملاقاتی شد گفتیم عجب رست که بزیارت حرمین شریفین
 فائز شده باز نوکری کفار میکنی گفت اگر کنم چه خرم گفتم مردان دیگر از کجا میخوانند
 بعد از آن حکایت نواب ظفر خان ملتان بزرگ مبارک ماند که چون بنیامین سر
 کھڑک سنگه و نواب صاحب معرکه در ملتان فدا و اکثر مردان جانبداران کشته شدند صرف
 چهل تن غازی همراه نواب صاحب ملتان ماندند بعضی امیران بحضور نواب صاحب در سوخت
 نمود که سر در کھڑک سنگه بر دروازه های شمع استاده است اگر ایشان استقبال
 کنند تا مایان در من باشم نواب صاحب پیش خود در دهن گرفته فرمود خوس بر ناقص
 فخم ایشان که باین نشین رخسارک سرور عالم صلی الله علیه و سلم جار و کشی کرده
 ام اگر پیش کاغذ فرجام سنگون کنم بر ذقیامت بحضور حضرت صلی الله علیه و سلم چه جواب
 گویم بعد از آن فرمود آن حافظ قرآن و حاجی الحرمین شریفین بود و در دل اراده
 شهادت نیز میداشت آن هم حاصل شد بعد از آن قاضی فیض احمد جیاهی
 عرض داشت که این نیت من اکثر حبلازمت میدارد بارها منع کردم اما باز نمی آید خواه
 شمس العارفین فرمود و مسلمانز باید که از ملازمت پرہیز نماید و اگر حاجت باشد ملازمت
 اهل اسلام کند بعد از آن بند عرض داشت که نصیحتی فرمایند تا بکار آید فرمود لک باید که صحبت
 صاحبین حاصل نماید و از صحبت چه بسا پند و چو که صحبت نیک است انیک کند و صحبت بدتر از بد است
 چنانچه مولانا روم فرموده بیت صحبت صالح تا صالح کند صحبت طالح تر طالح کند

حکایت نواب ظفر خان

صفت عاشق ترا عاشق کند و صحبت فاسق ترا فاسق کند همچنین در حدیث آمده
 ست الکُصْبَةُ تَوَاتَرُهَا كَالْغُرْبَةِ صَاحِبُهَا كَالْمَيِّتِ وَفِي الْمَوْتِ كَالْغُرْبَةِ
 مثل حیا، العلوم و کیما سعادت و مشو می معنوی مشغول باشد و نه تنهائی
 اختیار کند و از صحبت جاہل نهایت احتراز کند که زهر قاتل است چنانچه مولانا فرمود
عبیت دوستی جاہل شیرین سخن که شنوگان بہت چون سم کھن بعد از آن
 لعلی سخن و زکر شامت گناہ فدا و خواجه شمس العارفین فرمود و بال عیب گناہ گاران بر
 نیکو کاران ہم واقع شود ہمیرین یعنی حکایت فرمودند کہ بادشاہی بود و زوجه او برہی
 حج بیت اللہ اجازت خواست بادشاہ بخدمت شیخ نجم الدین کبریٰ عرض داشت کہ اہلبیت
 را دو حج میدارد اگر در ولایتی معتبر خود را ہمراہ آن روانہ کنند بہتر است پس شیخ مرید
 صادق الاعتقاد را ہمراہ آن روانہ کرد چون شاہزادی بسوی دنگاہ کرد و صحبت او
 در دل شاہزادی اثر کرد و وی چہشتیار گردید چون این خبر بہ بادشاہی رسید و دلش
 متزلزل گردید از آن شاہ موصوف یک شمشیر طشت از دنیا نیریز نمودہ پیش شیخ نجم الدین
 نہاد و گفت کہ از کرم خود خون آن در ولایت معاف نمایند و اگر نہ این طشت دنیا نیریز
 خون را قبول کنند و باین شمشیر سر نیازمند بعوض قصاص آن گرفتہ آنحضرت فرمود کہ
 بعوض خون آن در ولایت چہ کس از مردان کامل شہید خواهند شد بعد از آن بادشاہ
 ہلاکو از ترکستان سح لشکر بسیار رسید و چند مردمان از دوستان شیخ او چند بادشاہ
 از دست او قتل رسیدند بعد از آن ہلاکو در شہر نیشاپور رسید و شیخ فزید الدین غلام
 را گفت اگر امن خواہی از شہر بیرون شو شیخ گفت این مردی نیست کہ دوستگان
 خود را بگذارد و جان خود را بہ سلامت ببرم پس جنگ شروع گشت و شیخ عطار در آن
 شہر شہید شد بعد از آن بسوی ہندوستان روان گشت و مردی کامل در جاک
 سکونت میداشت چون آن مرد بادشاہ با سماع یافت زمین را گفت اگر مرا جای دہی

ناراض است

از قتل آن در امن با بنتم بین بگفت و آن مرد در آن نشست چون لشکر آمدن و بخار رسیدند مرد دل آن مرد خیال آمد که آیا به بینیم که از اهل وطن کدام کس متولی این لشکر است چون آن بزرگ روی او بیرون کرده دید که خواجه خضر علی السلام علم بردارش کرد پیش لشکر می پدید عرض داشت که سالار لشکر ایشانند خواجه خضر فرمود ایشانند که از تقدیر الهی که خجسته از زمین پناه جویند چون این سخن بشنید از زمین بیرون آمد و لشکر این اورا شهید کرد و بعد از آن فرمود سلطان و مملوک و شاه پلاکوست پیش از گرفتن شهر متنبول مذنب فضل شدت چون باران شهر در کسند تسبیح یافته عبادت نماز آنها را سبج جامع شد حکام اسلام جاری کردند و باقی قتل شاه پلاکوست در کتب توارخ مسطور است بعد از آن سخن در تنگی باریدن باران فرمود مولوی معظم دین صاحب عرض داشت که دعا خیر فرمایند تا خدا تعالی باران رحمت غایت فرماید فرمود شب روز سبج حق تعالی و تحسین سلطنت با سبب شوی گمان جیمع غلظت تنگی گرفتار اند انگار این بیت به زبان مبارک انداخته بعد از آن مولوی معظم دین صاحب فرمود محمد بخش که یک از اقربا است خود پیرک مولوی بی طلبه وی را قطع فرمود بهرید این بیت بزرگان مبارک راند بهریت تو فکر خود آن لقمه چون میخورد به چوبند که در ویش خون میخورد به بعد از آن فرمود تنگی و شکر اجهان سوجبا اعمال بندگان است که چون وقت فراخی طعام احتیجی ولی قدرت دارند سبب آن قحط و بلا نازل شود و چون باید حق تنگ مشغول شد و تضرع و تضرع کنست خدا تعالی دعا آنها قبول فرماید و فراخی کند بعد از آن بهرین معنی فرمود و خاصه بعض با قدرگان نیست که چون فراخ دست شوند و بسیار اخذ حقارت در باب غله می گویند چنانچه شخصی با فنده از کسی بابت اجرت غله گندم آورد چون آن غله را بدید یک از جو در دست گرفته گفت و زد گرفتیم ام شوهر او گفت این را سزا باید کرد تبار رسیمان بسته او میخندد و مشهور کردند که فرود را سفر داد

ایم چون این خبر بجا که کھڑک سنگه سید از الملبیده گفت با وجود حکومت من روزی
بچه قانون منرا داده آخرالام لا جواب شدند و چند سبلغات از آنها بابت جرمانه گرفته را کرد

مکرمه دیکم در ذکر مذمت دنیا و اهل آن

روز شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی نور احمد چینی و مولوی نور احمد مینوی
یاران گیر نیز حاضر بودند سخن در مذمت دنیا افتاد شخصی هند و مستعد بخدمت خواجہ شمس العارفین
سوال کرد حضرت صاحب خیر می علما نزد بعد از آن در زبان سارک را بد که شخصی زبور نام
بخدمت خواجہ توسوی عرض داشت که مبلغ صدر و پیر اسرار جامی چاه عنایت فرماید
خواجہ حسب مبلغ صدر و پیر را عطا کرد و بعد از آن وقت قاضی آنحضرت عرض داشت که نه را که
غلامان صوفیان مفلس و متقیان عاجز بحضور ایشان حاضر اند اگر ایشان از این سبلات
عطا فرمودی چه بهتر بودی فرمود این مال دنیا اگر تر و من عزیز بودی عزیزان را دادی
بعد از آن بر نیمنی حکایت فرمود روزی شیخ شبلی علیه الرحمت چهار هزار دنیا را
دریا انداخت شخصی گفت اگر این دنیا نیز کسی محتاج را دادی بهتر بودی آنحضرت فرمود
سر آن مؤمن نیم که خدمت خود و دیگران را بدیم بعد از آن سخن در عقارت اهل دنیا
افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود حضرت خواجہ توسوی فرمودی که دنیا بسغوض خدا
و انبیا علیهم السلام و اولیا کرام است و فرمود یک مولانا رومی در اشعار گفته است استیلا
اهل دنیا چون سگ دیوانه اند و در شورش ایشان که بسنگ اندازند این دنیا چه کهن چهره
لعنت الله علیهم جمعین به چسبیت دنیا سر بر سر نشین و درین آن کلخن چون خورشید
و هم خواجہ توسوی فرمودی اگر خدا تعالی ما را قوت علم بیشتر دادی در حق اهل دنیا
زیاده تر ازین گفتمی بهر نیمجمل دعا گو عرض داشت که اهل دنیا کدام کس از فرمودان
کسانند که محبت دنیا در دل آنها غالب باشد و همه اوقات خود را در پی جمع کردن آن
صرف کند چنانچه مولانا روم میفرماید بهیبت چیست دنیا از خدا غافل شد

مکرمه دیکم در ذکر مذمت دنیا و اهل آن

ناله

ناله

فی قماش و نقاره و غیره و چون آمدند بیابان میفرمود قوله تعالی یا ایها الذین امنوا
 لانکم کرم اموالکم و اولادکم عن ذکری الله بعد از آن فرمود و متی
 حضرت گنج شکر خواجہ نظام الدین را فرمود هشتاد و یک روز در باب مرتقی دنیا بجناب
 الارباب بایست کرده ام خواه نظام الدین این امر متفکر شده عرض داشت که ازین دنیا
 مرور مردان خدا پناه نموده اند و من از شر و بچه طور رهایی یابم فرمود دنیا با تو
 هیچ سخا اید کرد اما از این بند خود را محکم داری گفت خبر فرمان ایشان بر حوران هشتی هم
 خواهم کشاد بعد از آن فرمود دنیا فی نفس الامر زیون نیست بلکه حکم حدیث مزعوم
 آخریت اما تصرفات او غافلانه اند اگر آنرا موافق خواهش نفسانی صرف کند مار
 گردد و اگر موافق فرمان خدا و رسول او خرج کند سعادت دارین یابد بعد از آن فرمود
 بعد از دعا گنج شکر ترقی امول چنان شد که حساب بیرون رفت و آن مال موقوفات
 در مسیح صلیح و فضلا صرف شدی و مقیمان حضور آنحضرت تخمینا چهار هزار علما نامدار
 و پانصد قوال و دیگر مقیمان ایشان نیز فزون تر بودند بعد از آن فرمود حضرت امیر خسرو
 در علم الدین را بعد از میر سید جانشین در ایشان آستان ارباب نمودی و گفتی در دینش که
 لائق اجازت باشد نزد من بیارید و حسب افران چه تجربه میکرد و بهر درویشی که در قیاس بود
 لائق و بستندی نام او نوشته بود به حضور آنحضرت حاضر کردند و حضرت بعضی را مسلم دانستند
 و بعضی را گند نهشته درویشی دیگر بجای او قبول فرمودی تا آنکه تمام عمر برین بنحو گذشت
 بعد از آن سخن در ذکر فرید الدین عطار افتاد و خواجہ شمس الدین فرمود شیخ فرید الدین
 عطار در ابتدای عمر دهکان عطار میگردید و روزی مردی خرده پوش آمد و گفت برادر
 خرده عطر در کارست شیخ فرید الدین بجنید و گفت عطر برای لباس پاکت صاف باشد
 نه برای خرده که خرده پوش گفت با وجود چندین علائق و حرص دنیا مردن تو چگونه باشد
 فرمود که گندم مردن تو حاصل بیناید آن بزرگ گفت که مردن مرغ و حیوان

در شیخ فرید الدین عطار

و بسیار گفتگو فیما بین جسارت اینگز کردند آخر آن بزرگ خرقه بر خا کشید پیش کن
 آنحضرت غلغله چمن شیخ عطار خرقه بر داشت دید که جان بحق تسلیم کرد فی الحال در
 دل شیخ حسرت آمد و شیشه های عطر در آب جوازندخته بحق شوی شدند بعد از آن این
 بیت بزرگان مبارک را بدین بیت عقل بر عطار کا که شد از دود طبله در اریخت اندر آب ج
 بعد از آن سخن در ذکر سلطان ابراهیم افتاد و خواهرش العافین فرمود روزی حضرت
 ابراهیم بر تخت نشست بودند از بالای سقف آواز آمد سلطان ابراهیم بالا میقف
 رفت شخصی را بدید گفت تو کیستی و اینجا چه کار داری گفت شکسته گم شده است در جست
 میکنم گفت تعجب است که بر بام شاهی نشسته می طلبی گفت این هم محال است که با وجود تو
 سلطنت مرتبه فقر حاصل کنی بعد از آن روزی شخصی از جلال الغیب بحضورش
 ابراهیم آمد و محفل سلطانی آراسته بود بی تحاشا با دود و پاسبانان و قیامان آستان گذر
 نمود و پیش تخت سلطانی ایستاد و گفت ای سلطان را بر تخت خود جای بده تا بنشینم
 گفت در پست سلطانی بر آنجا همه سباب مهیا اند گفت تخت کدام کس است شا گفت
 ملکی است و تو که من است با گفت قبل ازین در ملکیت کدام کس بود شا گفت در ملک
 من بهین طو را چند کز تیر پرشش نموده گفت این هم مثل سر است چنانکه مهران
 سر است شب گذشته کوچ کنند و باز دیگران بیایند و این هم هر کس دوست خود گذار
 به گیری میگردند چنانچه شیخ سعدی فرمود و بیت هر که آمد عمارت نو ساخت
 رفت نه را بدگیری پر دخت و پس آن مرد غایب شد و سخنان او در دل ابراهیم
 تا شکر کرد فی الحال تخت شاهی گذاشته بر کناره دیوار گوشه ورزیدند بعد از آن خوا
 شمس العافین فرمود و رفتی که بسوی بیت آمدند شریف روان شدند و در هر قدم دو گ
 نفل میکردند تا آنکه بدست چهارده سال پرست آمد رسیدند و چون از مناسک حج
 فارغ شده در کوفه بنجد دست امام عظم رحمة الله علیه نهادند صاحب پرسید که از علوم ظاهر

در ملکات ابراهیم

چیزی میدانی گفت هیچ ندانم مگر یک حدیث که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
 فرمود **وَحُبُّ الدُّنْيَا دَأْسُ كُلِّ خَلِيفَةٍ وَتَوَكُّلُ الدُّنْيَا دَأْسُ كُلِّ عِبَادَةٍ**
 امام صاحب بود همین حدیث کافیت و چند مدت بعد از آن حضرت امام صاحب سکونت کرده
 علم ضروریات خواندند بعد از آن **خواجہ شمس العارفین** فرمود که شاگردان امام صاحب
 بسیار بودند مگر دو شاگرد در علم باطنی حضرت ابراهیم ادهم و داؤد طائفی کامل بودند و
 دو در علم ظاهر که **امام محمد و امام ابو یوسف** را بعد از آن فرمود و وقتی خلیفه منصور
 حضرت امام صاحب را طلبیده گفت منصب قضا را حجتیار کن امام صاحب گفت
 ای میر من مرد عجمی ام نه عربی و سادات عرب نیز بقضا من ارضی نخواهند شد
 خلیفه گفت قضا به نسب تعلق ندارد این علم باید باز امام صاحب گفت من آن کار را
 نشایم و درین که گفتیم که نشایم اگر راست گویم خود نشایم و اگر دروغ میگویم دروغ گوئم
 مسلمانان را نشاید و تو خلیفه خدای را و امدار که دروغ گوید یا خلیفه خود کنی این بگفت و
 نجات یافت پس بعد وفات امام صاحب سف علیہ الرحمۃ قضا را اختیار کردند
 که فیما بین صاحبین در کدام مسئله متکلف واقع شد و بعد از آن حضرت داؤد طائفی
 رفت و اختلاف خود را بیان کردند ای اگر قول ابو یوسف راست بودی فرمود یک
 این مسئله صحیح است و اگر قول امام محمد صحیح شد فرمودندی که قول محمد صحیح است یعنی
 بسبب که هیت قضا نام ابو یوسف بر زبان نیاوردندی بعد از آن فرمود طریق
 حضرت ابراهیم آن بود که در بادیه رفته بنیرم کشتی میکردی و در بازار مکة معظمه فروخته
 و نصف قیمت آن را تصرف خود آوردی و نصف دیگر درویشان را دادندی
 روزی در تنابری طعام و شکر شد و درویشان نهایت مضطرب شدند چون طعام
 بتبار شدند همه ایشان را دادند و بعد از آن فرمود **خواجہ حمید الدین** گوید
 من بعد از آن که در تنابری کمال بودند چنانچه در خانه آنحضرت بجز یکدیگر و اجامه دیگر

ذکر امام عظیم

ذکر خواجہ حمید الدین

نبود چون وقت نماز شد می تاب سجد میفتند سی و اهل خانه ایشان در غله و انبشتند
 و ایشان آن چادر بر بدن چسبیده میفتند و بعد از جماعت انتظار دعا هم نکردند چون
 آنحضرت از نماز فارغ شده بخانه آمدی باز اهل خانه ایشان بجهان چادر نماز دادند و می
 حضرت صاحب آن غله و انبشتند سی روز سلطان شمس الدین غور علی آن
 حضرت از مردمان پرسید که این بزرگی متاع دنیا و جامه پوشیدن و طعام خوردن منی
 دارند چگونه کنند مردمان کیفیت حال بیان کردند سلطان عرض داشت اگر مرضی مبارک
 ایشان باشد چیزی روزی نه از بیت المال مقرر نمایم و اگر از بیت المال قبول نکند
 از دوکان بقال موافق حاجت خود گرفتند و صاحب بخانه آمده از اهل بیت خود صحبت
 پرسیدند زوجه ایشان گفت در خانه به منیم اگر چیزی به موجود نباشد آنچه مرخص
 مبارک ایشان باشد بکنند چون سخن کرد و قدری ریمان یافت و گفت این را فرو
 میخوریم بعد از آن هر چه باشد باز زوجه ایشان گفت اگر روزی نه سلطان
 بختیار خواهد کرد نام ایشان از دفتر تنوکیلین میخوانند پس این سخن در دل آنحضرت رسید
 و انعام سلطان قبول فرمود و بدین گامان حق خپین نهاد که با وجود همگان ترک کردند
 بعد از آن سخن در ذکر دیانت سلطان شمس الدین افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود
 خواجه قطب المصطفی را وشی کاکلی رحمه الله علیه بوقت نزاع وصیت کرده بود و مرغسل آن
 کس نه که سنت عسوفت نکرده باشد چون این خبر سلطان رسید گفت الحمد لله که خدا
 تعالی این مسکین را باین سعادت مشرف ساخت که گاهی سنت عسوفت نکرده و بعد
 از آن سخن در ذکر شیخ شهاب الدین افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود چون شیخ شهاب
 آنولد شدند والد بزرگوار ایشان بخدمت حضرت محبوب بجانانی شیخ عبدالقادر جیلانی
 آورد و حضرت غوث الاعظم بر آن خود بنشاند و بروی نظر شفقت کرده فرمود اکت
 انجو المشهورین فلعراق حسب انفران آن حضرت بدرجه کمال رسیدند و در روز

فتوحات پشنج شهاب الدین چنان مفتوح شد که هشتاد هزار مضر را از صبح تا شام
 جمع شد و همین قدر تصرف کردی تا وقت مغرب بیچ و درم باقی نماندی بعد
 از آن فرمود اکثر اهل دنیا تا نصف عمر خود در حصول دنیا بسیار کوشش کنند و چون
 آخر عمر از آن بایوس بمانند باز اولاد خود را بآن مشغول امر کنند یعنی هر صورت مقصود
 آنها ما سوی الله باشد و مردان طلاز هر دو جهان و گردانیده باید حق تعالی مشغول
 باشند و محبت زان فرزند از دل خود دور کنند و در غایت نابودن اولاد و یکسان شوند
 اگر باشد آنرا نیز باید مستقیم امر کنند بعد از آن فرمود طالب دنیا را باید که در ترک
 دنیا بسیار کوشش کند زیرا که اصل همه بدیهاست رباعی اسی طالب دنیا تو هست
 مغروری و وی لعل غلبه تو یکی مزدوری به وی آنکه در میل هر دو عالم دوری به تو
 طالب یک عین النوری بعد از آن سخن در ذکر شیخ بهاء الدین طائفی افتاد و فرمود
 شمس العار الدین بزرگان بایک راند که روزی خواجه حمید الدین ناگوری بخدمت خواجه
 بهاء الدین عرضیه نوشت که سبب چیست که بعضی اهل سلوک با وجود مال دنیا صاحب
 تصرف شوند خواجه بهاء الدین جواب آن ننوشت بعد از چند وقت خواجه حمید الدین گفت
 جواب سول من بویله الهام انما اگر دید که امی حمید الدین به و تفقوی چیزی دیگر است
 عشق چیزی دیگر یعنی نظر عاشق بجز دیدار و دست نمی افتد همه جان و نور ظهور او بینید
 اگر چه مال دنیا نذر آنحضرت بیشتر بود اما محبت او در دل ایشان هیچ نبود بعد از آن
 فرمود خواجه بهاء الدین این هفت پسر و یک دختر بود چون وقت نزاع آنحضرت نزدیک
 رسید پسران خود را وصیت نمود که تقسیم ترک و وجه شریعت و حصه برای مادر و یک
 حصه برای بنت مقدر است مگر شما را وصیت کنم که حصه همشیره خود را بر حصه خود نخواهید
 داد پس بعد از وفات آنحضرت مال فون غیره همیشه حصه را بر تقسیم کردند هشتاد و هشتاد
 هزار مهر هر یکت حاصل شد خواجه حمید الدین که پسر گلان بودند همان مراد خدا

در بیان الدین طائفی

ایشان کردند و دیگر صاحب ادگان در قبضه خود نگاه داشت و چون این خبر پادشاه
وقت رسید جمیع آن مال ازان صاحبان غصب کرده زیر تصرف خود آوردند
بعد ازان فرمود چون خواجه توسی این قصه را شنید بر زبان مبارک ماند که پس
غصبیدن مال برخی آن حضرت گردید که ایشان را بنور باطن معلوم بود که این مال دنیا
چون هست و منتر آن نزد آنها نیست پس نزد آنها نباید بعد ازان هم
درین محل سیدان و بخش غزل شیخ بها والدین بر خواند **عزل**

بجای

عجب تشکرگاه سگان سگان ما جمله بشر کو اکب افدک انجمن عرش کز سے زیر زمین قدم نهادن ما خود خودی شدیم خودی در دنیا بختی تو ان بهای و سخاے امی فریاد	دنیا چراگاه گیسو خزان ما جبریل با ملائک از چاکران ما اسلام و کفر و دم این استهان ما بیزار بدخس که بے ما خدا می داند مکان رحمت و شایان ما
---	--

بعد ازان فرمودند شاه رکن عالم سپهر دوم صدرالدین در مراتب فقر نهایت
کمال بودند چون از دار دنیا رحلت فرمود بسوی پایی مبارک خواجه بها والدین
دفن کردند روزی خواجه بها والدین مرید را بنجاب فرمود که شاه رکن عالم را از طرف
پایی من بیرون کنی یا مرا بمکان دیگر دفن کنی زیرا آنچه ترک اولیست روز دیگر شاه
رکن عالم شخصی را در خواب فرمود که قصد بیرون کردن من هرگز نکنند خود بخود از اینجا
نقل خواهم کرد شاه رکن عالم ازان جافعل کرده در روضه شاه تغلق که پاسبانی خود تیار کرد
بود قرار نمودند رجعت تصدیق این امر دست خود را بمیان اه زیر زمین بیرون کردند
که بعضی مردمان آنرا معاینه کردند تا هنوز زیارت گاه آدمیان است بعد ازان
لحمی سخن در مذمت کیمیا افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود روی از زبان مبارک
خواجه توسی شنیدم که کیمیا ساختن نزد اهل تصوف جائز نیست بلکه خود را فاسد

در شاه رکن عالم

در شاه رکن عالم

بعد از صد سال با صل خود دعوت کند یعنی از آن چیزی مانند مس غیره که ساخته شود
به آن دعوت کند مس چنین مکروه و ریب مخصوص حرام است اگر کسی خواهی خدای را یاد کن که
همه کمیا در قبضه تصرف است بعد از آن این بهشت زبان مبارک را بدست
پرستنده گزیده بندگی بکن چون توئی را سرنگی به درین عالم آباد گرد و گنج
در آن عالم آزاد گرد و زرنج بعد از آن فرمود صوفی را باید که باطن خود را
موافق فرموده خدا و رسول دارد بعد از آن فرمود اکثر مردمان درین زمان بر
و فریب کمر بسته اند که با هر آنها بصورت مومنان مینمایند و در باطن کافرا باشند بعد
از آن فرمود وقتی بهشت توسعه شریف میفرمتم در موضع کپور والی شخصی را دیدم که
کتابت میکرد پرسیدم که چرا کتابت میکنی گفت پیش ازین بر دهنده حضرت سلطان
باهو بر حاجت خود شده بودم چون از آن مکان و آنه شدم هر حریف که نزد خود
بودم و در دیده پس خستم که چیزی از اجرت بهم آورده یا رچات و یا پوشش تیار کنم گفتم
گاهی بزبانت حضرت سلطان با هو شرف شده گفت آری روزی بزبانت آنحضرت
مشرف شدم و فرمودند ای درویش بوقت صبح شخصی منهد پیش تو آید پس آنرا تعلیم علم
تا قوت روزی تو مقرر شود چون صبح بدید شخصی مسلمان نقش آمد درین امر حیران شدم
و تعجب کردم گفتم عجیب زیرا که نظر اولی الامر بر باطن مردم میگردد و نه ظاهر آن شخص حقیقت
تو بودی **دوم در ذکر تکیه تصفیة خواطر اربعه حقیقت مرگ و نهانی و جزا**
روشنیه سعادت قدم بوسی حاصل شد نیاز در ویش در کیم بخش تو مسلم و یاران دیگر نیز
حاضر بودند سخن در ذکر تکیه نفس افتاد و خواهش شمس العارفین فرمود تکیه نفس نیست که از اوصاف
مذمومه باشد حبیه و حبش و تحلل و حسد و حرص طعام و دیا و کبر و عجب و غصه
و حرص کلام در لاپاک کند و تصفیة دل نیست که از اوصاف حمیده اند صبر و توبه و شکر و زهد و تقوی
و رجا و حب الی و خلق و اخلاص و رضا بالقضای را منور سازد بعد از آن این بیت

زبان مبارک اند بیت دل کتبا پاک طبع پاک باک نه مله تری من ته تیان کعبه بود
 کر پاک دزه یک دله هرگز تخته نه استیا سولی رخ چشمان سکنی سله سپان
 مال گهر بر پافضل ز یکس که گه گلد بعد از ان فرمود ساکت اباید که در ز کف نفس
 سعی بیخ نماید و خود را از هر کس بکتر داند و حب سوسی الله از دل بپیرن ساخته در عت
 و عبادت حق سبحانه و تعالی مشغول باشد تا از لوث هستی موهوم مصفا گردد و در جمل
 حقیقی و انوار سبحانی در وی جلوه نماید بعد ازین سال حافظ امیر عرض شست که سید
 جلال قزوینی التماس میدارد که این بنده را یکی از سگان خود داشته گاهی گاهی یاد فرمود
 باشند چونکه فعال و اقوال او نزد حضرت صاحب موافق نبودند و بر او این فرمود ساکت
 باید که خود را بسک تشبیه ندید بلکه در ان سعی کند که انسانیت حاصل شود بعد از ان
 سخن در ذکر خیالات فاسده است و خواجه شمس العارفین فرمود و خوش نفس را بر قسم
 اگر آرزو و لذت خوردن نرم پوشیدن حسین بین و جماع کردن با آنها آید این همه
 آرزوهای نفس است و چون آرزو و کبر و خود پرستی و حسد و بعضی دشل آن پیدا شود
 این همه آرزو و شیطانیست و چون رغبت عبادت و ریاضت و در قی اعمال حسنه
 مانند این آرزوهای شود این خطر و ملکیت پس ساکت اباید که از خواهش نفسانی
 شیطانی پنهان نموده باوصاف حمیده صوف شود بعد از ان حاضرین مجلس عرض
 داشت که آنکه ستمد زهی طالع باست که بخدمت ایشان شرف شده باوصاف حمیده
 و از کار اهل مشغول شدیم خواجه شمس العارفین فرمود این همه باوصاف که بر خود و بنده بعض
 عطای بخشش خواجه توست و نیست درین هیچ نیست بجان الله که با وجود چنین کمالات
 کس نفسی بیکر دند و فرمودند هر که راه یافت از کسر نفسی یافت چنانچه شیخ عطار میفرماید
 بعد از ان مولوی فخر الدین لاهوری عرض داشت که بابت خیالات فاسده در کار
 و از کار حضور ولذت نمی آید خواجه شمس العارفین فرمود ساکت اباید که درود و قبول و دعا

در خیالات فاسده

در خدمت که او میفرمود
 که خود را دیدم و فرمود

نبیند بشد اگر چه کار سلوک بخیزد به توقف است اما باید هر وجهی که باشد ترک و لطیفه کند
 زیرا که عاشق را در راه معشوق جان نثار کردن است بعد از آن این بیایه بر زبان
 مبارک راند ابیات اصل خود جذبت لیک سی خواجه تاش به کار کن ترنوی
 آن جذبه باش ۱۰. زانکه ترک کار چون ناز بود به ناز کی در غرور جان باز بود
 بقبول رد بیندیش ای غلام به امر را و نهی را بین السلام بعد از آن حاج
 غلام سر در ملانی عرضده شد که اکثر اوقات خیالات فاسده به وقت و لطیفه خواند
 می آیند چگونه خواستش را عارفین فرمود اگر خیالات فاسده نیامدند تو هر کجای
 ولایت بودی چنانچه شیخ سعدی فرموده به بیت اگر یاله هر قطره در شکر
 چون خمره به بازار نپاشدی بعد از آن فرمود سالک باید که بعد از خواندن
 و طائف خصوصاً سبغات عشره حجاب بحیال دعوات درست برشته بگوید که ای
 خداوند که یکم بحرم خویش از خیالات فاسده محفوظ گردان آمین ثم آمین بعد از آن
 شاه نند آتش سنجری عرض داشت چنانچه از علائق ظاهری خلاص کرده آید همچنان
 باطن من نیز از خطرات نفسانی و دساوس شیطانی نگهدارید خواجه شمس العارفین به
 فرمود یکم محبت باید بست و برای رفع خطرات هم بافعال مضیقا و بار بار بخواند و استغفار
 هم درین باب شریعیم دارد و هم تصور کند که خدا تعالی بنیاد و اناست هر فعل که اوین
 صادر شود حق تعالی او را پند و داند پس این مطالع خود را از افعال ناشایسته و خطرات
 فاسده شرمسار گرداند و دائم بحضور باشد علی بن القیاس بهر فعل خواه نیک باشد خواه
 بد تصور ذات کند تا از خطرات محفوظ باشد بعد از آن سلوی معظم دین پاره ها
 پنج شش آن پیش حضرت صاحبها و خواجه شمس العارفین فرمود این چیست گفت چه
 کنم هر چند محافطت ملازمان کشت کاری بکنم اما از دیدن باز نمی آیند این بار به
 نان شخصی فلان دزدیده اند فرمود این پاره ها از او بپسید و بپند کنید تا ازین امر باز آید

بیاید
 بیاید

برای
 برای

انگاه فرمود عجب حیرانی است که با وجود این قدر فراخی طعام و پوشاک از دزدی
 باز نماند بعد از آن برینینی فرمود اکثر مردمان بشامت نفس در ضلالت
 گمراهی می افتادند چنانچه دلی بلبعم با عور و شیخ صنعان بر صیصا همدیرین محل
 غلام محمد سیال عرض داشت که خاتمه شیخ صنعان چگونه شده است فرمود بد عالم یک
 خاتمه آنحضرت بایمان گردید بعد از آن فرمود در مجلس و غط لبعم با عور بهشتا و در
 موجود و کرده ده کاتب بر هر یک دو ات از زبان وی حقائق و معارف الهی
 می نوشتند می با وجود این عرفان بشامت نفس گمراه شد انگاه فرمود این سهر
 مردمان بباحث المطاحت زنان بزمه مگر مانع شوبند حق سبحانه و تعالی
 شمر ایشان محفوظ گرداند بعد از آن سخن در ذکر خواطر اربعه افتاد و خواسته العزیز
 فرمود بزرگ انوی چپ کان خطر شیطانی است و بزرگ انوی رست مقرر خطر نفس
 است و بر کتف راست جای خطر ملکیت و بر فضای ل خطر رحمانی است لکن
 باید که هر گاه اول را نفی کند و بر خطر رحمانی اثبات ذات کند و داند که چون خیال
 غضب فریب در دل آید این خطر شیطانی است این را با نفی کند و چون خواهش
 و حرص شهوت خوردن پوشیدن مانند آن آید و داند که این خطر نفسانی است
 این را هم نفی کند و چون طالب حنات و خیرات باشد و داند که این خطر ملکیت است
 این را هم نفی کند و خطر رحمانی که زیر پستان چپ است این را اثبات کند تا خدا
 تعالی ازین شمر محفوظ گرداند بعد از آن فرمود رسیدن محضو محبوب حقیقی
 شکست تا آنکه از حرص و نخل خلاصی نیابی محبوب زسی چنانچه بزرگی فرموده است
 گل توحید نروید برینینی که در دوزخ شرک و حسد و کبر و ریاد و کین است همدیرین محل
 بنده عرض داشت که میان روح و نفس تقصیت فرمود حقیقت نفس روح ملکیت
 اما باعتبار اوصاف حمید آه زار روح گویند و باعتبار امور ناشایسته آنرا نفس گویند

در خواطر اربعه

فرمود این روح و نفس

فی تحقیق این همه یکسیت چنانچه بزرگی فرموده مصراع نفس روح و عقل دل
 جمله یکسیت و بر معنی بزرگی فرموده طبیعت روح و دل و جسم تینو ایک چیز
 عقل کی نسبت هوانین تمیز بعد از آن فرمود عقل ظاهری مجاست پیش تو
 حق تعالی چون عقل ظاهری زایل شود عقل باطنی مکشوف گردد چنانچه مجذوبان را
 عقل ظاهری نباشد مگر باطن آنها روشن باشد بعد از آن فرمود نفس روح فی
 الحقیقت یک است اندامی که از نفس اماره نفس کوامه و نفس مطمئن میگویند و گفته
 روح و دل نمایند و این اختلاف سما با اعتبار اختلاف اوصاف و صفات بر صفتی که با
 غالب باشد بان موصوف گردد و انگاه فرمود دل این شکل صنوبری را گویند بلکه
 آن چیزی دیگرست که مردان خدا آنرا بخوبی میدانند چنانچه بزرگ فرموده آدمی
 نیست که دینی در دست و محو گمان کرده یقین در دست و اگر بود این پیکر
 گل آدمی و زور و دیوار ندارد و کمی بعد از آن طبعی نام علی قریشی عرض داشت
 که کیفیت مرگ انسان چگونه است خواجه شمس العارفین فرمود روح انسانی را مرگ نیست
 بلکه آن از عالم امرست چنانچه خدا تعالی فرموده قل الروح من امر ربی و چون از دنیا
 رفته و حکم کل نفس ذالقة الموت نقل کند آنرا مرده میگویند و حال آنکه از دنیا رفته
 دیگر نقل می کند چنانچه در حدیث آمده ان اولیاء الله لا یموتون بل یتقلون
 من دار الی دار بعد از آن فرمود بعض اهل تشنه بقرآن سجده دعا خواندند
 که خداوند بوقت نقل روح منجی هوشی بکشی تا از غیر شیطان امین باشم زیرا که خوا
 افعال و اقوال مشروط بعقل است و هر چه در حاکمیت هوشی صادر شود بران خد
 نیست بعد از آن سخن در ذکر عقاید سه تنه و خواجه شمس العارفین بزرگ
 مبارک را ند عقاید سه تنه و آنست که چون کسی بمیرد باز بقالب دیگر ظهور کند و این حدیث
 را دلیل خود میدانند طبیعت سه تنه و عقاید سه تنه و هم چنانچه بارها روایت شده است

در عقاید سه تنه

بعد از آن فرمود از ابیات مولانا دوم معلوم می شود که مرگ در آن نهایری
یکبارست و صوفیان چند هزار بار بعد از آن باین ابیات اشارت فرمود ابیات

آن گروهی که فقیری پے برند صوفیان از صدهبت فانی شدند مرگ یک قتلست وین بیصد هزار گر چه کشت این قوم را حق بارها هم چو جبرجیس اند هر یک در سزا کشته از ذوق سنان داوگر و اند از شوق وجود جان پرست	صدهبت زن مردگان فانی ترند مردم از یک دست وفای در گزند هر کجی که خون بهمانی بے شمار رخبت به خمرین بها آن بارها کشیده زنده گشته شصت بار می بسوزد که بزین جسم دگر کشته برقتل دوم عاشق پرست
--	---

بعد از آن فرمود مولوی جامی نیز در مینا با میفرماید بیت از خار خار عشق تو
در سینه دارم خارها یکبار میرد هر کس بیچاره جامی بارها بعد از آن فرمود
اکثر مردمان بر موت جامی رحمه الله علیه اعتراض میکردند و طعن میزدند و شیخ
عبد الغفور که شاگرد ایشان بود مسجد بطریق درویشی سکونت میداشت روزی
بوقت سحر بروحی التی پدید آمد که اعضای ایشان جدا جدا در صحن مسجد افتاده بودند چون
علی الصباح نماز یان مسجد درآمد احوال شیخ عبد الغفور دید و متعجب شد ندیدن
زمان اعضای آن جمع شده بصورت اصلی نمودند پس اعتراض مردمان را بر سوک
جامی دفع شد بعد از آن سخن در حیاتی و مماتی اهل صداقت و خواجه شمس العارفین
نقل اولیا الله چون نقل شخصی باشد که از دار بار دیگر نقل کند لهذا هر کس که با ایشان
عداوت کند حسب نیت خود در رنج و بلا گرفتار شود و هر کس که معتقد آنها باشد سعادت
دارین بیابد پس چون ندگان فیض ایشان باقی است همدرین محل لطیف مایل
قریشی عرض داشت که چون روح اولیا الله نقل کند و در احوال و قدرت باقی ماند و

نیز مرگ مردمان عام و خاص

نیز حیات و ممات اهل الله

چون که نقل ایشان شل نقل عام نیست پس لهذا همه کار ایشان مانند زندگان باشند
 مرآت و سوم در ذکر زیارت سوره و امداد خواستن از اهل آن
 شب دوشنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی سلطان محمود نازومی مری
 غلام محمد گجراتی توسی یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر فیوض اهل قبور افتاد و چون
 شمس العارفین بربان مبارک را ندک اگر برای حصول حاجات دینی و دنیوی متسبور
 اهل الله بر سو جائزست که بسیار مردمان از قبور اولیاء الله فیض میا بند چنانچه اکثر
 مردمان خاص عام بخوار قبر فیض اثر خواجہ حسن الدین حضرت غوث الاعظم بنشینند
 یاب شوند بعد از آن فرمود رفتن بر قبور بر روز خمیس و جمعه و دوشنبه سنت است
 چون فاتمه خواند پشت جانب قبله کرده بنشیند و بگوید سلام علیکم یا اهل القبور تا آنکه
 بعد آن فاتحه بطریق سنون بخواند و اگر حاجت دنیاوی بخواید جانب پائین بنشیند
 و بگوید ای خداوند کریم بطفیل این بزرگارسان گردان بعد از آن منسوب
 شهیدان میان دیگر بزرگان اهل قبور فاضل تر اند اگر شخصی بحضور ایشان مدوطلب
 بزدی قبول افتد بعد از آن فرمود چون صاحب اده گل محمد سپهر حضرت خواجہ توسی
 فوت شدند بهادل خان برای تیاری وضه صاحب اده صاحب پانصد نفر مزدور چل
 نفر و مایه خدمت خواجہ توسی فرستاد پس آن مردمان بخدمت حضرت عرض داشت
 که مایان بهادل خان جهت تعمیه وضه صاحب اده فرستاده است فرمودند حاجت روزه
 نیست زیرا که بعد از چند مدت این روضه بسما شود و هیچ نام و نشان نه باقی نماند
 بجز اعمال او پس آن سماران جانب بهادل خان عرضیه نوشت که ساختن روضه حضرت
 صاحب اده نفع نرساند هر چه حکم باشد بکنیم بهادل خان نوشت اگر ساختن روضه منظور
 نیست بنا بر سبب شروع کنید پس حسب الحکم در چند مدت بنای مسجد تمام کردند بعد از آن
 فرمود سلکت آباد که در اعمال صالح سعی کنند قبر بهر وجهی که باشد باشد آنگاه این محضر

مرآت و سوم در ذکر زیارت سوره و امداد خواستن از اهل آن

بزرگواران حضرت خواجہ توسی

بر زبان مبارک راند مصرعه سپانال گهر بهر یافضل زیب کیا گمگسل و ابعد
 از ان سولوی معظم دین صاحب عرض داشت با بحث چیست که بعد از انتقال مردان
 خدا فیوض آنها بدرجه کمال میباشند و آنچه شمس العارفین فرمود چون اولیا الله از در دنیا
 نقل کنند از اوصاف بشری بجز در مسنده باشند و بخت سبحانه واصل شوند لهذا حرکت
 و سکنت ایشان برجه کمال بظهور می آیند آنگاه فرمود اثر فیض اولیا تا مدت دراز
 باقی ماند و من بعض مجاهدان عالمات حیات ایشان باشد که تسخیر مردان تحصیل
 مردان آنها تا وقت حیات ایشان تمام گردد بعد از ان فرمود رندی گل نام دار
 موضع او چه سکونت می داشت و بسیار مردمان از لاهور و پشاور و ملتان به تحصیل
 حاضر کرده بود و چون فوت پیشچ از تسخیر او باقی نماند آنگاه فرمود تاریخ وفات
 او بمبلغ هر فرض کوچ نمود مشهورست بعد از ان سخن در فرض رستم
 اهل قبور افتاد و آنچه شمس العارفین فرمود چون حضرت خواجه انکبش سجاده نشین فرمود
 تو سومی برای یارت روضه مبارک خواجه معین الدین تشریف از زانی فرمود سخی
 را دیدم که رس در گلو انداخته سیگاری را خواجه حاجکان یکصد و پیر و یکصورت بکر
 و دوازده ساله سیوا هم و رزمیرم بعد از چند روز شخصی در ویش صورت آید و بستان
 بچشم و پیر در او در رفت باز زنی هندیو باید و گفت ای مرد با من نکاح کر گفت
 عمر تو چند سال است گفت هفتاد و سه سال گفت ترا منی خواهم که سوال من دوازده سال
 است باز بعد از چند روز زنی دیگر حاضر آمد و گفت با من نکاح کن گفت عمر تو چند
 است گفت میزده سال گفت ما را با تو چکار رسول من دوازده سال است الغرض حضرت
 سجاده نشین صاحب مراجعت نمود و همراه ایشان و اند شد آنحضرت فرمود عجب
 عشق میداری که با ما روانه شدی گفت نزد من اما کاری در پیش است لذا تمام
 کرده باز خواهم آمد و بهان من خواهم آمد بخت آنگاه فرمود سبحان الله مردان خدا

در این
 تاریخ

شخصی

یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر بیعت افتاد مولوی احمد یار عرض داشت که
 بیعت بر چند قسم است خواجہ شمس العارفین فرمود بیعت بر دو نوع است بیعت
 جہاد و بیعت توبہ بیعت جہاد آنست که چون حضرت سالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم عزیم جہاد مکرده مسلمانان را بر درخت مغیل بیعت کردند و آنہا عہد بستند کہ با
 قوم قریش حرب نکنیم و تا وقت مرگ با پسندیم این بیعت کنندگان را خدا تہیج
 تعریف ارشاد فرمود قوله تعالی لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يَبَايَعُونَكَ
 تَحْتَ الشَّجَرَةِ و این را بیعت رضوان نیز گویند و بیعت توبہ آنست کہ
 جمیع اصحاب بیعت کردند و بر استقامت امر و نفی بآنها عہد گرفتند چنانچہ در ش
 آمدہ کہ روزی رسول علیہ السلام جلوس فرمودہ بودند چند از اصحابان کبار برگردان
 سید مختار نشسته بودند آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انہا را فرمود یا یَعُوذُ عَلٰی
 اَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللّٰهِ شَيْْئًا تا آخر و ہمچنین در قرآن مجید می آید قوله تعالی يَا أَيُّهَا
 النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يَبَايِعُكَ عَلَى اَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللّٰهِ شَيْْئًا الْاُخْرٰ
 ہمد رین محل بندہ عرض داشت کہ مفید بیعت چیست خواجہ شمس العارفین
 فرمود حکم پیشین نکاح است یعنی چنانچہ نکاح با زکا ب کافر فاسد نشود مگر کفر و طلاق
 بیعت ہم با زکا ب کافر فاسد نکرد و الا کفر و فسق عتقاد مرید بعد از ان سخن
 فضیلت بیعت افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود کہ بیعت کردن با پیران طریقت
 و مشایخان حقیقت باعث حصول حسنات و وسیلہ نجات است چنانچہ خدا تہیج
 در حق انہا فرموده قوله تعالی وَمَنْ اَوْفَى بِمَا عٰهَدَ عَلَيْهِ اللّٰهُ فَيُؤْتِبْہِ
 اُجْرًا عَظِيْمًا ہمد رین محل حکایت خواجہ سعین الدین بر زبان مبارک راند کہ
 در نوائے الفواد می نویسد کہ حضرت سعین الدین اعادت بود کہ بر بہر خانہ بہ سیایہ
 رسید و اکثر اوقات تا قبر بیت نیز رفتی و بعد از رفتن مردمان ساعتی ببلند

در بیعت توبہ

در بیعت جہاد

حکایت خواجہ سعین الدین

بر اقبه هشتی روزی شخصی از مریدان حضرت خواجه عثمان هرونی فوت شد خواجه
 معین الدین به بعد ادای جنازه تا قبر او رفتند عبادت معهود بران مراقبه بنشستند
 و حضرت خواجه قطب الدین بختیاراوشی کاکی نیز همراه ایشان بودند ناگاه خواجه معین الدین
 از جای خود دهمشت خورده برخاست و گوی مبارک ایشان متغیر شد و بعد از آن
 چهره مبارکش بحال خود آمد و گفت که بیعت عجب چیز است حضرت قطب الدین عرض
 داشت که عجب حال مشاهده کردم که اول بار رنگ مبارک ایشان تغیر گرفته بعد از
 زمانی بحال خود آمد موجب این معلوم نگردید آنحضرت فرمود ای قطب الدین چون
 مردمان این سیت را دفن کرده باز گردیدند و فرشته برای عذاب این سیت آمدند
 خواستند که او را عذاب کنند ناگاه صورت حضرت خواجه عثمان هرونی عصا در دست
 گرفته آمد و گفتند ای فرشتگان این یکی از مریدان ماست عذاب نکنید گفتند
 این مرید خلاف اه ایشان بوده فرمود اگر چه خلاف است مابود لیکن دست خود در دامن
 این فقیر زده است حکم آمد ای فرشتگان این را بگذارید بطغیل پراگندان آن بختیم
 پس ای عزیز بیعت طریقت چنین بگذارد اغلب کار شناخت ربوبیت از وصل
 شود بعد از آن صاحبزاده محمد دین صاحب عرض داشت شخصی که از پی خود فرود
 نباشد آن بیعت کردن جائز نیست یا نه فرمود جائز نیست اما اگر مردی ناهد و عاشق
 باشد اگر فیض و جاری گردد تعجب نیست چنانچه حضرت احمد جام در ابتدای عمر با
 فردوسی سیکردی و آخر الامر از آن پیشیه تبر کرده بقی مشغول شدند تا آنکه شش
 او بماند و بتوجه ایشان شدند و همین جا گفته اند بیعت احمد و عاشق مشیت را
 چکاره دیوانه باش مسدود شد شد شد همدرین محل شخصی ضعیف العمر عرض
 داشت که بسبب مغلسی نهایت لاچار شدم مراد بیعت خود و اصل کدیه تا زیجات
 یابم و خاتم سلفان فرمود بیعت عهده بن بست بجز اتیعالی در امر و غنی نه بران حصول

دنیا بعد از آن سخن در ذکر بیعت منصور رحمة الله علیه افتاد و حاجه شمس العارفین
 فرمود که حضرت منصور را اول بحضرت جنید بغدادی رحمة الله علیه بیعت کرده بود بعد از آن
 به بزرگی دیگر بیعت کردند و شیخ علی بن جری گنج بخش رحمة الله علیه در کتاب کشف المحجوب
 مینویسد که شیخ منصور عاق پیر خود است و عا گوهر ضد شست که شیخ منصور مردی عارف
 بودند اما گناه عاق شدن پیر آنحضرت را لاحق شد فرمودند مردان اهل الله مانند دریا
 بی کنار انتهائند پس این قدر پیدای گناه و در دریا عیق هیچ قدر ندارد چنانچه شیخ
 سعدی فرمود مصرعه دریای فراوان نشود تیره بنگه بعد از آن فرمود در
 بی عتقاد را باید که بکدام بزرگی بیعت نکند و اگر کند باز با غوامی نفس و شیطان نیکار گردد
 پس چنین شخصی را ترک بهتر است اگر چه ازین طریق بی بهره ماند اما از نشأت نکار بزرگان
 محفوظ باشد چنانچه بزرگ فرموده بیعت گرداری صدق خلاص و یقین در روزه آن
 مرد و جایی نشین بعد از آن سخن در ذکر بیعت شدن حاجه توسوی افتاد سید بن
 عرض داشت که اکثر مدت طریقه حاجه بهاروی رحمة الله علیه آن بود که گاه گاهی بسوی
 قریه حاجی پور آمد رفت میداشتی حاجه شمس العارفین فرمود درین امر حکمتی بود که
 حضرت حاجه نور محمد بهاروی بنحو آبرام کرده بودند چه میند که از جانب کوهستان
 بشاه باز پرواز کنان در دام من گرفتار آمد و الهام شد که باعث آن عرت و حرمت تو
 زیاده تر گردد پس آنحضرت بامید حصول آن شاه باز بسوی کوٹ مهن آمد رفت میداشت
 و جستجو آن شهناز می نمودی تا آنکه روزی در قریه ایوچه سید جمال حضرت حاجه بهارو
 آمد بودند حضرت حاجه توسوی بنخدمت قاضی محمد عاقل لمالب علی میکرد همراه استاد
 صاحب بحضور حضرت حاجه بهاروی مشرف شدند چون آنحضرت بسوی حاجه توسوی
 نظر کردند دانست که آن شهناز که در خواب دیدم همین است پس آنرا دست گرفته در خدمت
 حضرت جمال بخارای بنشسته بیعت کردند باز بسوی حاجی پور فرستادند بعد از آن

بیعت شدن حاجه توسوی

حکایت

برین سنی حکایت فرمود که روزی ملک خواب دید که آفتاب از چاه کنگان طلوع نمود
 بصدوق حسن دخیل شد و بر مر و اید از جانب مغرب بیرون آمد پدیدن گرفت چون بیدار
 شد از معجزه تفسیر پرسید گفت تعبیر خواب تو بسیار خوب است اما بدون اجوت نیگویم ماکت شش
 وینار پیش آن نهاده عرض مطلب و خواست و گفت غلامی پیش قیمت بدست تو
 آید و طفیل او بسیار مال بایی و تعبیر مر و اید آنست که زنی از جانب مغرب آمده غلام
 را از تو بعوض مر و اید هم وزن آن غلام بخرد پس ملک برای حصول آن پیشه سوداگر
 اختیار کرده بسیار سفر کشید روزی بر چاه کنگان کاروانان می آمدند و حضرت یوسف
 علیه السلام را بدست ماکت و اگر فروختند پس بعد از آن پیشه سوداگری بگذاشت و مال
 بسیار بعوض آن یافت بعد از آن فرمود روزی مردی نفعان بخدمت مولانا
 فخرالدین آمد و گفت بشما بیعت کنم باین شرائط که نماز نمی خوانم و روزه نمی دارم و شراب
 نمی نوشتم و زنا نمی کنم اگر قبول فرمایند بیعت کنم مولانا فرمود باین چهار قبول کردم
 مگر یک کار را تو هم قبول کن که همیشه با وضو باشی گفت قبول کردم بعد از آن از بیعت
 کرد چون چند روز بگذشت نزد شرابخانه می رفت اهل شراب خانه گفتند خوش آمدید شربت
 مسرخ و صفا برای شما تیار است خان صاحب گفت اگر شراب نوشتم وضو فاسد شود بعد از آن
 نزد لولیان رفتم ایشان نیز تعلیم کردند و گفتند بیا سید برین چهار پائی بنشینید خا نصیب
 و نیست اگر در اینجا بنشینم آب ندی خواهد آمد وضو فاسد شود پس از اینجا نزد مسجد آمد و عبادت
 می شد در دلش آمد اگر بجا عت نماز بگذارم سعادت و لذت به تکلف حاصل شود پس به اوقات
 نماز با جماعت بگذاشت و از افعال مذمومه باز ماند و سعادت و آبرین بیاعت بیعت آن
 حضرت حاصل کرد بعد از آن فرمود و خوابه قطب لدین اوشی میفرمایند که مرا بارها تا قفله
 خبر داده است که جمیع مریدان حضرت گنج شکر تا قیامت داخل بهشت شوند و را شمار
 و عا گو عرض داشت که در سیاه لولیا نوشتند دیدم که روزی شخصی بخدمت خواجه گنج شکر

فرمود لا یخون الله من ین

از شدت بلی مریدان گنج شکر

آمد و گفت که روزی شیخ بهاالدین منادی کرد هر آنکس که روی من بر بندیش
خواهد شد چون این سخن خواجہ فریدالدین بشنید فوراً در حالت شذند و گفتند هر آنکس که
باین روش بیعت کرد یا با ولاد و مریدان من دست ارادت داد و بهشتی باشد
بعد از آن بنده عرض داشت که بابل قبور بیعت جائزست یا نه خواجہ شمس العارفین
فرمود بابل قبور بیعت جائز نیست اگر بابل قبور بیعت جائز بودی با قبر فیض اثر حضرت
رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم بہترست کہ در ہر ہمہ مخلوق اند بعد از آن فرمود کہ
برای حصول مرادات دینی و دنیوی بر قبور اہل اللہ برو و جائزست زیرا کہ بسیار حاجات
از طفیل آن حاصل شوند بعد از آن غلام احمد جوہر کانی عرض داشت کہ بیعت کردن
با چند بزرگان جائزست یا نه خواجہ شمس العارفین فرمود جا بجا بیعت کردن نزد اہل فقر
نہی ما جائزست مگر لطیفہ گرفتن فیض حاصل کردن مستحسن بہترست بعد از آن
گو عرض داشت کہ رفتن بخدمت بزرگی سلسلہ دیگر چگونہ است فرمود طالب صادق را باید
تصویر شیخ خود کردہ برود و نسبت او را نسبت پر خود داند و آنچه از و حاصل شود دان
کہ بر برکت و عظمت پیر من است و اگر چہ سیر حاصل نشود و در حق او ہم بدگمان نشود
بہر آنکہ اکثر مردمان بجنور بزرگان می بیند و فیض حاصل کنند و بعض محروم می مانند
چنانچہ حضرت ابو بکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ بحضور حضرت رسالت پناه صلی اللہ
علیہ وسلم مشرف شدہ صدق آورد و بر تہ اعلیٰ رسید و ابوہل با وجود مشاہدہ معجزات
کذب آورد و از سعادت ایمان محروم ماندہ پنجم رسید بعد از آن سید گلشاہ
اورنگ آبادی عرض داشت کہ ترتیب بیعت با مرید چگونہ است خواجہ شمس العارفین فرمود
را پیش خود بنشانند جمال و دیافت کند و دست خود بر دست راست او نہادہ و سوخ
ماتہ و پنج بیت اول از سورہ بقرہ آیت شہد اللہ تا حکیم و آیت مباحث تا علیما و در
شریف یکبار خواندہ بر دست او دم کند تا برو دینہ خود بالہ و بعد از آن لطیفہ موافق

تذکرہ بیعت اہل قبور

تذکرہ بیعت بزرگان سلسلہ

تذکرہ ترتیب بیعت کردن

او را نشان داد و در سجیت خاصه بعد از دست گرفتن بگوید که بیعت کردی تو باین عاجز و بنیج
 این عاجز و بنیج حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم که دو خود را بر شریعت مصطفوی و
 روح خود را بحسبت الهی مستقیم داری **مرآت** پیغمبر در ذکر تعریف فضیلت
پیر و محبت اطاعت و آداب تصور آن کوز دوشنبه سعادت قدم
 بوسی حاصل شد سید احمد پوئو هماری و امام بخش ندر بردار و یاران دیگر نیز حاضر بودند
 سخن در تعریف پیر افتاد بنده عرض داشت که اکثر مردمان میگویند پیر کامل آنست که
 مرد خود را به مال دنیا مستغنی کند و هیچ حاجت او باقی نماند و آنچه شمس العارفین فرموده
 آنست که مرد خود را غنا قلبی بخشد و از حب دنیا باز داشته و بحسبت الهی مشغول گرداند
 نه آنکه به مال دنیا مستغنی کند زیرا که تعجب میآید که دنیا را آنحضرت صلی الله علیه و سلم حقیقه
 فرموده و دوستان خدا نیز ازین احتراز نموده پس رای اهل دنیا مخالف رای اهل آستان
 بعد از آن فرمود پیر بدلت آزاد گویند که موعی و مفید باشد و در صراط صومیه پیران
 است که قلب و اذا و صاف مذموم پاک شده باوصاف حمیده بنور بافتند بعد از آن
 سخن در ذکر الطاعت پیر افتاد و آنچه شمس العارفین فرموده ساکت آبادی که در متابعت پیر
 بهر حال ثابت قدم باشد چه در رفتن و نشستن چه در خوردن و آشامیدن بعد از آن
 شش نفر از مجاوران و ضمه خواجه قطب الدین بختیار راوشی کاکی بنام آمدند و سرگروه
 ایشان پنج یا شش خرابه بدین پیش آنحضرت نهادند و دستاری نیز بر سر حضرت صاحب
 پیچیده بر کمر می بستند غلام محمد درویش گفت عالمان سید کجاست رعایت آداب
 حضرت صاحب زمین می نشستند و ایشان بالاتر نشسته اند ازین سخن خشناک شده
 میگفت که این همه خواجهکان از خانه بایان فیض یافته اند و ما چه ترک بستی بعد از آن
 فرمود دیدان هر چند متواضع شوند ابابوی که بر زمین اُفتل نمیشود و همین طور عالمان
 تا علم خود را نمی گویند قرار نگزیند بعد از آن فرمود و مرید را باید که متابعت شیخ خود را

مرآت پیغمبر در ذکر تعریف فضیلت پیر و محبت الطاعت و آداب تصور آن

تساعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدانچه چنانچه در حدیث آمده الشیخ فقوم کلکله
 فی امت بعد از آن سخن در تاکید گرفتن سیر افتاد فرمود بجز سیر بنزل مقصود نمی رسد
 که در مثنوی معنوی آورده شخصی که بی سیر راه سلوک رود مانند آن شخصی است که آهن سرد را
 بگوید و هیچ حاصل نشود تا آنکه از داود علیه السلام نیاورد چنانچه در مثنوی آن روایت
 سیر را بگذین که به سیرین سفر به هست بس پر آفت و خوف خطر و دیگر جا آمد
 سیر باشد نزد بان آسمان به تیر تیران از که گردد و زنگان بعد از آن ذکر ترقی حیات
 شایخ و استاد افتاد فرمود ثواب او را و شغال که مریدان می یابند همان قدر در نامه
 اعمال شیخ او می نویسند و همان قدر که هر دور حاصل است بنام شیخ بالا رقام
 نمایند و همین طور تا رسول علیه السلام درجه بدرجه زیاده میگرد و شلاً مرید را اگر یکیک
 نویسند بنام شیخ او و نیکی نوشته شود و پیر سوم را چهار نیکی و شیخ چهارم را هشت
 پنج را شانزده و پیر ششم را سی و نیکی نوشته شود علی هذا القیاس حیات مشایخ
 بیشتر شوند بعد از آن سخن در ذکر صلاح صفات باطن پوشیدن کلاه افتاد و بعد از
 محل میان احمد خوشابی کلاه چهار ترکی بر سر نهاده بخدمت آنحضرت حاضر شد و خواجش
 العارفین فرمود ساکت ایای که در اوصاف باطن سعی نماید ظاهر حق باشد باشد زیرا که
 در ویشی بر لباس ظاهر موقوف نیست آنگاه این بیت بر زبان مبارک راند بیت
 حاجت بکلاه چهار برگی دشت نیست دشت ویش صفت باش کلاه تترس در
 بعد از آن ذکر کلاه چهار برگی افتاد و فرمود بعض مردمان می گویند که حضرت غوث اعظم
 رضی الله تعالی عنه وقت وصال کلاه خود بر میان خویش داده وصیت فرمود که چون شخصی
 باین علامات درین جای بیاید این کلاه من او را بپوشانم بعد از چند مدت خواج
 فرید الدین گنج شکر قدس سره در بغداد رسیدند و در ویشان آن علامات را دیدند
 معانی کردند که کلاه حواله شان نکردند چون آنحضرت از شهر بیرون رفتند کلاه موصوف
 شمس العارفین فرمود بهتر است یکم برید از آن تا بعد از آن احوال و افعال و مشغول حضرت در آن است

تساعت حضرت شیخ

تساعت شصت کلاه

بعد از آن دو کلاه و در وقت دشت که مریدان را شایسته است که در لباس شیخ و در لباس نظر در است یا نه خواهد

شمس العارفین فرمود بهتر است یکم برید از آن تا بعد از آن احوال و افعال و مشغول حضرت در آن است

خود بخود بهای پریده بر سر ایشان آمد بعد از آن فرمود که این ذکر موجب باز آمدن الهوا
 درست نیست زیرا که در آن می نویسد که روزی خواجه معین الدین رضی الله تعالی عنه
 در مطالع کتابی مشغول بودند و در آنوقت کلاه چاربرگی بر سر آنحضرت داشتند و
 پس ازین واقع معلوم میشود که شاید حضرت غوث الاعظم بوقت ملاقات خواجه معین
 را عطا کرده باشد بعد از آن فرمود وقتی که خواجه نظام الدین بد او فی رضی الله تعالی عنه
 برکنار و حوض نماز میخواند شخصی آمد و گفت که شاید این بکا از مریدان بهاء الدین باشد بعد از
 نماز فرمودند من از فرید مینی ام تو بکلام علامت مرا از بهاء الدین می شناسی گفت مریدان
 بهاء الدین بهین لحو و ستار می بندند پس همان ساعت خواجه محبوب الهی دستار خود را
 فرو کرده بطریق خواجه فرید الدین گنج شکر برگرداگر دسر گردانیده بزند که آنرا هیل گوشه
 میگویند و رین اثنا مولوی معظم دین عرض داشت که در ملفوظ خواجه حسن محمد نوشته
 دیدم که بر ذریع حضرت نظام الدین از غسل فارغ شده لباس پوشید خادمی کلاه
 بلا سنجاف بخدمت آنحضرت حاضر کرد و خواجه صاحب زادیده واپس کرد و گفت که این
 کلاه مخالف کلاه بیرمن است زیرا که کلاه بیرمن ست زیرا که کلاه بیرمن مغزی دار بود
 آنکاه فرمودند عجب تابعت است که بقدر رموی از اتباع شیخ تجاوز نکرده اند بعد
 از آن سید خدابخش دنیا زد و دیش بوسید مولوی معظم دین صاحب عرض داشت
 که حال ایان بسیار خراب است تا آنکه رضامندی ایشان نشود ما را هیچ حال نیست خواجه
 شمس العارفین فرمود راضی خواهم شد مولوی صاحب باز عرض داشت که چون بصیغه
 مستقبل رضامندی را قرار داد این معلوم شد که در رضامندی ایشان دیرست
 فرمودند اگر ایشان برگزیده من عمل کنند ما هم راضی باشیم بعد از آن صاحب زاده
 محمد دین صاحب عرض داشت که حضرت جد بزرگوار من بوقت وصال در دوشه یف باین
 طریق میخواند اللهم صل علی محمد و علی شیخنا محمد سلیمان خواجه شمس العارفین فرمودند

مولانا و استاد نامولوی محمد علی کهکڑوی رحمة الله علیه نیز بجا لفظ و علی آلہ و علی شینخا
 میخواندند روزی عرض کردم که علی شینخا گفتن چه حاجتست زیرا که در حدیث کل
 تقوی و تقوی فی الله و تقوی فی الناس و تقوی فی الخلق و تقوی فی المال و تقوی فی النفس و تقوی فی
 از تعمیم بهترست بعد از آن ورین ثنابند عرض داشت که فانی الشیخ صیت خواج
 شمس العارفین فرمود در صورت پیر خود چنان محو شود که هیچ حرکات و سکنات
 خود را نداند بلکه صورت پیر مرید یکی گردد بعد از آن مناسب این حکایت فرمود که
 چون شیخ بہا والدین بخدمت شیخ شہاب الدین مشرف شدند و در ریاضت و عبادت
 از ہمہ مریدان آن شیخ سبقت بردند کہ روزی شیخ شہاب الدین بہا والدین را یکجا
 آتشہ بودند شخصی آمد و گفت معلوم نمی شود کہ شہاب الدین کدام است و بہا والدین
 کدام است بجان آمد کہ درجہ تمام و پیر مرید چنان بکمال رسید کہ صورت ہر دو یکے گردید
 بعد از آن فرمود روزی شیخ شہاب الدین چند مرید را بہت بُردین کاہ و از ساختن
 ہر یک کاہ سبز برید اما شیخ بہا والدین کاہ خشک بُردین پیش شیخ حاضر کرد شیخ فرمود با بہت
 چیست کہ تو خشک بُردی و دیگران سبز گفت کہ از کاہ سبز آواز ذکر حق می شنیدم و نہ بریدم
 دیگران پرسیدند کہ شما ہم شنیدید گفتند بعد از آن ہمدیگر بجل میرفتند و عرض
 داشت کہ چون مرید را حاجت در پیش آید بخدمت پیر خود حاضر کند یا نہی فرمود مرید قادر
 را ظاہر کردن حاجت نیست خود بخود مدد و پیر بحال مرید را شامل باشد چنانچہ در مثنوی
 معنوی مینویسد بدیت دست پیر از غائبان کوتاہ نیست بدست و جز قضیہ الله نیست
 بعد از آن سخن در ذکر محبت پیر افتاد و خواجہ شمس العارفین فرمود مرید باید کہ محبت
 پیر خود بر غیر مقدم دارد انگاہ بر نعمتی حکایت فرمود بحضرت خواجہ توسی محصید
 و چہل تن از درویشان صاحب غل سکونت میداشتند و یکی از مریدان خاص مولوی
 قادر بخش از آن حضرت حضرت یافتہ برای حصول علم جانب ہند و تان بر رفت و

در کتاب
 شینخا

در کتاب
 شینخا

شخص آمد مردی تو انگر حال و پرسید هجانه خود برود و دختر خود بشکل زیور نر پوشیده
 بر تخت مرصع قرار مجید بنیواند گفت این دختر را قبول فرمایند و مبلغ بیست و پنج هزار
 روپیه جاگیر میدارم آن هم ملک ایشان است مولوی قادر بخش گفت الحال در طلب علم میروم
 بعد از تحصیل علوم هر چه مرضی ایشان باشد بجا آورم و چون بعد از تحصیل علوم مراجعت
 نمود و بخاریت حضرت توسوی آمد مجرب و صحبت آنحضرت محبت آن زن در ویش ماند
 و باقی عمر به عشق پیر گذرانید بعد از آن روزی که حاجی غلام سر ملتان آفریده فرمود
 ای سعادوت که بشرف زیارت حرمین شریفین شرف شدی با باید که در اذکار و احوال
 سعی بلیغ نمائی تا بحرمین شریفین اهل آنها قوت گیرد که ثمره همه عبادت صاحب
 و حب رسول مذکبست انگاه فرمود محبت و الحاحت پیر عین محبت رسول باشد
 صلی الله علیه و سلم است و هم مرید را باید که در ذات پیر هستی خود را محو کرده ظهور در
 حق و رسول علیه السلام را پند چنانچه بزرگ فرموده رباعی چونکه ذات پیر اگر دشمنی
 هم خدا و ذاتش آید هم رسول اگر جدا بینی از حق تو خواجر را بگم کنی هم متن هم دیباچه
 بعد از آن خواجه شمس العارفین فرمود پیر پستی نزار با ب طواهرت پستی است و
 نزد مردان حقیقت عین حق پستی است غلام حسین قریشی عرض داشت که پیر پستی
 هست فرمود آن مرتبه فنا فی الشیخ است و فنا است که جمیع خلاق و اوصاف مرید
 باوصاف شیخ خود مبدل شوند بلکه کمال فنا آن است که صورت و سیرت او عین جوت و سیرت
 پیر گردد و بعد از آن سخن در ذکر تصور شیخ افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود طایب الصاتی
 را باید که تصور صورت شیخ کند تا صورت حقیقی ازان جلوه نماید چنانچه بنی زینباده عشق
 یوسف علیه السلام پدیدار شد و در خواب سوم الهام شد مصرع عزیز مصرم و صرم مست
 پیش بنی صاحب اسکلین طر محال شد لهذا عزیز مصر را عزیز حقیقی دانسته اختیار
 کرد و از الام حرم گمان آن صاحب محبوب حقیقی که یوسف علیه السلام بود و اصل گردید

رباعی در طایفه پیر

ذکر تصور شیخ

همین شال برای سالکان راه خدا کافیست بعد از آن صاحب دهم محمد دین حساب
 عرض داشت که شخصی باب تو سه شریف قصد سفر میکند اگر خط خیریت حال خود نوشتن باشد
 بنویسند و حاجه شمس العارفین فرمود محض برای رضایندگی صاحب دهم اندک بخش سجاده نشین
 نوشتن امر ضروریست و نه حاجت نیست و این بیت بر زبان مبارک راند **بیت**
 مابوی پیرین را در جان خیره داریم به شاید ز مضر ناید روز کاروانی یعنی تصور
 صورت حاجه توسوی در دل من قرار گرفته است بحر محبت او چیزی در دلم نمی گنجد
 چنانچه بزرگی فرموده **بیت** دلم خانه مهر یار است پس با ازان می گنجد در و کین
 پس می رویش اگر طالب خدا باشی عاشق صورت پیر خود باش تا ذات حق ترا حلقه
 نماید چنانچه بزرگی فرموده **بیت** اگر بجوی ذات حق اصورت مرشد به بین عاشق
 شود ذات حق را اندران و شن برین بعد از ازان مولوی محمد احسن صاحب سکنه
 سیکی ڈھوک و مولوی عالم دین از توبه مقدسه مراجعت نموده سعادت صحبت حاجه شمس
 العارفین حاصل کردند حضرت صاحب کیفیت منازل سفر از آنها پرسید گفتند این قدر
 مسافت محض توجایشان بدست شمش و زرسیدیم حاجه شمس العارفین فرمود آفرین
 و که بار جو وضع پیری چندین منزل سخت قطع نمودید همدارین محل مولوی غلام محمد
 سکه گداز آشتی این بیت خواند **بیت** دست پیر از غایبان کوتا نیست دست
 بقصد الله نیست بعد از آن حضرت صاحب این بیت بر زبان مبارک راند **بیت**
 چون مدد پیر ارگشت یار به نیست مراجعت آمرزگار انگاه فرمود شخصی بجهت
 حضرت حاجه توسوی عرض داشت درین بیت اعتنا از نمود که بجای آنکه آمرزگار
 آموزگار باید خواند تا در توحید خلل واقع نشود و حاجه موصوف در جوابش فرمود ای پیر
 چون انسان کل ذات خود را در ذات حق فنا کند عین مطلق گردد پس بیان آمرزگار
 آموزگار هیچ فرق ندارد در هر حال مورد تعالی بنید چنانچه حاجه عین الدین فرمود **بیت**

باز

باز

صفات و ذات چنان هم جلانی بنیم به بجه چه می نگرم بجز خدای بنیم بعد از ان
 دعا گو عرض داشت که تصور شیخ چگونه کرده شود و خواجه شمس العارفین فرمود باید که صورت شیخ
 پیش خود و او را در دل تصور کند و یابد مانند برقع پوشیده الغرض بحدی که میسر شود صورت
 شیخ را نگه دارد و در حالت خوردن و خفتن و رفتن و نشستن هیچ وقتی از تصور شیخ بی نیاید
 بعد از ان دعا گو عرض داشت که چون تصور نفی ماسوای الله کرد پس اثبات ذات
 حق تعالی کند یا ذات شیخ خواجه شمس العارفین فرمود همه مخلوق را نفی کند شیخ را بظهر ذات
 دانسته اثبات کند بعد ازین محل فرمود جهت رفع خطرات تصور شیخ نیز نیاید نافع است
 بعد از ان مولوی محمد عظیم سکنه گنگال عرض داشت که تصور شیخ اگر در نماز پیش آید
 حکم چیست فرمود جائز است که پیش امام تصور نموده سجده کند بعد از ان بنده عرض
 داشت که تصور شیخ بوقت ولجیف ضرورت یا در همه اوقات خواجه شمس العارفین
 فرمود تصور در همه حال باید کرد تا از خطرات نفسانی و وسوسه شیطان را نفی یا بعد
 از ان فرمود تصور نعمتیست عظمی و سپر است از گناه یعنی چون صوفی را تصور پیر
 حاصل شود بر هیچ گناهی قادر نشود بعد از ان فرمودند مردی بزرگ عاشق بود و
 نیز بسوی اولیای اهل ثقات کرد و اما آنکه همیشه با او گفتگو شد و بعد از چند مدت با و طاقی شد چه
 بیند که شیخ او میان ایشان استاده است چون صورت پیر را دید نور از او بگذاشت و گوشت
 درین اثنا بنده عرض داشت که دو چیز در فکر من فاضل تر اند یکی ذکر حق و دوم تصور پیر خواجه
 شمس العارفین فرمود آنچه فهمیدی حق است چون برین دو امر کسی استقامت کند نزد
 بقصد و درسد بعد از ان صاحبزاده محمد زین صاحب عرض داشت و ان سالی که من
 شهادت نامه شریف رفتم چون ایشان بستان خواجه تو سوی رسیدم شخصی بزرگوار
 بنظر بر شما نظر بسته میاد چون ایشان از آستان گذر کرد از کسی پرسید که ایشان کدام
 کس اند گفت حضرت صاحب بای شریف و اله اندگمت من صورت حضرت خواجه تو سوی

دانسته پی ایشان دیده ام و جمیع غلای ایشان بشابه آنحضرت دیدم بعد از تخیل
 فرمود آن ذات بمیشل بود و هر چه با سلیمان چه نسبت دارد و بیت هر گدای مرد سلطان
 که شود و پیشه آخر سلیمان که شود و هدیه دین محصل مردی امیر کبیر مرید خواجه توسوی
 بخدمت خواجه شمس العارفین آمد چون نظر بر وجود مبارک آنحضرت کرد و زار زار بگریست خواجه
 شمس العارفین فرمود ای برادر گریه مکن گفت ای غریب نواز صورت شما بشما به صورت خواجه
 توسوی می بینم لهذا بی حسرت سار گریه میکنم پس ای عزیز از بسیار مردمان تصدیق نمود
 که میان صورت خواجه سیالو و خواجه توسوی فرق نمانده بود بعد از آن فرمود که
 از قریه سیال بخدمت خواجه توسوی رفت و آنحضرت بر صلی غلطیده بودند چون نظر کرد
 و چو می بیند که گویا توده زر بر صلی افتاده است صحبت اده موصوف عرض داشت که
 بزرگان بعض اوقات بصورت دیگر ظاهر می شوند خواجه شمس العارفین فرمود بلی وقتی
 خواجه توسوی در قریه اجد و دهن بر عرس حضرت گنج شکر رفته بود و بدب محل و بیع مجسمه
 آراسته کردند و حضرت خواجه توسوی بیسوی وضه متبرکه که متوجه شد و نشستند و مولو
 علی محمد پیش امام و من جانب جنوب نشسته بودیم و باعث کثرت آدمیان صورت آنحضرت
 نظر نمی آمد چون محفل سماع روشن گشت صاحبزاده نور محمد مهابادی را جذب شد و خودش
 لا نگری بملکات برداشته بخدمت آنحضرت حاضر بود و حضرت صاحبزاده چند مبلغ
 گرفته دست بالا کرده بقولان میدادند چون بسوی دست مبارک آنحضرت نظر کردم گفتم
 مبارک آن بشکل نورانی دیدم چنانچه انوار تجلیات از او شعل می دند چون این پیش محمد علی
 امام اظهار کردم گفت این چو می بینی بیشتر از این تجلیات نورانی از ایشان روشن بود
 بعد از آن فرمود مردی بت پرست مد ولایت خراسان فت و شخصه از قوم افغان
 با و مقابل کرد و تیغ کشیده بر سینه او زد و چنان آواز برآمد که گویا بر سنگ سخت زده است
 چون سینه او بشکافتند بتی سنگین بیرون آمد آنگاه فرمود و تصویرت در دل خود چنان

بست که صورت معبود در سینه او پیدا گشت انگاه فرمود خیال را چنان تاثیرست
 که معبود خود در سینه او پیدا آمد بعد از آن فرمود اگر مرد صادق تصور شیخ چنان بکند
 که ظاهر و باطن صورت شیخ جلوه نماید و طالع ذات در صورت پیر کند بمقصود تحقیق
 خواهد رسید انگاه این بیت بر زبان مبارک رانند بیت زلیخا از زلیخائے میدة
 ازان صورت بمعنی آرسیده بعد از آن سخن در آداب پیر افتاد و عا گو عرض داشت
 که آواشیخ بیان فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود در کتب سلوک آواشیخ بسیار
 نوشته اند اما معلوم آداب عشق است هر چند که عشق کثرت باشد آداب محبوب و خود معلوم
 شوند همدین محل عرض داشتم که جانب شیخ پشت کردن حکم چیست فرمود این هم
 مشکل و بست انگاه فرمود مردی مرید خواجه توسی بفاصله ششش کرده از توسته لطف
 سکونت میداشت و همیشه صلوٰه جمعه در توسته مقدسه میگذازد و شبانه به آنجا گذرشته
 باز تا موضع خود پس بای میفت باز عرض داشتم که آداب پیر جاضر و غایب چگونه اند
 فرمود آداب شیخ در حالت حضور و غیبت حیاتی و ممانی یکسان اند چنانچه مولوی عیسی
 غفرل یار رفت از چشم لکین در و شب خاطرست و اگر بصورت غایت آداب غیبتی است
 عشق اند زلیخا هر و باطن بیند عنبر دوست به پیش ابل باطن این معنی که گفتم ظاهر
 در حضور و دوست هر جانب نظر کردن خلقت بجز زمان حاضر نشیند بیک زمان حاضر
 بعد از آن بنده عرض کرد که چون سعادت صحبت ایشان حاصل شود حالات سلوک
 و شوق بسیار ترقی و نفس خود می یابم و چون از حضور فیض انجور میجویم و شوم آن حالت نسبت
 حضور کمتر گردد با کثرت چیست فرمودند تعب نسبت که حضور و غیبت یکسان نباشد بلکه
 مارا نیز میبین بودی که چون از حضرت مولانا خواجه توسی نصرت شد و خانه خود آمد
 نسبت حال سابق لذت و طالع کم می شد انگاه فرمود چون شوق نسبت را واقع شد
 در صحبت یکسان با پیش است و طالع کتب سلوک و توحید بیکد کتاب برکت ایشان حق نیز گردد

این
 بیت

در

بعد از آن سخن در قدم بوسی قناده سید محمد شایه نام بخدمت خواجہ شمس العارفین
آمدہ قدم بوسی کرد و بولوی محمد جان بسوی آن بنشیند و چنین قدم بوسی در شریعت
جائز نیست زیرا کہ بشا بہ سجدہ شود و سجدہ مرانی ات حقیقی را شایان است بہرہ رنجیل
بندہ عرض داشت کہ درین مہلہ چہ حکمست خواجہ شمس العارفین فرمود چون حق سبحانہ و تعالیٰ
جميع ملائکان را حکم داد کہ آدم علیہ السلام را سجدہ کنند آنکسان کہ سجدہ کردند مقبول شد
و کسی کہ انکار کرد مردود شد زیرا کہ آن سجدہ مرآن حق بود و همچنین این اولیا کرام صلوٰۃ
علاہم قائم مقام انبیا علیہ السلام اند چنانچہ در حدیث آمدہ است الشیخ فرمود کہ کانہ
فی امت اگر شخصی پیروی را منظر است حق و راستہ قدم بوسی کند جائز است بزرگوار فرمودہ
چونکہ ذات پیرا کردی قبول بہ ہم خدا در ذاتش آمد ہم رسول ہر گز بدین حق تو خواجہ
گفتم کنی ہم متن ہم دیباچہ را بعد از آن فرمود و بخدمت خواجہ نظام الدین آمد
سر بزبہن نہادہ قدم بوسی کرد و عالمی گفت این امر مخالف شریعت است آن شخص غایتش
ماذب را آن عالم تکرار کرد و خواجہ نظام الدین فرمود کہ پیش ازین اہم سابقہ این اجازت است
انکہ بلکہ ثواب است چنانچہ در تفسیر رونی آورده کہ بزبان سعادت نشان آنحضرت صلوٰۃ
علیہ وسلم از مردمان بقتیل دست پامی مبارک آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بوقوع آفتاب
و حضرت رسول علیہ السلام ایشان را ازین امر مانعت نفرمود چنانچہ در صحیح ترمذی مذکور است
حدثنا ابو کریب حدثنا عبد اللہ بن ادریس و ابو اسامۃ عن شعبۃ عن محمد بن
مرثۃ عن عبد اللہ بن سلمۃ عن صفوان بن عسال قال قال یہودی لصاحب
اذہب بنا الی هذا النبی فقال لہ صاحبۃ تفلنجی انہ لو سمعنا لکان لہ
اربع اعین فایتبار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فسالہ عن تسع آیات منیات فقال
لہم لا تبشروا باللہ شیئا الحدیث پس بعد بیان تسع آیات آن ہر دو شخص دست و
پا سے مبارک آن حضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم را بوسید کہ راوی گفت قال

نماز قدم بوسی

نماز قدم بوسی

نماز قدم بوسی

نماز قدم بوسی

نماز قدم بوسی

نماز قدم بوسی

نماز قدم بوسی

نماز قدم بوسی

نماز قدم بوسی

نماز قدم بوسی

نماز قدم بوسی

نماز قدم بوسی

فَقَبِلَ يَدَيْهِ وَرَجَلَيْهِ وَقَالَ شَهِدَ أَنَّكَ نَبِيُّ اللَّهِ وَرَتَّبِيَهُ الْغَافِلِينَ مَسْهُورِينَ كَمَا قَالَ اللَّهُ
 أَفَنَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَقْبَلَ رَأْسَكَ وَرَجَلَيْكَ فَافَزَنَ لَهُ فَقَبَلَ
 رَأْسَهُ وَرَجَلَيْهِ الْحَدِيثُ وَوَرَجَّحَ بِنَجَارِي وَشَفَا قَاضِي مَذْكَورِ سِتِّ وَرَأَى ابْنَ عَمْرِو بْنِ
 إِسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ فَقَبَلَ لَهُ هُوَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسَامَةَ فَسَطَّحَ لَهَا ابْنَ عَمْرِو رَأْسَهُ وَتَقَرَّدَ بِهِ
 الْأَرْضُ وَقَالَ لَوْرَاهُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَأَكْبَحِيَهُ الْحَدِيثُ بِدَارِ الْكَ
 عَزِيزَةِ دَرِيْنَابَا حَدِيثُ دِيْكَرِ نِيْرَآمَدَا نَدَسَبَبِ طَوَالَتِ كَلَامُهُ نَوَشْتَهْ بَعْدَ اَزَانِ
 سَاكُتِ بَايْدِكُ دَرَامُو شَرْعِيَّتِ سَعِيْ بَلِيْغِ نَمَايَزِيْكَ شَرْعِيَّتِ زَبَانِ طَرْفِيَّتِ وَحَقِيْقِيَّتِ
 بَرْكَسِ كِيْ بَقْعُ صَوْبِيْ اَزِيْنِ رَا هَسِيْدِ بَعْدَ اَزَانِ سَوَلُوِيْ سِرْجِ الدِّيْنِ كَنُ كَهْرُ طِيْهِ عَرَضَتْ
 كَرِيْمِيْدَتِ مَلَا زَمَتِ شَخْصِيْ فُلَانِ خُتِيَارِ كَرُوْمِ چُوْنِ تَعْلِيْمِ اَوْ بَرِيْنِ گَرَانِ اَبِيْ پِيْشِهْ مَلَا زَمِيْ اَنْ
 بَعْدِ شَمْسِ خَوَاشَمِشِ الْعَارِفِيْنَ فَرَسُو دِيْ اَنْ تَعْلِيْمِ نَقِيْرِ اَمِيْرِ فَرَقِ سِتِّ اَمَلِ دُنْيَا مَحْضِ بَرَا
 مَصْلُوْ دُنْيَا سِيْ كُنْدِ اِيْنِ تَعْلِيْمِ شَمْسِ اِيْمَانِ اَضَاعَ كُنْدِ وَصُوفِيَانِ مَحْضِ بَرَا خَشْنُو دِيْ
 اَنْ بَا كُنْدِ اِيْنِ عِيْنِ قِيْ اَسْتِ بَعْدَ اَزَانِ فَرَسُو دِيْ پِيْرَا بَايْدِكُ مَوَافِقِ اسْتَعْدَادِ مَرِيْدِ اَوْ
 وَشَتْمَالِ فَرَايْدِ مَرِيْدِ رَا بَايْدِكُ اَزْ صَحْبَتِ غِيْرِهِ خُذْ رُكْنَهُ وَبَا صِلْحَا وَعِلْمَا صَحْبَتِ دَارِ دَوْدِ اَوْ
 شَيْخِ ثَابِتِ قَدِيْمِ بَاشَدِ تَابَنْشَرِ مَقْصُوْدِ بَعْدَ اَزَانِ سَخْنِ دَرْ ذِكْرِ عَامِلِ وَصُوفِيْ فِتْنِ
 خَوَاشَمِشِ الْعَارِفِيْنَ فَرَسُو دِيْ اَنْ عَامِلِ وَصُوفِيْ فَرَقِ سِتِّ اَلْكَرَامِ اَزْ اَكْسِيْ اَزَارِيْ بَايْرَنْجِي
 بَرَسِدِ دَرْ عَوْضِ اَنْ عَمَلِ خُوْرَا جِهَتِ هَاكُتِ اَوْ سَخُو اَنْدِ وَصُوفِيْ اَبْضَدِ اِيْشَانِ عَمَلِ كُنْدِ عِيْنِيْ اَرْ
 رِيْجِيْ دَوْبَايِ كِيْ بَرَسِدِ اَضْدَا اَتْعَالِيْ سِيْلَانْدِ وَخَوْضِ اَنْ نِيْ طَلْبِنْدِ بَايْدِيْ اَحْسَانِ كُنْدِ چَا نَخِيْ شَيْخِ
 سَعْدِيْ فَرَسُو دِيْ مَحْضِ اَنْ كَرْدِيْ اَخْبَرِنِ لِيْ مَنِ اَسَا بَعْدَ اَزَانِ فَرَسُو دِيْ عِلْمِيْ
 خَا بَرِ سَرَا حِ عِلْمِ رَا تِيْزِ كُنْدِ بَرِ اَشَادِ مَقْصُوْدِ كِيْ دَوْبَا اَلِ دَسْتِ نَزَشْدِ وَجَمِيْعِ عَمَلِ اَوْ رَا فَرَسُو دِيْ عِلْمِ
 بَلَنْدَا زَمْدِ دَرْ عَمَلِ اَنْ نِيْ كُوْشْتِ نَدِ وَصُوفِيَانِ دَرْ عَمَلِ سِيْ كُنْدِ دَوْبِرِ بَايْدِيْ قَرْنِهْ بَرِ هَسِيْدِيْ
 وَوَصْلِ حَقِ شَدِيدِ بَعْدَ اَزَانِ عَمَادِ مَسِيْنِ تَرَشِيْ عَزْمِنِ اَشْتِ كِيْ مَعْنِ اَصْوَ لَانْدِ سِيْلِ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

وبعد

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

وبعد

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

چیست فرموده و فی باب بحث کمال محبت در متابعت محبوبت غرق میماند و از رعایت
 مذاهب فارغ باشد و دیگر آنکه حافی عقیده مذاهب نباشد و همه مذاهب را ملاحظه و داند و
 دیگر آنکه مذاهب حافی است یعنی الامواج حافی الکنونین الا هو و دیگر آنکه چون منصب
 اگر ام مرتبه فنا و فنا الفنا برسد از قید مذاهب بگذرد و بهر یک از این بیت بر زبان
 مبارک راند **میت** مذاهب اندی در دوازده اوچ عاشق دایره موری به عشق بهر
 جد شور میاید بکشن و طے جائز و رین بعد از آن فرمود چون شخصی علتی چیزی
 اختیار کند علت گردد اگر چه سنت باشد و همچنین مردی کامل بجهت کسی که عمل کند
 خواه کفر باشد علت گردد و این بیت بر زبان مبارک اند **میت** هر چه گیرد و علت
 شود به کفر گیرد و کامل علت شود و هر چه درین محل قریشی مذکور عرض داشت که فصل کامل
 را بکفر چه نسبت کرد و فرمود کفر اتفاقی نیست بلکه کفر نسبتی است که نزد بعضی کفر باشد
 و نزد بعضی عین ایمان بعد از آن سخن در فضیلت فقر افتاد و خواجہ شمس العارین
 حکایت سلطان محمود غزنوی بر زبان مبارک ماند که چون محمود غزنوی قصد سفر
 هندوستان کرد و طفل خور و کمال همراه خود برد و پرورش و بختی کرد و چون به بخت رسید
 بر تخت شاهی بنشاند و روزی بر تخت نشسته گریه میکرد سلطان باعث گریه پرسید
 و فرمود سالی چون مادر من بچ شکست که گفتی که خدایتعالی ترا بحواله سلطان محمود و کند
 و والد از روی شفقت مادر مرا گفتی که چنین با عا و حق پسنداید که و اکنون بحال خود
 می بینم آن سخن مادر شفقه مادرم و گویم اگر مادر من و بر و بود و هستی که خدایتعالی خلاف
 را می و عا و است شاهی عنایت فرمود بعد از آن فرمود که مراد از ماده طبیعت است که
 هر وقت انسان از فقر باز دارد و بگوید که در معامله فقر بسیار آفت هایست و عقل شر
 پذیر است این هم از آن فقر باز داشتند با مورد دنیا فانی مشغول می سازد و محمود را
 مرتبه فقر است که چون میعادق در سلوک فقر قدم زند بخت سلوک که وصل حق شد بر

مرآتیه ششم در ذکر سماع و جذبه و استغراق اهل الله

شب پنجشنبه دولت پای بوس حاصل شد مولوی نور احمد هزاروی وسید فضل شاه پشاور
و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر سماع افتاد و خواجہ شمس العارفین بر زبان مبارک را اندک
وقتی در کابل خدمت مولوی محمد غوث صاحب حاضر بودم از مسکنی شریف باب سماع
بجشن آمدم از دو طلبیدہ گفتند کہ بیلین چن شرح تفسیر عبدالحق را بر او دند و در اینجا
بود کہ امام غزالی رحمتہ اللہ علیہ سماع را حلال گفته و تفصیلش در کتب سلوک موجود است
بعد از آن کہ کس مطربا دند و خواستند کہ سرود ساز کنیم خواجہ شمس العارفین فرمود
ساز بر لبه خود را بپوشانید اگر سخن گفتید بی ساز بگوئید پس ہنہا ہنجان کردند بعد از آن
فرمود در مدارج النبوت نوشته دیدم کہ ہفت کس از اصحاب کرام مانند جعفر طیار و امیر معاویہ
و مقداد و علی اوس و غیرہ آواز بر لب شنیدہ اند مولوی نور احمد چندی عرض داشت کہ بعض
مردمان آیت لہو الحدیث در حق سماع دلیل آیت سماع نیست بلکہ سبب نزولش آنست کہ
یہودی مدینہ منورہ بجانب ملک عجم آمدند و قصاص نصرتہم و ہفند یاریا کردہ باز بدینہ
آمدند چون حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم و غلط قرآن مجید بیان فرمودی آن
یہودان علیحدہ جلفہ زدہ قصاص نصرتہم و ہفند یار میکردند پس در حق آن یہودان خدا
تعالی آیت لہو الحدیث نزول فرمود بعد از آن مولوی نور احمد صاحب التماس کرد
کہ حرمت سماع علی الاطلاق از حدیث شریف ثابت نیست چنانچہ در مشکوٰۃ شریف
سطور جاریتان فی بیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تا آخر ہم در سنن ابن ماجہ

آمد برایت معوذتہ بریج و دخل علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و عندی
جاریتان تغنیان الحدیث خواجہ شمس العارفین فرمود امام غزالی در احیاء العلوم و
ست کہ روزی یحییان در مسجد سرود میکردند و حضرت لمالی عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا
ذوق خود بر دوش سول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہا و می شنیدند بعد از آن دعا گوے

مرآتیه ششم در ذکر سماع و جذبه و استغراق اهل الله

بعضی از حضرت

ذکر شمس العارفین و از بر لب بعضی صحابہ

حدیث روایت سماع

شنیدن سماع بی عاقلانہ

حرف می از خود و از شمس العارفین فرمودند

عرض داشت که حضرت خواجه توسی سماع با سازی شنیدند یا بی ساز خواجه شمس العارفین
فرمود از سازها و آلات سماع نهایت احتراز میکردند و چون قوالان مجلس سماع آراسته
می کردند آنحضرت در حجر مبارک نشسته می شنیدند و در اجودین و عجز سر حضرت گنج شکر
روضه مبارک آنحضرت محراب مسجد نظامی جلوس فرمودی عین وقت ختم نزدیک شد
قد ساعت یکم بنشسته و باز فی الحال بر برج نظامی آمدی اگر کسی قوال با ساز نزد ایشان
سماع میکرد آنرا بیرون کردی گفتی که در اینجا عالمان بایند و ترا بزنند بعد از آن
مولوی معظم دین عرض داشت که چون بنازل و مقامات خواجه نصیر الدین شنویم عجب حیرت
میباشیم خواجه شمس العارفین فرمود آنحضرت بر شریعت چنان ثابت قدم بودند که گاهی
بسوی سماع توجه نشدی و حال آنکه حضرت سلطان المشایخ پیر ایشان می شنوند بسیار
عرض داشت که چرا از سماع احتراز کردند فرمود برای اتباع سنت رسول علیه السلام باز
عرض کرد که اتباع شیخ خود چرا نکردند خواجه شمس العارفین فرمود احتراز از سماع منافی اتباع
نیست زیرا که اتباع امر شیخ ضرورست و ایشان بشنیدن سماع مامور بودند و این کار
حاصله آنحضرت است که با وجود امکان از شنیدن سماع باز ماندند بعد از آن فرمود
شخصه بخدمت خواجه نظام الدین عرض داشت که حضرت نصیر الدین مجلس سماع شما حاضر
نمی شوند چونکه آنحضرت بحال ایشان واقف بودند هیچ نگفتند باز سید آمد بخش عرض
داشت که محفل سماع حضرت نظام الدین بساز بود یا فرمود ساز و فرامید و مجلس ایشان
هرگز نبود بلکه دستانت دن را بغیر شیخ فرمودی بعد از آن سخن در فضیلت سماع
افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود ای مدویشن راهی که زاهد بدت کثیر طے کند صوفی بحالت
سماع بیک آن قطع کند بعد از آن این بیت بر زبان بیاورد بیت جای که
زاهدان بنظر اربعین سند پوست شراب عشق بکیه میسند و هم فرمودند برای
دفع خطرات نیز نافع ترست و کثرت سماع باعث تسکون دلست و پریشانی حال

شنیدن سماع خواجه توسی

شنیدن سماع خواجه نصیر الدین

شنیدن سماع خواجه نظام الدین و فضیلت سماع

ذکر توحید شهنشاه

ذکر بزرگواران

ذکر ستغراق خواجه توسی

پس سالک باید که گاهی گاهی بشنود و مازوق در دل و مازده گردد و بعد از آن فرموده
 سماع را مکرر دست باید تا شنیدن و حلال باشد چنانچه سالکی و عالمی با یکدیگر گفتند که ساز
 بوقت زدن چه گویند عالم گفت طبله گوید قدیم و ایهڑو او آواز دیگر در پیٹ پیٹ کنین
 میگویند لعنت لعنت و بر بله میگویند فی تون کینون آهنی این فی تون کینون آهنی این
 و لولیان که بدست خود اشارت کنند گویند که اینون اینون و سالک گفت بجان من
 اینست طبله گوید تو همین تون این و آواز دیگر بر حق بر حق و کنینان میگویند یارب
 یارب و بر بله میگوید تو همین تون این تو همین تون این و لولیان بدست اشارت کنند
 انوچه انوچه بعد از آن سخن در جذب بافتا و خواجه شمس العارفین فرمود جذب بر دو قسم
 یکی انگو باهوش می باشد و اختیار ماند که خود را باز دارد از جنبش و حرکت و دوم آنکه خستیا
 ماند و نه هوش از همه امور بی خبر باشد پس ضو بصورت اولی نمی شکند و در صورت ثانی
 بشکند بعد از آن بنده عرض داشت که در خاندان نو شاهی مردمان حال و ملاک و مندرک
 شده حالت و جذب میکنند و بعد آن بحال سابق و عقیده فاسد بمانند آنرا حکم چیست
 خواجه شمس العارفین فرمود اصل حالت و جذب در مرتبه فنا باشد و آن مردمان که با مرتبه
 نرسیده باشند حالت ایشان مجاریست بعد از آن فرمود در پاک پشن شریف بسیار
 هنودان و در محفل صوفیان آمده حالت و جذب میکردند پس بعد از حالت بنده کفر
 می ماندند چنین حالت نزد صوفی کرام هیچ فائده ندارد بعد از آن فرمود سماع حاصل
 الی الحق است مراحل طریقت را و نقصان است اهل شریعت را بعد از آن سخن
 در ذکر ستغراق افتاد و مظهر محمد بخش عرض کرد که مسلمان حسین تو مکنجال و غلام حسین قوم
 چاند یا ساکنان بلده لیه باراده زیارت حضرت خواجه توسی میفرستند و راه حسین
 مکنجال از رفیق پرسید که شما را حضرت صاحب شناسند و نام توسی را ندانند غلام حسین گفت
 ما یقین نیست که حضرت صاحب ولایت قومیت و سمیت سکونت من واقف باشد

حسین گفت ما را بخوبی می شناسند الغرض همین بر دروازه حجره مبارک آنحضرت رسیدند
 اول حسین کنجال اندون فته قدم بوشید پرسیدند که تو کسیتی گفت که من حسین فرمودند
 کدام حسین گفت حسین کنجال ام فرمودند حسین کنجر باز عرض کرد که حسین کنجال ام فرمود
 خیر بنشین بعد از آن غلام حسین قدم بوشید فرمودند ای غلام حسین خوش آمدی منی بخا
 شما خیریت بعد از آن فرمود که روزی بی بی عائشه صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا بخت
 رسول علیہ السلام رفت آنحضرت پرسید کدام است گفت عائشه ام فرمودند کدام عائشه
 گفت دختر ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ فرمودند کدام ابوبکر گفت یا رسول اللہ السلام
 خاموش شدند بعد از آن فرمود که این وقت استغراق بر عظمه ولیامی آید بعد از آن
 سخن در ذکر استغراق شیخ عبدالحق ردو لوی قفا و خواجہ شمس العارفین فرمود روزی بر
 سایه درختی نشسته بودند مرغی باواز خوش بران درخت تسبیح بخواند و لذت آواز او را
 دل ایشان غلبه کرد و همه عمر در ذوق او مستغرق ماند بعد از آن فرمود وقتی در تنو
 شریف مجلس سماع آراسته بود صاحبزاده عبدالغفور پسر غلام نبی مهاروی را حالتی پیدا
 و بجا در غود بر روضه مبارک خواجہ توسوی جاو کشی میکرد و بجا استغراق مستغرق بود
 و بسبب غلبه جذبه جانب محفل نشینان هرگز التفات نفرمودی در آن حال نزد آنحضرت
 رفته این شعر مهندی گفتم مهندی عشق تیرے بہن ہمیں پران کو فی مہدی چاہی
 سوی من یہ باز با استغراق مشغول شدند بعد از آن فرمود که از مولوی احمد دین خلیفہ
 خواجہ توسوی شنیدم کہ روزی حضرت محکم دین سیرانی رحمۃ اللہ علیہ در راه میفرستند دیدند
 دو شخص چیزی بر دوش نہادہ می آیند محکم الدین صاحب رفیق خود گفت کہ قاتلان ہم ہند
 چون نزدیک آمدند و آن دو کس توالتان بودند و بر دوش شان ہمانہ بودند ہمانجا شستہ
 سر و شرمع کہ وہ بچہ رشیدان آواز تن مبارک آن حضرت ہمنہ خون شد چو آواز آن
 حال معانہہ کرد و بگریختند در رفیق آن حضرت حیران شست کہ کنون میکنم پس چاہے آنحضرت

نکودستاران حضرت سادات پادشاہ مدظلہ العالی

در استغراق صاحبزادہ عبدالغفور پسر غلام نبی

در استغراق صاحبزادہ عبدالغفور پسر غلام نبی

بر آن نمانداخته بنشست آهسته آهسته زیر آن چادر و وجو و مبارک آن حضرت بدستور
 سابق درست شد و روانه شدند آنگاه فرمود که استغراق آنحضرت چنان بود که اکثر
 اوقات بر نیت نماز تبادی تا بحدی که وقت نماز فوت می شد می نیت نماز مینمود
 تمام نشدی و بعضی اوقات اگر بوقت نیت نماز کسی سرزد کردی همان وقت نیت
 ایشان کامل شد آنگاه فرمود که در حق ایشان سرزد نهایت مفید بود و در حق بعضی
 بندهای زهر قاتلست بعد از آن مردی عرض کرد که شخصه در ملک چچی خود را
 بشیخت مشهور ساخت و اکثر مردمان دلت نواحی بآن بیت کنند و در حق ماچستیان
 لعن کند خواجه شمس العارفین فرمود چه طعن کند گفت گویند که خواجه گان چشت سرزد می کنند
 و این حرامست خواجه صاحب فرمود این عجب سلمانیت که عناد و تعصب حق مسلمانان
 حلال دانند سرزد حرام که اکثر مردمان بوسیله سماع بحق وصل شدند **مرآت**
 و هفتم در ذکر محبت خدا و رسول و دوستی دوستان و ذکر تبرکات
سررکات و اولیای نامدار

مرآت می و نعمت دیگر ذکر محبت خدا و رسول و دوستان

شب و در چشمتبه سعادت قدم بوسی حاصل شد معویزان دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر
 محبت خدایتعالی افتاد و خواجہ شمس العارفین فرمود اصل بر همه عبادت محبت الهیست
 هر چند محبت نایه تر باشد همان قدر در عبادت او نیز تر گردد و چه دیرین محل بند عذر
 داشت که ترقی محبت الاهی بچطور حاصل شود فرمود بواعث حصول محبت الاهی بیشترند
 الابراری ترقی محبت و سید ذکر بهترست چند آنکه در ذکر مداومت کند محبت او بیشتر باشد
 چنانچه در حدیث آمده من احب شیئی اکثر ذکره باز گفتیم ذکر هر چه باشد یا حق
 فرمود بهر طوریکه باشد کافیست زیرا که مراد ذکر باید دوستست بهر وجهی که باشد بهترست
 بعد از آن سخن در محبت خواجہ قطب الدین افتاد و خواجہ شمس العارفین فرمود یک سال
 خرد سال میداشتند اتفاقی است در ایشان زافاته آمد پس ایشان تنگ شده پیش کس شرفه

اصل بر عبادت محبت الهیست

در محبت خدایتعالی و دوستان

اظهار کرد مردمان حاضر پیش آورده خود خواستند که از میان غفلت شده که احوال ایشان
 نه پرسیدیم چون خواجه صاحب باین امر واقف شده اند از زبان مبارک گفتند که ای خداوند
 بر آنکس که ستر فاقه سن اظهار کرد آنرا بمیران این مجرب و این قل پسران حضرت همراه طفلان
 بازی میکرد و مکره گردان و بجا بست و جان شیرین بحق تسلیم کرد و سبحان الله دوستی حق
 درون آنحضرت چنان غالب تر بود که محبت پسر خود چیزی باقی نماند بعد از آن این
 معنی حکایت بر زبان مبارک را اند که چون حضرت ابراهیم حجه الله علیه و آله را بلخ جانی که
 برقت پسر خود نزد مادر او بگذراند چنان بزرگ شد گفت پدر من کیاست ما خوش
 گفت الحال در مکه نشان میدهند گفت من نیز بکه روم دیدم خود را زیارت کنم و در
 خدمتش باشم پس از مادر رخصت یافت و بلخ شادی کرد و هر کس که آرد حج میدارد و باید از
 در احوال او بر من خود کنم مجرب و این خبر چهار هزار مرد و بیا هند همه را زانو و راحله داده بکه آورد
 با سید انگه زیارت پدر خود مشرف شوم چون بکه رسید و مسجد حرم جماعتی مرقعه پوش
 را دید پرسید که ابراهیم آدم را نشان میدهند شیخ ما است بطلب همیزم بصحرای مکه است
 تا بیارود و بفروشد و آن خود و پسر بصحرای مکه رفت پیری را دید پشته همیزم بر سر بناوه
 می آید گریه بر سر افتاد و اما خود را نگهده داشت و آهسته و پایی اومی رفت تا باز از بغل
 و آن پیش اصحاب خود آورد و بنام مشغول شد و بعد از نماز با اصحاب خود گفت که خود را
 دیدن طفلان امر دنگهدارید خاصه امروز که زنان و کودکان در اینجا بسیار آمده اند همه
 قبول کردند چون حاجیان بطواف مشغول شدند ابراهیم نیز در و نظر کرد و یاران از دیدن
 او تعجب کردند چون از طواف فارغ شدند گفتند ما را فرمودید که هیچ امر و وزن نظر
 نکنید و شما بنامی صاحب جبال مگر نیست چه حکمت بود گفت پسر می خواهم در بلخ بگذرانم
 چنین دادم که شاید او آن پسر منت روزی دیگر از یاران ابراهیم مد فاقه بلعیا نیت
 و آن پسر در خیمه بر کرسی قرآن میخواند و میگفت سبقت من پدر اندیدم در پیش گفت بیا تا

اینها همگی نامان خود در طواف بودند پیش از آنکه

شمار پیش و بر من چون نزدیک رسیدند ابراهیم نشست بودند از دور نگاه کرد و فریاد برآورد
 و گفت پدر من اینست جلد یاران بگریزند و سپهر بهوش بختیاد چون بهوش آمد بر پدر سلام
 کرد و ابراهیم جواب داد و در کنار گرفته احوالش پرسید پس ابراهیم خواست که بر دو سپهرش
 بنیگنداشت ابراهیم روی آسمان کرد و گفت الهی از محبت سپهر محفوظ دار پس سپهر در کن
 او جان بحق تسلیم کرد و یاران گفتند ابراهیم این چه بود گفت چون او در کن گرفت محبت
 او در دلم بچسبید و آید که امی بر ابراهیم گفت *لَا تَحْزَنْ نَحْنُ نَحْكُمُهَا وَنَحْبُثُ مَعَهَا هَيْدَرًا وَعُوسَى*
 دوستی با کنی و با دیگری دوست داری و بدیگری مشغول شوی چون این شنیدیم دعا
 کردم که ای خداوند مرا فریاد رس اگر محبت او مرا از محبت تو باز گرداند یا جان و بر او
 و یا جان من عا در حق و قبول افتاد اگر ازین حال کسی تعجب آید گویم از ابراهیم پیغمبر علم
 پس خود را قمر بان کرد تعجب نیست بعد از آن فرمود عالمی بمقام حضرت خواجه توسی
 سکونت کرده بود و در خواب زیارت جناب سرور کائنات صلی الله علیه و سلم شرف
 شد و بخدمت حضرت خواجه توسی عرض کرد که ارشد حضرت رسالت مآب صلی الله
 علیه و سلم را بخواب دیدم خواجه صاحب سوخیر چه تعجب است آن عالم خاطر نگین گردید چون
 دیگر مردمان از حضور آن حضرت بیرون رفتند خواجه صاحب آن عالم را فرمود که این زیارت
 خیال توست باید که عینیت ردل علیه الصلوة و السلام حاصل کنی زیرا که ابو جهل بار بار
 زیارت حضرت رسول علیه السلام شرف شد و ایمان نیابد و بعد از آن فرمود
 دوستی و دشمنی خدای و صحبت با آنها هم وسیله نجات است *الْكَافِرُ فَرَمُوهُ فِي نَجْمَاتِ الْكَافِرِ*
 نوشته دیدم که شخصی را در قبر سوال کنند که خدای تو کیست پیغمبر تو کدام و دین تو چه اگر مرد
 نیکوکار باشد گوید خدای من الله است و رسول من حضرت محمد صلی الله علیه و سلم است
 مسلم و دین من اسلام است و همچنین اگر شخص فاجر باشد و در جوش گوید کسی انجمن است
 پس آنرا احوال دوزخ بنمایند و باز گویند که دیگر کسی امی دادا گوید فلان بزرگی را می بینم

فضیلت عینیت از زبان

فرمود

و بخد مت فلان بزرگ رفته بودم و فلان بزرگی را دوست میدارم خدا تعالی حکم فرماید
 که ای درشتگان من این بگذارید بطبیعی دوست خود همه گناهان او بسیار مزیدم بعد
 از آن فرمود شخصی را پرسند که خدا و رسول و دین تو چیست بگوید فلان یعنی نام او کسی از
 دوستان خدا باشد پس حق سبحان را بلی فرماید بخواست نام دوست خود همه گناهان
 به بخشیدم پس ازین امر معلوم شد که حب و دشمنان خدا تعالی خبر میان است سبب
 بخشش بعد از آن فرمود در ویش را بایده که از فرمانبرداری خدا و رسول علیه السلام
 غافل نباشد و بحکم الهی عوا الله و الهی عوا الرسول کرمهت به بند و تا سعادت و اوین باید
 بعد از آن فرمود اکثر مردمان رینج مان بی زهد و ریاضت خود را با پاسبانی شصت
 کنت و پیش مردمان عوئی محبت خدا و رسول علیه السلام میکنند و نمی اندک دولت دایره
 و اتماع آنحضرت صلی الله علیه و سلم است چنانچه خدا تعالی امر فرمود قل انکم تنتم
 تحبون الله فتبعونی یحبکم الله یمدیرین محل مهر محمد بخش سکنه لیه کتاب
 من حاجت الاعجاز شرح گلشن را از خدمت فیض درجت بگذرانید و گفت کتابی که برای
 نویسانیدن در توشه شریف داده بودید با جرت چهارده و پویه هشت آن تیار است به است
 چونکه بموجب اوراق آن احبت بیشتر بود گفتم احرت این کتاب بحساب و اوراق بسیار است
 خواج شمس العارفین فرمود بزرگی کتاب بقیه گران خرید شخصی گفت بسیار قیمت داد
 گفت هیچ قیمت نیست که قصه خرید شیخ بنی زلیخا یوسف علیه السلام را یاد نمی داری گفت
 بیعت جبار چند دادم جان خریدم بنام ایزد و عجب از آن خریدم بعد از آن
 سید صالح شاه سلطان پوری عرض داشت که سه چیز در زمره صوفیه گرام بهتر از
 محبت و مذتب پی خود و عبادت اما کدام چیز فضیلت میدارد فرمود نذر و صوفیه دو
 چیز فاضل تر از یکدیگر سلوک و دیگر جذب به محبت خدا تعالی و او را و افکار و تنهال برای
 ترقی محبت هستند اکثر سالکان ازین راه بقرع حق پیوستند بعد از آن جن و اولاد

کتابی در نام و بزرگ نام و بزرگ

کتابی در نام و بزرگ نام و بزرگ

صیغی غلیوی عرض داشت دعا فرمایند تا خدا تعالی محبت خود عنایت فرماید و از سستی
 سوخوم رگای کند و آنچه شمس اعدا فرین فرمود این عطای اکسیت هر که خواهد بدو باز عرض
 داشت که شما را بجای محبوب بجانی میدانم مرا جام وصال و بنوشانید این سبت و زجر
 خوانند بمیت کلمه لوک میهن مای می پی پی چون میثان آب مایه نون
 و هو بیان بعد از ان سید عرشا عرض داشت که سلسله قادریه از سلسله دیگر
 فوقیت دارد بعد آنکه حضرت غوث الاعظم بمقام محبوبیت رسیده اند و آنچه شمس العارفین
 فرمود اگر چه ورزش همه سلسله علل است اما مقصود و است و آن عرفان حق است
 انگاه فرمود و جمیع مشایخ حسب استعداد و مقام محبوبیت یافته اند و این بیت بر زبان پاک
 ماندند بمیت تو گویند در جهان یک یزید بود پس هر که وصل شد بجانان یزید دیگر است
 بعد از ان فرمود و ما را مقام محبوبیت بر تو حیدرست و مدار تو حیدر بر فنا و مدار فنا
 بجزند و پیر حاصل نیست پس این امر در همه سلسله موجود است چه قادری چه چشتی
 بعد از ان فرمود غوث الاعظم رضی الله عنه چهار روز در مقام محبوبیت ماندند و
 حضرت خواجہ نظام الدین بدو توفی و بعد از او روز بعد از ان فرمود ای درویشان
 شب بیدار زفته است اکنون بجهه مای خود آرام کنید بعد عرض داشت که چنین شب
 وصل شما باز که بدست آید غنیمت است که بصحبت ایشان بگذرد انگاه این مصلح
 بر زبان مبارک محضر عرشا قدراتی شبهاست پہلی پروصلد حیات انوکھ ٹری بی بعد
 از ان بند عرض داشت که دیوان حضرت خواجہ قطب الدین حمہ الله علیہ بگویند
 است فرمود و عجب کتابت عالی مضمن کہ بفهم ہر کس نیاید باز فرمود و نیز کلمات
 خواجہ قطب صاحب حضرت گنج شکر نظر ہر اند کہ چون کمال مریدین قدر باشند پیر
 حال پیر از و عالی تر خواہد بود بعد از ان پیر نظام محمد سیال عرض داشت کہ مقام
 حضرت گنج شکر ممتاز اند علیہ قرص جو بینہ داشتہ است بعض مردمان گمان برند کہ

در مقام محبوبیت بر زبان مبارک

انوکھ ٹری بی

آنحضرت بوقت گرگشتی از الیسیه آیا این است یا نه خواجہ شمس العارفین فرمود این
 کاسه چوبین برای تعلیم نفس خود داشته بود و چپیکه خوردنی در آن انداخته خورد
 و هر روز لب آن کاسه برنگ نموده ای تا آنکه اینقدر باقی ماند از آن تصور کرده که
 زیارت مردان دہشت اند بعد از آن فرمود حضرت گنج شکر اکثر مدت در باوید گذران
 میکردند می غذای خود از برگ انجلی اراک و غیره ساختند می خواجہ نظام الدین علیہ
 الرحمۃ میفرمودند وقتیکہ موسم گل و برگ درختان نو بیرون آمدی و از و غذا ساختی
 مار اعید بودی بعد از آن چند و ڈاشا عرض داشت کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 فرمود *الْفَقْرُ فَتْحٌ وَالْفَقْرُ مَبِیَّتٌ* مراد این فقر چیست فرمود معنی این نزد صوفیہ
 کرام قائمہ است و این گر سنگی روشنی دل است بعد از آن دعا گو عرض داشت کہ
 چیزی برای تبرک عنایت فرمایند خواجہ شمس العارفین فرمود تبرکات بر دو قسم اند
 صورتی معنوی صورتی شمل چاہد و پیر این کلام و تعلیم و غیره و معنوی مانند
 ذلک لف و ذکر و فکر کہ بر پیدان ارشاد میکنند پس مرید را باید کہ بر تبرکات معنوی تکیہ
 نماید زیرا کہ داشتن تبرکات ظاہری مرتبہ مجاہدیت پس مجاہد بقلہ حقیقت کے باشد
 بعد از آن سخن در ذکر تبرکات سرکائنات صلی اللہ علیہ وسلم افتاد خواجہ شمس
 العارفین فرمود *حَبِیْبُ بَارِکِ سَوَّلَ اللہُ صَلی اللہ علیہ وسلم وَ تَحَفَّ سَلامٌ وَ عِلَامَاتُ سَتِّحَقُّ*
 بعد مت حضرت خواجہ سعید الدین اجمیری پشت پشت رسیدہ بودند کہ چو این بین
 شخصہ بزبان تو ظاہر شود تبرکات مذکور را در بدنی و دعا خیر و حق اہل سلسلہ خواجہ
 الغرض تا آخر عمر خواجہ سعید الدین شخصی موصوف بطہر زنیاد و وقت وصال خواجہ
 قطب الدین را وصیت کردند کہ تبرکات سرکائنات صلی اللہ علیہ وسلم بردی کہ باین
 اوصاف موصوف باشد باہمی دعا خیر بطلبی تا آنکہ بزبان خواجہ قطب صاحب ہم میسر
 داشت از لطافت مذکور خواجہ فرمود *اللہم* گنج شکر را وصیت کرد و ایشان حضرت

کاسه چوبین

ذکر کرامات

خواجہ نظام الدین را سپرد نمود و چون خواجہ نصیر الدین سعادت قدم بوسی ایشان حاصل کرد و شرف بیعت یافت خواجہ نظام الدین دہشت کہ مستحق آن تبرکات اینست در پی آن شدند کہ حسب موقعہ امانت عوالم ایشان نموده دعا طلبی کنم روز عید مردمان خاص عام برای شستن جابہ و غسل برکنارہ حوض شمسی فتنہ بودند اتفاقاً حضرت خواجہ نظام الدین بر آن حوض فتنہ دیدند کہ خواجہ نصیر الدین برکنارہ حوض پایی در آب آویختہ بمراقبت نشسته بودند خواجہ نظام الدین از کنارہ دیگر غوطہ زده نزد خواجہ نصیر الدین رسیدہ بوسہ برپایی او دادند چون خواجہ نصیر الدین پایی خود را بیرون کرد و زار زار بگریست و گفت تعجب ام کہ ایشان برپایی من بوسہ داده اند و نمود تعجب نیست بلکہ حسابشاد پیران کبار بر قدم تو بوسہ دادند بعد از آن تحفہ سلام و جہہ سول علیہ السلام بایشان دادند خواجہ نصیر الدین خصوصاً ساختہ جہہ مبارک پوشیدہ و دو گانہ شکرانہ بگذشت و دست و عابجناب مجیب الدعوات برداشتہ مناجات کرد کہ اے بار خدا یا جمیع اہل سلسلہ از جہل و فقر مگر کتب محفوظہ دار و خاتمہ ہر یک با ایمان گردان آمین یا رب العالمین بعد از آن فرمود اجابت دعا اول و دوم ظاہر است کہ خلفای حیثیتہ نظامیہ بہر دو دعا بہرہ یافتہ اند و یقین است کہ خاتمہ ایشان بر ایمان باشد انشاء اللہ تعالیٰ

مراقبہ سے دہشتہ روز از عشق و فضیلت آن

مراقبہ سے دہشتہ روز از عشق و فضیلت آن

روز شنبہ سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی نور احمد چنیوٹی و مولوی نور الدین پنیوسی و سید الہی بخش لاٹکری و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در باب عشق افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود اتفاقاً در پاک پٹن نجد مرت حضرت محمد علی شاہ صاحب خجندی مشرف شدم پرسیدند کہ وطن شما کد ام است گفتم در علاقہ ملک چنگ نزد قصبہ ہول موضع سیال سکونت دارم فرمودند اگر چیزے از احوال مہاجر ہنجا معلوم باشند بگو گفتم کہ در سن صغیر ملک دہمن کھسب برآ خواندن علم زمتہ بودم ازین جہت اتفاقاً

مراقبہ سے دہشتہ روز از عشق و فضیلت آن

اقامت در وطن کم افتاد و اگر شخصی ضعیف العمر احوال بهر رنج پرسیدم آن شخصه گفت
که مردی سفید ریش از پدر خود نقل میکرد که من مادری را باعث افلاس نزد چوچک
سیال پدرمیر سکونت کردم و مدتی گذارم چوچک گذران میکردیم روزی والد
نهیزان خشک و دودغ ترش مراد او گفت که رنج نام خدنگار مال مویشی مادر چراگاه
بغلان مکان باشد ویرا بدی چون آنجا رسیدیم دیدم که سنگگون کرده برنی خود پیشانی نهاد
شک خون میگردد و زیر چشمان او نقش پاگاه و میش پر خون شده چون نان دودغ پیش او
کردم گفت دودغ بنوش و نان یر درخت فلان بنجه چون افس آید من این جان میش
والده میر بیان نمودم خشمناک شده و دل از چرخه میر کشیده در پیشانی او بزد و چرخ
بیرون نیامد پس گفت حال این بخت سوخته نیست که ذره خون در بدن اندام نهاده و
آن فر به پر خون که شمشیر نوشد از این باعث خون میگردد بعد از آن فرم حضرت
محمد علی شاه روی سوی من آورد و قصه حضرت شیخ عبدالقدوس بیان فرمود که زو
سجده پنج موصوفت لایاب بود که اکثر مینودان آنجا غسل میکردند اتفاقاً خادمی حضرت
شیخ عبدالقدوس آنجا رفت و بر دختر ساهوکار عاشق شد ازین جهت آنجا آمدت
می داشت روزی آن درویش بر تالاب رفت و گافری را معلوم بود که این کوشش
دختر ساهوکار عاشق است گفت معشوقه تو درین تالاب غرق شد پس بمهر دشمنان
احوال معشوقه در تالاب غوطه زده بمرد بعد از آن دختر ساهوکار باید گاه گفت
که عاشق تو در تالاب غرق شده است گفت کدام جا گفت فلاخجا بحال همان جا خود
ببنداخت و غرق شد چون این کیفیت ساهوکار بشنید چند غواصان بر آن تالاب
برد و چون آن مرد را بیرون کردند و پشت هر دو چسبیده بودند هر چند در جایی آن
کوشش کردند هرگز جدا نشدند و اهل اسلام گفتند که ما این مرد را دفن کنیم و سپرد
گفتند که می سوزیم و یا بشمشیر جدا کرده علقه علقه سر جام او بکنیم چون این ماجرا

شیخ عبدالقدوس شنیدند آن مریوش زنته فرمود ای درویش در عشق مجاز کمال شد
 مگر مجاز جامی تجا درست بجز در زبان شیخ صاحب پشت هر دو جدا شدند پس آن دولتر را
 در حجره دفن کردند بعد از چند مدت شیخ عبدالقدوس جهت نماز پنجگانه مسجد آمد خادمی حاضر
 نبود که ابرق پر نموده پیش شیخ بیارد و درین فکر استاده بودند که همان درویش را قبر
 خود بیرون آورده کوزه آب در دست گرفته حاضر شد شیخ فرمود ای مریوش از کجا آمدی
 گفت اگر تشریف از زانی فرمایند مقام خود شمار بنمایم خواهد همراه آن در حجره رفته دیدند که
 تخت مرصع در میان آن قبر نهاده است و آن و خمر سا هو کار بر تخت نشسته بتلاوت قرآن
 مشغول است شیخ صاحب فرمود این منصبی بچه یافتی گفت بركت ایشا بعد از آن
 سید امیر شاه چاچی دیوان معین پیش حضرت صاحب نهاده گفت که این دیوان از خاص
 کتب خانه خواجه معین الدین صاحب حاصل کرده و خواجه شمس العارینین مطلع فرموده آن
 بیت بر زبان مبارک را ندیده است جایکه زاهدان هزار را بعین سنده مستی شراب
 عشق بیکه میسرند بعد از آن این غزل بر زبان مبارک ماند غزل مراد
 دل بغیر از دوست چیزی در نمی گنجد و بخلوت خانه سلطان کسی دیگر نمی گنجد تا آخر
 و دیگر این غزل نیز خواندند غزل من بل عشقم کنون سوی گلستان میروم بود
 از آن گل یافتم اندر پی آن میروم تا آخر بعد از آن فرمود حضرت خواجه توسوسه
 میفرمودی ای سالک طریقه عشق بیا موز و محبت حق تعالی حاصل کن که اصل همه نیکی
 است بعد از آن فرمود خواجه توسوی بیاعتش کمال استغفار و عشق در ایشان
 خود را سبق عشق نمی آموخته گاهی بشتن را بعین متوجه نشدی و بر دوز نقلی نیز را غیب
 نبود ای و این پرده امر میزدان هم فرمودندی بعد از آن فرمود غرض از دوز و این
 خلاف نفس است پس خواجه صاحب گو ناگون خلاف نفس بر خود نسیا کرده بود و در این
 و غیره ریاضات ریا و عجب هم واقع شود و بخلاف عشق بعد از آن عا گو غرض است

که معنی بیت متاب از عشق روی اگر چه مجاز نیست که آن بهر حقیقت که ساز نیست
 چیست خواه شمس العارفین فرمود مراد از عشق مجازی احکام شرعی است و تعابیت طریقت
 است چون مرید صادق درین مورد و اثر ثابت قدم باشد یقین است که به مرتبه عشق تحقیقی خواهد
 رسید بعد از آن که چند زمان بکشد و بی بدن اجازت شوهران خود باشتیاق کمال نیاز
 تو سه مقدمه سواری کشتی روان شدند چنانچه زنان از کشتش عشق پیش از کشتی مردان
 و تو سه شریف رسیدند بخدمت خواجہ توسوی عرض داشتند که زیر دامنه ایشان از جبر
 و تنبیه شوهران خود پناه جویم و در سایه عطوفت شما گنت نامیم انگاه فرمود و با وجود
 چنین تکلیفات سعادت صحبت حاصل کردن آنحضرت بجز رسیدن عشق حاصل نمیشود
 بهدین محل چند مردان زنان مع دو تن بنگان ساکنان موضع بل پیکماری بار آورده
 زیارت حسین شریفین درین فقیر خانه آمدند و کیفیت زیارت حسین اظهار ساختند و توبه
 خوردنی اوشان شانه ده چوبینه آوردیم و دوستیم که برداشت این تکلیفات اوست
 بهر طرف که خواهد برده بهدین محل مولوی معظم دین صاحب عرض شد که امروز
 جمیع خاکبوسان آستان بعلیه عشق و محبت حالت کرده اند چنانچه مولوی فتح محمد سکنه
 سیلان بعلیه محبت آماده حالت میکردی و از مستی عشق ناله و زاری نمودندی خواه
 شمس العارفین فرمود عشق بمنزل جنون است و جنون بر چند اقسام است لهذا حالت
 صوفیان چند وجه بظهور می آید بعد از آن این قولی بر زبان مبارک اندک کرده
 العشق جنون و الجنون فنون بعد از آن این شعر بر زبان مبارک رانده شعر
 کی کاه دول پاری تو تهاراناز کیا سیمه جو گذری صید او پردهی شهباز کیا بخت
 بعد از آن فرمود و از وی خواجہ توسوی برکناره دریا سپهر رسیدند و کشتی موجود
 نبود فرمودند ای ستمان هشیار باش و عشق خود را از عشق زنان کمتر شمارید
 قصه بهر زنجار یاکوه فرمودند که عشق ما از عشق بهنجای کمتر نیست پس آنحضرت مکرر بفرمود

اقسام عشق

نوع

دریا قدم زدند اگر چه آب ریاض قباب بود اما هر یک از آنان در ناف رسید و هر دو ایشان
پس آنحضرت نیز بخیریت بگذشتند بعد از آن حکایت یوسف بن جیمین بزرگواران
روانند که یوسف بن جیمین جانب حرمین شریفین رفت منزل بمنزل راه دراز قطع نمود
به بیت الله شریف رسید در روزی در بازار رفتند ناگاه نظر دختر امیر بر ایشان افتاد
بمهر دیدن وی ماه و شش آنحضرت ازدول و جان بفرار شده عاشق گشت شبی بر تاقیه
نشسته بودند ناگاه آن دختر نزد کور از غلبه محبت خود را در کنار ایشان نگذاشت چون آن
حضرت از این موقع اطلاع یافت او را از کنار خود انداخته بسوی دروازه رفت و برگزیده
کنان بجناب حق تعالی حاجات کرد که ای خداوند کریم من بچه چه آدم و بچه بلا گرفتار
شدم بحالت گریه ایشان را خواب آمد چه بیند که خیمه زده است و بزرگے خوب روی بر
تخت نشسته است و بگردان لشکر باین خیمه بازده اند پرسیدند که صاحب این خیمه و
این لشکر کیست گفتند یوسف علیه السلام است که درین جای تشریف آورده اند اینهمه خیمه و
لشکر ایشان است گفت اگر اجازت باشد زیارت ایشان مشرف شوم گفتند برو چو
اندرون خیمه رفت زمین خدمت بوسید گفت باعث تشریف آوری ایشان اینجا
چه بود گفتند خدای تعالی مرا چنین فرموده که ای یوسف بر تو دختر امیر عاشق شده بود اگر
ترا محفوظ نداشتیم در ورطه گمراهی گرفتار میشد بدین که دوست من یوسف بن جیمین
مساعده گرفتار شده اما چون اطلاع یافت فوراً از آن خود دور انداخت پس انین عشت
برای زیارت تو آمدم یوسف بن جیمین گفت چیزی ارشاد فرمایند گفتند نزد حضرت
ذوالنون مصری برو حسب الامر بخدمت آنحضرت آمد ذوالنون گفت از کجای می آئی
گفت از شهر رنمی همین قدر پرسیه سال تمام شد گاهی باد القنات نفروود بعد از سال
پرسید که نام تو چیست گفت یوسف بن جیمین باز بعد از سال پرسید مطلب چیست
گفت اسم اعظم ارشاد فرمایند طرغم پوشیده مسرود و داد و گفت برب دریا بزرگی است

میدارد از این امامت من بده چون ظرف گرفته رفت از اندرون و آواز شنید
 متعجب شد که چه چیز است چون سر پوشش آن بر پشت موش ازو گنبد زده بیرون رفت حیران
 بماند که اکنون چگونه جواب هم آخر تفکر شده جانب آن بزرگی رفت و کیفیت حال
 بیان کرد آنحضرت فرمود غم مخور آن از مایش تو بود پس نصحت شده باز بخدمت
 حضرت ذوالنون آمد و حقیقت بیان کرد ذوالنون فرمود چون طاعت بکشد شستن یک
 حیوان حقیر نمی توانی اسم غلظم کنی بپاشی بعد از آن فرمود شایخان متقدمین
 چنین بوده اند که بعد از سه سال پرسید که مطلب تو چیست بعد از آن فرمود در و در
 مردمان بخدمت حضرت ذوالنون مصری عرض کردند که دعا فرمایند تا خدا تعالی
 باریان حمت عنایت فرماید پس آن حضرت علی الصبح سست ندین سفر کردند بعد
 از آن خدا تعالی باریان حمت نازل فرمود بعد از چند مدت باز آنحضرت آمدند مردمان
 پرسیدند که باعث رفتن ایشان چه بود فرمودند بشما ملایم مردمان ساکنان باران
 میشود دیدم که از همه بزرگوار تر منم لهذا سفر کردم انگاه این بیت خوانند بیت
 شنیدم که بر مرغ مور و دوان بد شود تنگ روزی ز فضل بدان بعد از آن فرمود
 حضرت خواجه توسوی مہار شریف بر عرس حضرت قبلہ عالم جبار وی میفرستند و
 چون بر کنارہ دریا که در اینجا پنج دریا جمع شوند رسیدند ملاحان گفت مبالغہ نیست
 که ای کشتی بدید ما سوار کنم خواجه صاحب فرمود اگر صد روپیہ میخوایم میدادم
 پس آنحضرت را مع درویشان بر کشتی سوار کرده روانہ کردند چون در میان دریا رسید
 بلزید و آب دران میفتاد و همه کس از جان خود در شکیست و نواب صاحب عرض
 داشت که جمیع اهل کشتی از خوف غرق شدن ہراسان و پریشان اند دعا فرمایند
 تا کشتی بخیریت بر کنارہ برسد فرمود در حوزہ سالی نہایت مخلص بودم چنانچہ
 بہت ملبوس بدون خرقہ پشمین خیزی دیگر نہ شتم بحال از فضل ایزد متعالی

به سبب اینست چون آن ذات کریمتقدیر مصداق نبیها فرموده است بحال اگر ازین خطره
 برانداخته نمائست او در نیست والاند ما عاشق او ام هر چه خواهد بکند بعد از آن فرمود
 آب از کشتی بیرون کنید و خود نیز بدست مبارک آب بیرون انداختی تا آنکه کشتی برکنار
 بخیریت رسید بعد از آن فرمود و محمد اگر من نام بزرگی بود بر نفس خود بار مجاهده نهاد
 بودند چنانچه پنج گانه نماز سجای صوم غسل کرده بگذاشت و ازین باعث در یوم سمرتا
 و پایی آنحضرت شل میشدند روزی غسل کرده می آمدند بسبب غلبه سرد و ضعیفی
 زمین بنفیا و وزنی خندیده گفت عجب عشق ایست که با وجود سپیری و سردی از
 غسل باز نمی آیند فرمودند ای من نادان از حال من حیرت میداری ندانی که چون شام
 خواند شما بنگ خوش باشید و اگر خواند حقیقی ما را بیفکند چه عجب است بعد از آن
 فرمود و محبت کمال و دفع خطرات و قاضی الحاجات است یعنی چون محبت محبوب
 بر عاشق غالب شود و هر حاجت و بصیبت که پیش آید تنگ نمی شود بلکه اثر باعث یاد
 داشت و دست خود داند بعد از آن فرمود چون در وجود صوفی عشق غلبه کند همه
 سنازل سلوک طی شوند و بهیچ چیز تعلقی نماند بلکه حب مشیخت از دل او نیز بیرون
 آنگاه این بیت بر زبان مبارک راند بیت احمد تو عاشقی تر از شیخت چه کار دیوان
 باش سلسله شد شد شد بعد از آن مولوی معظّم دین التماس کرد که چو سالک
 طریقت در منزل عشق قدم زنند اتباع مذہب چون توانند کرد و فرمود عشق آتش است
 همه آشیاسوالمحبوب بسوزد و راه جانب محبوب خود بجشاید بعد از آن این بیت
 بر زبان مبارک راند بیت مذہباندی در وازی اوچی عاشق دارا موری به موری
 پس دوازده کردی عشق پیونی زوری آنگاه فرمود راه تقید به مذہب راه رست
 بلندست اما عاشقان تجلیات معشوق را مشرب خود سازند و غلبه عشق را و تنگ
 مقید شریعت را کشاده ساخته بگذرند چنانچه بزرگی فرموده بیت صفی عاشقان

در مجاهده محمد اکرم

در عشق حقیقی

در تذکره

ست مدامی فقیه ندیم که بشعریت پرستان توان نماز کردن بعد از آن
 بمن بیت بر زبان مبارک راند بیت پیلے پٹ دیتی لنگے چنگ میئی ہیے
 آن لگے پٹ سٹ دسی می + حیدر ایہ سجای نہیں کوئی پہوڑی والی جو پٹ دینے
 بعد از آن فرمود لنگی مراد شریعت و چنگ وچ و مطلق و ہیر عاشق و آگ مراد عشق و
 بجای عبارت از دوگان ناقص و پہوڑی والی حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ
 سلم است چون عاشق در منزل عشق قدم زند و آتش عشق حقیقی از روز و لنگی شریعت
 بروزد و عشق کہ مراد مرتبہ لاتعین است باقی ماند بعد از آن فرمود عشق و شک
 بہر چند آنرا نہمان کند آخر خود ظاہر گردد و حسن ہم ازین قبیل است ہر چند در حجاب
 باشد ظاہر گردد بعد از آن مولوی مظہر دین عرضداشت کہ چون وجود واحد است
 پس احکام شریعہ بچطور نگہداشت کند چہ بنامی شریعت ہمہ بر اثبات دومی خواہ
 شمس العارفین فرمود اگر چہ حق بہین است کہ بذات واجب الوجود چیزی دیگر نیست
 اما مردان فاضل و عارفان کامل سرعشق در پردہ شریعت پوشیدہ دارند بعد
 از آن این بیت بر زبان مبارک راند بیت از خیال لطف ہی مشاطہ چالاک
 طبع + در ضمیمہ برگ گل خوش میکند پنهان گلاب بعد از آن فرمود لطف صفا
 شریعت و می عارفان باری تعالی است و مشاطہ عارف و چالاک طبع صفت اوست
 برگ گل احکام شریعت است و از گلاب مراد عشق حقیقی است یعنی چنانکہ گلاب در برگ
 گل مستتر است برین بنوال عارف کامل عشق را در لباس شریعت پنجان میدار دینے
 ظاہر خود را بشریعت آہستہ کند و باطن را بحقیقت مزین سازد تا مرد کامل و مکمل گردد
 بعد از آن سخن در جوشش عشق مخدوم علی احمد صابرا قادیان خواہ شمس العارفین فرمود
 اکثر عمر آنحضرت و باد یہ گذرانیدہ است و از ماکولات لذیذ و غریب ترک کردہ بودند
 اما خادمی قدسی برگ ترہ وغیرہ دگر تزیین یافتہ بر شہ کلخ نہادہ و بر آن ہیزم جہر نمود

و نزد گوش مبارک آنحضرت باواز بلند حق حق گفته عرض نمودی که طعام خوردنی
 تیارست چون چشم آنحضرت بران بنیم افتادی نفی الحال در نیمه آتش افروختی پس
 چون قدری سخته میشد بوقت افطار پیش ایشان نهادی خواجه صاحبنا و انفرمود
 تا که بسیار الحاح نمودی میگفتی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و دیگر اولیاء
 کرام و حضرت خواجه فریدالدین گنج شکر پیر ایشان نیز خورده اند اگر ایشان قدری بخورند
 سنت آنها بجا آورده شود پس حسب خواهش در ویشان قدر دوسه انگشت از آن بخورد
 و باقی بدرویشان دادی بعد از آن بهرین معنی فرمود و روی بری نماز جمعه خواندن
 در مسجدی آمدند و در صفا اول نشستند و نه صد یا لکی نشین در آن مسجد می آمدند چون آن
 امر را آمدند خواجه صاحبنا بدید چو پاپس میکردند تا آنکه از احاطه مسجد بیرون جای یافتند
 در دل آنحضرت جوشش آمد چون مردمان میجو شدند مسجد را فرمود تو هم خدایا مسجد کن
 بمجر و فرمود آنحضرت مسجد بزرگان افتاد و همه اهل مسجد ملاک شدند بعد از آن فرمود
 قبر شریف آنحضرت در سپران کلیه است و اینجا بوزندگان می مانند چون مردمان از نقد و طعام
 و غیره می آرند طعام را بخورند و نقد را در غدیر بیندازند چون بعد از چند مدت مجاوران
 می آیند نقد از آن غدیر بر آورده می برند بعد از آن فرمود سبحان الله بسلام محمد و
 صاحب غایت و جمال حضرت گنج شکر گفت که از پنج مثال تا احوال خلق الله بایستی مزار
 شریف آن حضرت کنند و کسی ایذا نمی رساند بعد از آن دعا گو عرض داشت که دو طبقه
 بودن خواجه نظام الدین بلقب زمی زرخش همیشه فرمود و زمی شخصی طشت از دانه
 پر نموده پیش آنحضرت هدیه کرد و شخصی زنده را آنحضرت نشسته بود گفت الهیه مشترک
 خواجه صاحب طشت گرفته سوی او کرده فرمود که تنها خوشترک پس آن ندگرفته رفت
 پس ازین حبت آنرا زمی زرخش میگونی و هر شخصی که بر در آن می آمد خالی از دست
 بعد از آن لحنتی ذکر نگار آنحضرت نهاد خواجه شمس العارفین فرمود که چهار هزار عالم

ذکر خواجه نظام الدین غفر

و پنج صد قوال در لنگر ایشان مقیم بودند و هسارن قوالان خواجہ امیر خسرو بود و دیگر
 مردمان آستان نیز از حد بیرون بودند چنانچه مصالح مثل نمک و فلفل و زیره و غیره
 بقدر بار و شتر روز مقرر خارج میشدی بعد از آن فرمود روزی اہل کاران بادشاہ
 دہلی عرض داشت کہ درویشان خواجہ نظام الدین در بازار می آیند و ہمہ اجناس خرید
 نموده می برند و برای شہدایان بیچہ چیزاتی مانند کہ خیرید نمایند بادشاہ حکم داد کہ فردا روز
 در بازار ہامی مساد می کنید کہ درویشان از چیزی نمی دہند چون این خبر باستیلا خواجہ نظام
 رسید درویشان خود را فرمود کہ بفغان طرف شہر بیت نظام آباد نام در انجا بختہ
 چیز موافق مرضی خود بسیار بخادمان عرض کردند کہ این طرف کہ ام شہر نیست بلکہ
 ویرانہ ست خواجہ صاحب فرمود شمار بر وید حسب زمان درویشان فرستند و شہر عظیم
 یافتند کہ ہمہ اجناس را موجود بود و ندیس درویشان تا چند مدت از آن شتر بار کردہ
 می آوردند تا آنکہ این خبر بہ بادشاہ رسید و شہر مسار شد و گفت کہ این لنگر خدای ست ان
 کسی بند نمی شود بعد از آن مولوی غلام محمد توسوی گجراتی عرض داشت کہ خواجہ
 نظام الدین برای حج فرستند باین خواجہ شمس العارفین فرمود از راه خشک رفت چون قبر بر سر
 نظام الدین رسیدند فاتحہ خواندند امیر خسرو صاحب نیز ہمراہ اسحضرت بودند و حضرت امیر
 خسرو توسوی شربت مولوی صاحب میں این بیت بر زبان مبارک اند بلیت و بدبہ
 خسرویم شد بلند و زازلہ در گور نظامی فگند - همان بان شمشیر بہ از قرآن حضرت
 بیرون آمد و حضرت امیر خسرو فی الحال زیر دامن خواجہ نظام الدین پیروی پناہ خواست
 و از قبر حضرت مولوی نظام الدین گنجوی آواز برآمد بیت و صف خود تا سکنی
 اسی خود پسندید و بدبہ ذرہ نگردد بلند بعد از آن فرمود حضرت مولوی نظام الدین
 گنجوی بآدن آنها اشارت کردہ بود بیت دوہند و بر آید زہند وستان یکے
 دزد باشد و گز با سہمان یعنی دزد اشارہ با امیر خسرو و پاسبان مراد حضرت خواجہ

در
نزد
نزد

نظام الدین است بعد از آن غلام حسین قوال این غزل برخواند غزل کافر عشقم
 سلمانی مراد کار نیست به هر برگ من تا گشته حاجت زنا نیست به از سر بالین من
 بر خیز ای نادان طیب به در و مندر عشق را داروی جزویدار نیست به شاد با شری
 اسی که فردا بر سر بازار عشق به وعده قتل است گرچه شکرده ویدار نیست به ابر را با یاف
 گریان من نسبت مکن به نسبت بارندگی دار و دلس خون بار نیست به خلق میگردد
 که خسرو بیت پرستی میکند به آری آری میکنم با خلق و عالم کار نیست بعد از آن
 شخصی عرض داشت که تو چه فرمایند تا شوق خدا تعالی حاصل شود و خواجہ شمس العارفین
 فرمود و منزل عشق بالاتر اند چنین نیست که پاسانی حاصل شوند بلکه ساک را با بد
 که در ریاضات و عبادات چنان مستغرق شود که بجز یاد حق هیچ خیال در دل اوست
 چند آنکه در یاد حق تزیاید نماید محبت او نیز تر گردد بعد از آن فرمود چون عاشق
 جان خود به معشوق قربان نکند عشق او کمال نگیرد و الگاہ این بیت بر زبان مبارک
 راندند بیت تون ناز بهر باطن صفا یار میر اکثون سکهای طور نیاز دانی به هو و حجاب
 ناز نیاز گرمی ای طهور عجائب ناز دانی به شهاب بولکے مویان بون جند با وی ای هو کم
 غریب نواز دانی به بخشه جان کران قربان و ستهلین جیہ طیار ہوی محرم راز دانی
 بعد از آن رکوعی مولوی امام الدین بر نالی واکہ کرده این بیت بر زبان مبارک
 راندند بیت عاشقی زہین دگر و گریان شد نیست به حسن معشوق عیان دیدن
 حیران شد نیست به بعد از آن سخن در ذکر بخشه و شعر آن افتاد و عا کو عرض کرد که
 خدا بخشش شاعر در کدام جاسکونت میداشتند فرمود از شهر جمون ہجرت کرده بخیرت
 حضرت حافظ محمد جمال مقامی سکونت میداشت و صورت آن چندان زیبا نبود که
 وقتی حضرت حافظ محمد جمال تبسم کرده او را فرمود شنیدم بودم که در شہر جمون اکثر
 مردمان حسین باشند شاید کہ مانند ایشان باشند گفت آری مانند ایشان باشند

در
نزد
نزد

آنگاه فرمود چه خوب جواب داد که از سوال آنحضرت جواب گفتم یعنی چنانکه حسن ایشان روشن
 و درخشانت بهین طور حسن و نشان است بعد از آن فرمود در شعر باشد کمال بود که اکثر
 اشعار آن دو معنی بودند چون این غور نماید از معانی قریب لغائی بعید واقف شود آنگاه
 این مصرع او بر زبان مبارک راند مصرع کسین جوگن بندری والیا نغی بنخشته اینو در بیان
 والیا تنی یعنی جوگن مراد تصدق و بندگی الیا عبارت از معشوق دیگرست و آنچه
 سر و والیا مراد معشوق خود یعنی تصدق کنم معشوقان دیگر را از معشوق و والی خود
 و باقی سه مصرع دیگر نیست شش کعبه نون کھول گھتان تیری بھشیان هشیان
 گالیا تنی یعنی کبک خادم قربان کران تیری هشیان بھشیان چالیا تنی تون *
 پیر گھتان مین سٹ شرنجی تیری مست اکبیر تن والیا تنی بعد از آن فرمود
 مد اشعار و مناسبت هم خوبست آنگاه این مصرع بر زبان مبارک راند مصرع تیر حسن
 سمندر و یکھ ماھی چاھی کیون نغی سھینسا تینون آنگاه فرمود چه خوب مناسبتست
 جامی که سمندر باشد ماھی و سینسا هم در آن می باشند و معنی بعید هم ازین مفهوم میگردد
 که مراد از حسن تجلیات ذاتی است و مراد از ماھی عین فی است و سینسا عبارت از مخلوق
 اوست چون تجلیات ذاتی بر مخلوق او روشن درخشان باشند پس مخلوق چگونه از دید
 جمال و صبر کند بعد از آن این مصرع بر زبان مبارک راند مصرع و یکھ زلف تے
 رخساریان پیلے کفرتے سلام دوہری آنگاه فرمود زلف مراد تجلیات جلالی است و
 رخسار عبارت از تجلیات جمالی و زلف با کفر مناسبت دارد و رخسار با سلام یعنی بجز
 دیدن زلف او رخسار محبوب چھتی کفر و سلام محو و منسی گردید و در همه جا ظهور محبوب روشن
 شد پس بعد از آن این مصرع بر زبان مبارک راند مصرع موندھ تھون پڑا الاء وی
 ماھی جوچ کالو را لھکے یعنی ای سالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم از چہرہ مبارک
 بشری بردارید تا خلعت غیرت از جهان بر خیزد و ہم جا جلوه نور تو روشن گردد بعد از آن

مناسب آن این بیت بر زبان مبارک اندامیت بروی آوردی بر روی بیانی که کردی
 تست صبح زندگانی یعنی بیرون آمدن خود از خاک یسرب چرا که روی ایشان گمان
 ست مرجم مخلوق را بعد از آن این بیت خوانند بیت این سری پرده یسرب
 بنجواب به خیر که شد مشرق و مغرب خراب یعنی ای سرور کائنات صلی الله علیه و سلم
 از خاک مدینه منوره برخیز که مخلوق مشرق و مغرب خراب شده است بعد از آن
 این صراحت صالح محمد بر زبان مبارک راند مصرع نون نین تیری کل میطرطی نیل
 سازگان بھی پروانیاں فی مراد از اینان تجلیات ذاتیت و لفظ سل میطرطی
 پھر وانی نام تو امست یعنی چون تجلیات ذاتی بر عارفان ظهور کنند مانند کشتگان
 غمشیر ہستی خود را بدانی کنند بعد از آن بسکواں دعا گو متوجہ شدہ بنوشتن آن
 دو بیت امر کردند لثنی نون ٹہک چو بڑی پر نیاندی دھارا و لڑی می + تیر نکتے
 خنجر تلوار پٹون پر سر دی دھارا و لڑی می + شعلہ بجلید امار ساطہ سٹے پر غمزدی ما
 اول می ٹی + بخشہ دار فرادی شخص و کھی پر داردار اول می ای + لکھ محبوبانک
 شاہ میان کھٹے بہتہ بہتہ در گاہ تیری + شاہان حُسن یان سرور تاج سٹے
 جانی دیکھ کے کج کلاہ تیری + یوسف بھی ہزار غلام ہوئی سُنھنیاں میرا وجہ چاہ تیری
 بخشہ کون چنگی لکھ ایس کنون اچ کھلے پہلینڈڑی او تیری + بعد از آن نہرود
 عارفان از ہر سخن معنی موافق فکر خود می فہمند کہ روزی در تومہ شریف نزد کان
 آنحضرت چند زمان خانہ بدوشان سردیکر و ندیمین الفاظ گوری نون و تگان
 چھڑادی بار عالمی گفت این زمان از یہودہ سخنان شرم نے کنند خواجہ شمس العارفین
 فرمود من نزد آن نشستہ بودم گفتم بہیہودہ نیست بلکہ درود میگوند گفت بچہ طور
 گفتم گوری مراد رسول علیہ السلام است و و تگان عبارت رحمت خدا تعالی و یا
 مراد ذات حق تعالی است یعنی ای خداوند کریم رسول علیہ السلام رحمت بران تجاہد

گفت عجب نهیت که ایشان نهید بعد از آن سخن در تعریف شعار علی حیدر نهاد
 فرمود شعار او پر مضمون و ذو معنی میباشد هر کس معنی فکری خود را از آنها مطلب مییابد
 بعد از آن این بیت بر زبان مبارک راندند بیست و یکم تفسیر فکری نهی مجال جو
 تیند اجمال خیال کری به خرد مؤسسی صعق تپوسی جی رپ از پی سوال کرے +
 یک ذره جلوه بهایان نون تینده ذره ذره مثال کر می + حیدر در سن سنگ تورک
 مبه کن ترانی گال کر می بعد از آن فرمود مولانا مولوی محمد علی مکهد وی نیز
 غزلیات عجیب گفته اند از آن جمله یکم این غزل تحریر نموده بخدمت حضرت خواجہ
 توسوی پیر خود گذرانید غزل اینست شہید تیر آن ترکم که از ابرو کمان دارد +
 خدنگ زد دست او خوردم که از خرگان زبان دارد خدا می صبا با آن شہ خوابم گو +
 که از لب نگلی مردم شربت در دمان دارد + خوش آن عاشق که از جانان رخ مفر و فانیند
 زیار خویش حیرانم نه این اردن دارد + حدیث حسن یوسف را بجا دهند اخوانش را بخانه
 را بپرس از وی که صد شرح و بیان دارد + صبا با آن طیب عشق حال مولوی برگو که
 میں عمریت کاین بیمار سر بہتمان دارد بعد از آن فرمود وقتی مولوی صاحب
 مرار شاہ فرمود که تو نیز بمقابل این غزل بگو اگر چه گاہے شعر نگفته بودم اما حسب الامر
 این چند ابیات تصنیف نموده پیش آنحضرت کردم غزل اینست مقیم کوئی آن
 شامم که اعلیٰ آستان دارد + ملکش جلد مفتون ملکک پاسان دارد + مثال عشق
 ما با آن شہ خوابم خبرانی + چون الی که در دست تنیدہ لیمان دارد + چو طاقت
 بند عاجز را که با مولا سخن راند + ولی از لطف کرم او نظر فضاں دارد + باقی ابیات
 یادماند بعد از آن سخن در عشق شیخ شبلی رحمہ اللہ افتاد خواجہ شمس العارفین
 فرمود که در حالت ابتداء ایشان آن بود کہ چند سفیدہ در دامن خود بسته داشتی از ہر کس کہ
 نام اند شنیدی در دہن آن بندہ خستی و در آخر حال ہر کس کہ نام مہد گفتی از ہر کس کہ

بعد از آن فرمودند انداختن آن حضرت بباعث غلبه محبت بود چنانکه شخصی که بر
 کسی عاشق باشد از گفتن شنیدن نام معشوق خوش گردد و اگر از هر کس که نام محبوبه
 خود بشنود آزار عزیز دارد و دو مقام دیگر و باعث سبیل زدن آن بود که چون عاشق در مقام
 غیرت باشد بخواد که نام معشوق او دیگر کسی بر زبان نیارد و لاجرم اگر از کسی نام معشوق
 خود بشنود غیرت کند و او را مکرده داند و همدردی محل مولوی معظم دین صاحب طایف
 این غزل شاه شرف خواند غزل غیرت از چشمم برم روی تو دیدن ندیم به گوش
 باینر حدیث تو شنیدم ندیم به هدیه زلف تو گر ملک دو عالم بدهند به یعلم الله که
 سه سوی خریه ندیم به گر باید ملک الموت که جانم برده تا بنیم رخ تو روح رسیدن
 ندیم به گر شبی دست دهد وصل تو از غایت شوق به تا قیامت نشود صبح دیدن
 ندیم به گر بیدمی دل من افتد آن عنقا باز به گر چه صد جمله کند باز پریدن به هم به گر بر
 سرم جمع شود و لشکر اعراب عجم به گر چه صد جسم خورم چشم خمیدن ندیم به شرف ارباب
 وز دیو بکس زلفش مجرب به باد را نیز درین دیر وزیدن ندیم به بعد از آن سخن
 در اصطلاحات خواجہ حافظ افتاد فرمود سخنان آن صاحب سر سربازانی اند و در هم
 هر کس آید انگاه این بیت یزبان مبارک راند بیت در کار خانه عشق از
 کفر ناگزیر است به آتش که بسوزد و گریه لب نباشد به انگاه فرمود کفر در اصطلاح
 صوفیه عفت و سخیه را گویند که زائل نشود به تشکیک تشکیک آتش مراد مصائب دنیا
 و به لب عبارت از عاشق صادق یعنی در منزل عشق عقدا و کامل لازمست زیرا که
 تکلیفات گوناگون پیش عاشق می آیند و در چنین حالت عقدا و کامل شرطست
 و الا بمنزل مقصود نخواهد رسید بعد از آن شخصی عرض شت ارشاد فرمایند تا
 روز مراه صد از آن گجویم خواجہ شمس العارفین فرمود چه حاجت داری گفت طالب
 خدا و رسول و هم فرمود از آن گفتن امر دیگر است و راه حق یافتن چیزی دیگر بعد از محال

غزل
 شاه شرف

این بیت بر زبان مبارک اندبلیت که بلیا حاجیان کشتی بیله بهوت به نصیب
دیدار تدابین تھی سی جدیسی ریلوچ بعد از آن سخن در ذکر موسی علیه السلام تھا و صاحب
زادہ محمد دین صاحب میفرمود روزی در راه تو سہ شریف مروی از ہما میان این ہرہ ہوا
و ہرہ روندیان و ندیان میریان کھیں آین بلیا ما ہی کہیں کھول گھماں بھجرو
شنیدن آواز این و ہرہ خواجہ شمس العارفین قصہ موسی علیہ السلام بیان کرد کہ برو
وقتی آمد کہ اگر کسی سوی چہرہ مبارک آن نگریستی چشمان او سوختہ شدی ازین حال تنگ
شدہ بجناب باری تعالی عرض کردند خطاب آمد کہ در خرقة شعیب علیہ السلام رو پوشیدہ
بنشین حضرت موسی علیہ السلام موجب رشا و بچین کرد و زوجہ حضرت موسی علیہ السلام
عرض کرد کہ از محرومی دیدار فیض آثار شما مضطرب و بیقرار ام برقعہ از چہرہ مبارک
بردارید فرمودند کہ بر سر جالتے واقع شدہ ہست کہ اگر کسی بر کمر من نظر کند چشمان او سوختہ
شوند اگر تو نظر کنی سباد کہ چشمان تو سوختہ شوند ایشان گفت کہ یک چشم پوشیدہ ام
و بد گیر نگرم بچین کرد چون رخ مبارک لحاہر کرد چشم آن صاحب سوختہ شد باز عرض
نمود روی مبارک مسپشید تا بجا دیگر بہ بنیم و لذت دیدار تو بیایم چون دیگر
بار دیدند آن چشم ہم سوختہ شد ہمارین حال آن صاحب گفست اگر مقابل ہر سوی کہ
بر بدن من اند چشم بودی جہہ افذا کردی سبحان اللہ چہین عاشقان صادق ان
جلوہ انوار محبوب حقیقی لذت یا بند وجود لحاہر ہمیشہ و سوزند بعد ازین حالت
موسی علیہ السلام چشمان آن صاحب را بدید و شن شدند بعد از آن صاحب زادہ
محمد امین ہرہ آنحضرت آمد خواجہ شمس العارفین فرمود ای فرزند کدم سوت میخونی گفست
سورہ نور میخوانم تبسم کردہ این بیت بر زبان مبارک راند بلیت صورت مزہ
یاد روی ساری سورت نور و لبشمن و لفتھے پھر یارب عفور دعا گو عرض شد
کہ مرا و از فرزرا چیست فرمود مرزا مکر حضرت رسول علیہ السلام است و سورت مذکور

در شان آن حضرت نازل شدند انگاه فرمود عاشقان را دستورست که معشوق خود را
بنام مرزا یا رهنجا و غیره تعبیر کنند بعد از آن سخن در عشق امیر خسرو افتاد و خواجہ شمس
العارفین فرمود سلطان المشایخ خواجہ نظام الدین را چون وقت وفات نزدیک شد
بجانب بادشاه و بلی خط نوشت که امیر خسرو را رخصت نفرمایند زیرا که او عاشق ملت
چون حالت وفات مریق بنید مباد که جان خود را تسلیم بحق کند پس حضرت سلطان
المشایخ جان بحق داد چون امیر خسرو بعد وصال آنحضرت خبر یافت زار زار بگریست
بمحضر آنحضرت آمد و آتش عشق در دل جوش میزد و این غزل گفت **عندل**

هجرم نشان نشانه شد فتنه نشان من کجا
سینه بصحر از قدم سرور روان من کجا
جان از جهان بگسسته دل جان پنهان من کجا
تخت عیش از دوریم شکر نشان من کجا
گردل برفت این لگو لگو که جان من کجا

جانن ز آرام شد آرام جان من کجا
آمد بهار مشک م سنبلیل وید و لاله هم
در گریه ام شد با بگل و زردستان گشتم خجل
در کار غم شد سویم بی پرده مستوریم
جات آن یار نکو فتنه دل خسرو برد

بعد از آن سخن در کرامت امیر خسرو افتاد فرمود حضرت شاه رکن عالم در دہلی فتنه
روزی با شماع آمد که امیر خسرو وفات یافت شاه رکن عالم بسوی خادمان خود متوجه شد
گفت این مردے مرکب پدعات بود اما باید که نماز جنازه او بخوانیم پس چون آنحضرت
سع چند مردیان همراه خود کرده پیش صفها استاد بنواخته امیر خسرو را کفن رو برون آورد
گفت مر بشفاعت تو حاجت نیست شفاعت پیر من کی فیتست چون آن حضرت
جوابت و مسئله کرد پس این بماند و گفتند من او را مرکب پدعات دانسته بودیم

مرآة سی و نهم در ذکر مسأله وحدۃ الوجود و ذکر اوصاف حضرت
خواجہ احمد بخش سحاب دہ نشین خواجہ توسی رضی اللہ عنہ
شب یکشنبہ سعادت قدم بوسی حاصل شد سید اکرام شاه رسول مگری و مولوی غلام محمد

در کرامت

امیر خسرو

مرآة سی و نهم در ذکر مسأله وحدۃ الوجود و ذکر اوصاف حضرت خواجہ احمد بخش سحاب دہ نشین خواجہ توسی رضی اللہ عنہ

گجراتی و غلام فرید فرو که ویاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر توحید افتاد و خواجہ شمس
 العارفین فرمود بانی دینیین سلسلہ وحدۃ الوجود شیخ محی الدین عربی است و مولانا
 جلال الدین و می نیز درین سلسلہ جوشن ده کتاب مثنوی انشا نموده است بعد از ان
 فرمود مردی عمر نام در موضع کھنیاں متصل شپا و رسکوت سید شت و میگفت
 که بنامی توحید وحدۃ الوجود شیخ محی الدین نهادہ است و سر انجام او مولوی حامی کرده
 بعد از ان فرمود وطن مولانا روم بلخ است و نام والد ماجد ایشان بابا و الدین
 ولد است بعد از تحصیل علم ظاہری بخدمت شیخ شمس الدین تبریزی شرف شد فغیر
 بالطنی حاصل کرده بکمال رسیدند بعد از ان حسب الامر خواجہ شمس العارفین رض
 مثنوی مثنوی پیش آنحضرت بجا شد و گفتیم سبقی ازین کتاب تبرکاتیا سوزند تا بتوجہ
 ایشان رموزات یزدانی و حقائق ربانی دریابیم پس رکوسوی سن آورده چند
 ابیات از ان تعلیم فرمودند و معانی و حقائق آنها بتفصیل طویل بیان نمودیم و چنانچہ
 چیزی معانی این دو بیت میفرمودند بیت بشنو ازنی چون حکایت میکند و از
 جدایی داشتکایت میکند که از نستان مرا بریده اند و از نفیرم مردوزن نالیده ام
 یعنی اکثر عارفان معانی این ابیات بتفصیل دراز نموده اند اما مختصر آنست که نے
 عبارت وجود عارف کامل است نستان مرد دریا وحدت که در ازل همه شیا در ان
 دریا متحد با واجب الوجود بودند و از حکم غیریت منقرہ بعد از ان ناگهان دریا وحدت
 در جنبش آمد و ہمہ شیا مہوم و در خود مگر نیست پس ممکن از واجب باشد و ہم آئین
 دویی آغاز شد بعد از ان یکجور دیگر از دریا محیط بیرون آمد تا ماروح محیط بر ساحل
 تا برین نہوال چند بار موج بزد تا آنکہ در عالم جہام نچو آمد و از اصل خود دور افتاد
 پس حسب لطف من اصحاب گریبان گیر شد و آہ و نال را آغاز کرد و گفت بیت
 که از نستان مرا بریده اند و از نفیرم مردوزن نالیده اند بعد از ان فرمود

در این کتاب
 در این کتاب

بزرگواران لدین از میان مایان غائب شد بعد از لحظه باز بهمان بام آمد و بگوید کان گفت
 وقتی که آن سخن باشما میان گفتم دیدم که جماعتی از سبز پوشان مرا از شما گرفتند و بگردشها
 بگردانیدند چون شما آواز فرمایید برآورد باز باین بام فرود آوردند بعد از آن سخن در نزد
 محیی الدین عیسی رافقا و خواجه شمس العارفین فرمود محیی الدین عربی در علم ظاهری و باطنی
 کمال بودند و بسیار کتب و سلوک توحید تصنیف کردند بنجله از آن یک کتوبات کمیست
 که مسند و حده الوجود در آن بخوبی بیان کرده اند و ازین باعث اکثر عالمان طوایف بر ایشان
 مخالف می ماندند تا آنکه روزی مردی از خنصریه بر کساره حوض نهاد گفتند که اگر وجود داشته
 چنانکه میگوید این خنصریه بخورید شیخ صاحب بسوی خدای تعالی تسبیح شده در آن
 حوض غوطه زد و بصورت سگ بیرون آمده قدری از آن بخورد و آن همه را
 جوشاند بعد از آن سید اکرام شاه رسول نگر می عرض کرد که باعث چیست که
 علما طوایف از مسند و حده الوجود منکر اند بلکه قائل آنرا که فرمایند خواجه شمس العارفین
 فرمود که اکثر اهل علم بسبب خبری منکر میشوند چنانچه لذت بینای نابینا را چه خبرست
 و نه درین مسند هیچ شک نیست بعد از آن بنده عرض داشت که حضرت مجدد اصف
 ثانی نیز درین مسند گفتگو کرده است با وجودیکه بزرگان نادان نقشند بر پیش ایشان
 همه قائل وحدت وجود بودند خواجه شمس العارفین فرمود شیخ احمد سعید خلیفه سید
 غلام علی شاه صاحب بلوی چون از هند قصد هجرت کردند از راه توسه شریف می رفتند و
 بنجد مت حضرت خواجه توسوی ملاقات کردند شخصی از ایشان پرسید چه باعث است که حضرت
 مجدد و صاحب پریشان در مسند وحدت وجود گفتگو کرده است و جوابش فرمود آنحضرت
 مجتهد وقت بودند اگر ایشان در مسند وحدت وجود خطا افتاد آنها را مؤمنه نیست
 بلکه اجتهاد مجتهد اگر بر خطا افتد تا هم یک ثواب در نامه اعمال او نویسند و اگر درست شود
 مضاعف ثواب باشد بعد از آن فرمود ساکت باشید که در مسند توحید استناد نماید مگر

حسب استعداد و مردمان اظهار کند بعد از آن فرمود حضرت خواجه توسی در سلسله
 توحید بسیار اخلاص نمودی چنانچه سبق توحید مثل لوائح و مانند آن در محل مبارک نشسته
 در آن مسجد و ساخته تعلیم نمودی و هم در مجلس سماع از گفتن سخن توحید شمع فرمودی و
 بگفتن سخنان مولوی جامی و خواجه دیوان صاحب ارشاد نمودی زیر آنکه سخنان ایشان
 در پرده ستراند و اشعار دیگر بزرگان بر نه شمشیر است بعد از آن سید بخش حاجی که
 عرض داشت که در بیان توحید شریعت و طریقت فرق چیست خواجه شمس العارفین
 فرمود توحید شریعت یکگانگی حق تعالی و بر سالت رسول علیه السلام ایمان آوردن است
 و توحید طریقت نیست که جمیع ماسوائی الله را نفی کرده فنا حاصل کند یعنی جزو ذات
 حق تعالی باقی نماند سید بخش عرض داشت شخصی که بتوحید شریعت قائل باشد
 از توحید طریقت که مراد فناست منکر باشد از آموخته باشد یا نهی فرمود چون و ظرفیت
 از درجات و مقامات اولیا فنا فی الله باز مانند و محروم شود از این یاد و ترس و خنده
 دیگر چه باشد بعد از آن بنده عرض کرد که چند سخنان از کتاب مفاتیح العجب از
 نوشتن میخواهم ارشاد فرمایند خواجه شمس العارفین نوشتن این ابیات اجازت فرمود
 ابیات شد بنقش سوج مادر یا عیان آنچه در عالم تو میخوانی منم چون ظهور
 جله اسما باست منظر اوصاف رحمانی منم هر دو عالم شد بهستی ما عیان
 اصل هر پیدا و پنهانی منم نیست عالم در حقیقت جز طلسم گنج بی پایان اگر دانی منم
 چون هر چه هست حقیقت همه هستی حق است و غیر او هیچ نیست مثل گلشن راز
 بیست چو نیکو بگری هم او بینده دیده است و دیدار یعنی چون در اصل اینکار که
 هستی مطلق حق است و غیر او موجود نیست نیکو بگری و تامل و تدبیر نمائی بدانی که غیر
 از حق هیچ نیست و بینده که شخصی بگریزه مراد است و دیده که انسان است و دیدار که
 روی است که در آئینه نموده شد عکس باشد بلکه آئینه دیگر که اعیان ثابت اند بهر کیفیت و

نقش در توحید

حضرت امام علی شاه نقشبندی عرض داشت که بعض مردمان ما را بذهب و بلای طعن
کنند. خواج صاحب جهت پاسخ خاطر آن مولوی صاحب فرمود که مرد کامل را الطوار
بعض مختلف باشند بعد از آن مطابق این معنی حکایت فرمودند که عالمی کامل برود
سبارک حضرت لال شهباز چند مدت اقامت نمود و حال او آن بود که گاهی تعلیم
عالم تفسیر حدیث میکرد و گاهی با مرآت مشغول میگردد و گاهی با مردمان رند در
خوردن بنگ مصروف شدی بعد از آن فرمود مرید را باید که هر یک خدمت
کند و با او پیش آید زیرا که مردان خدا در هر لباس پوشیده میباشند و بطیف آنجا
بعض مردمان سعادت دارند و این دنیا بند آنگاه این بیت بر زبان مبارک انداخت
خورشید بجنبش کبک حمام که یکر و زافتد حامی بدام بعد از آن فرمود
سائلی بر دشمنی آمد و چیزی خواست آن شخص ملامت کرد و هیچ نداد سائل پرسید
حال استاد بود شخصی نابینا از اجانه خود برد و حتی الا مکان خدمت او بجا آورد و
خوش کرد خدا تعالی بطیف دعا آن سائل نابینا را روشنائی چشم عنایت فرمود
چون این خبر آن شخص دل شنید گفت افسوس است که حامی من بود بدام تو افتاد
و دولت من بود نصیب شد **بیت** که شاه باز من بود و دام تو شد مرا بود دولت
بنام تو شد بعد از آن همدین معنی حکایت فرمود شخصی تا بیناخته حال حواله
گجرات سکونت میداشت روزی بزرگی آمد کیفیت افلاس او پرسید گفت سبب
مفلسی نهایت لاچارم آن بزرگ را بر فلسفی و رحم آمد و فلیفه ارشاد فرمود تا آنکه
در اندک مدت تو نگر شد و گفت اگر باز مرا ملایبی در شهر خوشا بجای بی حکم آبی مال از
دست او برفت و مفلس شد باز برای ملاقات او در خوشا بخت دید که بپنهان
بر توده خاک سرگرم نشسته زردی خور و سلام کرد و حال خود واضح کرد و آن بزرگ
کلامی موافق حال او ارشاد کرده روانه ساخت بعد از آن سخن در توجیه کردند

در کمال عارفان

در کمال عارفان

در کمال عارفان

فیصل

افتاد و حاجه شمس العارفین فرمود چون کتب بنود می بینیم که ایشان اهل توحید هستند
 بچون فیصل و اقوال آنها را بنیم هیچ اثری مسئله توحید درو نباشد آنگاه فرمود توحید را
 بیچم فائده نکند اگر توحید قلبی حاصل نباشد بعد از آن فرمود مولوی احمد دین غلیفه
 حاجه توسوی اکثر احوال بمراقبه مسئله توحید می بودندی روزی شخصی از اقربا او شان
 مخالف بود آمد و ناسه گفت مولوی صاحب روی سومی او کرده تبسم کرد و بیچم گفت
 بلکه تحمیل و آفرین کرد آنگاه فرمود چیس افعال از اهل توحید بشوند بعد از آن
 فرمود هر کس بقدر امکان خود حوصله تواند کرد چنانچه بنمیزان پیشین مثل نوح علیه
 و موسی علیه السلام و غیر هم چون از جفای قوم لاچار شدند بجناب خدا تعالی بدعا
 کردند تا جمیع مخالفان ایشان بپاک شدند آنگاه فرمود کس قوم را خدا تعالی
 بپاک ساخت تا آنکه مقبولان بارگاه حق را زنجانی بعد از آن این بیت زبان
 مبارک را نند بیت بیچم قوم را خدا رسو نموده تا دلی از صاحبش نماند بدو
 همد رین محل دعا گو غرض و نه است که بصله و تعلق حضرت رسالت پناه صلی
 الله علیه و سلم چه عالی بود فرمود و بنمیزان پیشین چون باید اقوم لاچار شدند بدعا
 کردند و حضرت رسول علیه السلام چون در جنگ احدند مبارک و می شهید شدند
 زبان و رفتان فرمود اللهم الهذا قوهی فانهم لا یعلمون پس برکت و تاثیر
 دعا آنحضرت صلی الله علیه و سلم غلبه سلام شد چنانچه همه با و عرب عجم دین محمدی
 ظهور یافت و اگر از زمره کفار چنان کس باقی ماند هم دین محبت بود که ظهور چند کس اهل
 اسلام بر ایشان متوقف بود و دیگر خوارق و اوصاف آن حضرت در کتب تفسیر و حدیث
 باید دید همد رین محل مولوی معظّم دین صاحب مولوی عرض داشت که بزرگان پیش
 محدثی در خوارق عادت از بنمیزان پیشین کمتر نمی باشند حاجه صاحب مولوی
 هم از شرافت آن حضرت صلی الله علیه و سلم است بعد از آن قاضی فیض احمد چچا

عرض تجدید بیعت کرد و حسب ایش معیت او جدید نموده فرمود که بزرگان فرموده است
 طالع با دق را باید که از دست و زبان خود بکسی اینها نرساند بلکه از کسی که ایذا رسد
 در حق آن دعا خیر کند چنانچه شیخ سعدی فرموده مصرع اگر مردی از حسن الخصال
 باز بسوی فیض احمد روی آورده فرمود که اکثر مردمان چنانچه متعصب اند که بایکدیگر
 عناد می دارند و کسی را مثل خود ندانند کسی را بکفر و کس را بفسق نسبت کنند قاضی
 عرض داشت که بحال بتوجه ایشان اکثر مردمان اهل صحیفه نیک شده اند و حسب
 شمس العارفین فرمود زهی سعادت که حق سبحانه و تعالی آنها را به صفات حمیده موصوف
 گردانند گمان را هم بفضل خویش خاتمه بخیر گرداند بعد از آن شخصی عرض داشت که
 برادران حقیقی با من عناد بهمیوجب میدارند و ایذا میرسانند دعا خیر فرمایند تا از آن
 ایمن باشم فرمود اهل دنیا را چون مال و جاه حاصل شود باعث تکبر و غرور در آنها پیدا
 شود و بایکدیگر ایذا میرسانند الگواه این بیت بر زبان مبارک راند بلیت
 درختی که در باغ باشد بلند بدیگر درختان رساند گزند بعد از آن سخن در رفع
 بستی افتاد روزی عالمی بخدمت خواجه شمس العارفین آمد و بوسید غلام محمد دیر
 آنحضرت عرض داشت که برای کشایش روزی چیزی فرمایند خواجه صاحب درین فکر
 بودند که باز گفت ذکر قلبی مرا نیز جاریست چون این سخن آنحضرت شنید روی سوی
 آن کرده فرمود منازل فقر تو حاصل کردی مگر لنگ جباری کردن میخواهی فرمود
 کشف قلوب فقر موقوف نیست و آن چیزی دیگرست عرض داشت آن فقر چه
 چیز است خواجه شمس العارفین در جوابش حکایت بایزید بسطامی بیان کرد فرمود
 در تذکره الاولیاء نوشته دیدم که شاگرد شفیق بلخی عمر زیارت حرمین شریفین کرد
 شفیق گفت از راه بسطام زیارت خواجه بایزید بسطامی کرده بروی چون بخدمت
 آنحضرت رسید گفتند تو مردیکیتی گفت من فرید شیخ بلخی ام فرمود او چه گوید گفت

او از خلق کناره کرده است و میگوید اگر آسمان زمین و بین و نهین شوند که از آسمان
 بار و دونه از زمین وید و همه خلق عیال من باشند من از توکل خود سرگردانم بایزید گفت
 این سخت کافریست و سخت مشرکیت که او گفت اگر بایزید کلامی شود جانب آن شخص
 برگزیده و چون باز بروی آنرا بگوئی که خدا تعالی را بد و کرده نام از مایش مکن آن مرد
 از درشتی این سخن باز گشت و پیش شفیق رفت شفیق گفت زود باز گشتی گفت حسب
 الامر ایشان بر مایرت بایزید رفتم و او شان چپین چپین گفت و شفیق عیب این سخن در خود
 دریافت و گفت تو سختی که اگر او چنانست تو چونی گفت نه گفت باز برو پس مرید
 باز گشت و پیش بایزید آمد و گفت مرا فرستاده اند تا برسم که اگر او چنانست تو چونی
 بایزید گفت اگر من گویم چو نم تو ندانی گفت اگر بهتر دانی بر کاغذ می نویسد تا آفت
 من ضائع نشود که از جامی دور آمده ام شیخ نوشت بسم الله الرحمن الرحیم بایزید بجا
 نیست و کاغذ پیچیده با و داد یعنی بایزید هیچ نیست پس چون موصوفه نبود و صفش چگونه
 کرد بایزید زره پدید نیست تا بدان چه رسد که پرسند که او چگونه است و توکل دارد یا خلد
 که این همه صفت مخلوق است خلا ق خدا تعالی حاصل باید کرد و به توکل مشغول شدن
 پس مرید بخدمت شفیق بلخی رفت چون شهر آمد آنحضرت بیمار شده قریب الموت رسیده
 بودند و انتظار جواب بایزید میکرد ناگاه مرید رسید و کاغذ بوی داد چون مطالعه کرد گفت
 اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و مسلمان شد و از آن
 عقاید خود توبه کرده جان بحق تسلیم کرد بعد از آن شخصی عرض داشت که که در خانه آن
 نقشبندی بناسلوک بر لطائف است و در خانه آن ایشان چگونه کنند و چه ثمرات الهافین
 فرمود شخصی را هر چند حضرت مولوی عبید الله صاحب مقامی رفت و گفت طریقه
 لطائف ارشاد فرمایند مولوی صاحب گفت من طالب الحیف ام نه طالب اللطائف
 سهرین محل فرمود بزرگی عبدالرحمان نام از خلفا مولانا فخر الدین صاحب دهر مکنه

سکونت پیداشت شبی در مسجدی نشسته بودند سگی آمد چنانچی که از ارگندم ساخته افتاده
 بود و در هین خود گرفته برست روی سگوار کرده فرمود که برخیز شما تا یک خواهد مارا حیثیت
 چو این سخن مسجد نشینان شنید خلاف شریعت دسته پیش تو صاحب والی آنجا اطعاً
 کردند مفتیان شهر فتوی داد که قائل این سخن مرتدست تو پزده هلاک باید کرد حسب
 الامر حوایی در زمین نصب کرده آنحضرت را بستند و پرسیدند که چگونه هست فرمود نه است
 که هست دیگر هیچ نیست پس تو پراگند شدند مگر آنحضرت را هیچ ایدای نرسید باز دیگر باز فرمود
 بهنجالی بگذشت و سوم بار نیز ضرر او رسید چون این حال دیدند عاجز شدند پس نواب صاحب
 بصدع جز و پنجاه رگلاه خود بر پا چینی آن حضرت نهاده عذر خواست و گفت قصور من معاف
 فرمایند فرمود قصور حیثیت همه حقست بعد از آن روی سگ آسمان آورده فرمود باز
 مانند غبار بر همان قرار گرفته است نه بار دونه صاف شود و در دم بگذشت که درین میر هیچ
 فائده نیست چون کوفه کردم دانستم که فعل الحکیم لا یخجلو عن الحکمه چنانچه نزول باران
 نبات را فائده بخشد شاید در بعض دیار قرار گرفتن ابر برای آنها مفید باشد بعد از آن
 محمد قریشی عرض داشت که غلام محمد بن محمد بن ابی طالب مدام در ذکر می ماند خواهی شمر
 العارفين فرمود ذلك فضل الله يؤتی من يشاء الگاه این مصرع بزرگان را کردند
 مصرع یک بیتخانمیون اصل هوای یک خالی ره میستین بعد از آن روزی فوت
 صبح بر نهانند و چراغ روشن بود ناگه نظر مبارک آن حضرت بر عصای خود افتاد که آبا
 سیاه منقش بود و بر تو چراغ بران عصا میثافت فرمود این تجلی عصا نیست بلکه
 بر تو چراغ است بهین طور بر تو ذات بر جمیع اسماء صفات می تابند غلام محمد عرض داشت
 که حسن جمیع اشیا ممکنات از که دارند فرمود حسن همه موجودات از بر تو دانست عارف
 کامل در جمیع موجودات مشاهده ذات کند بعد از آن شخصی عرض داشت که چیزی از
 مسدود حیدر شاد فرمایند خواهی شمس العارفين عبارت فارسی بر لوح نوشته آنرا داد که

لاله الا انست موجود و واحدی پس این جهان و آن جهان میت بجز ذات بمعینات و
 تقییدات چنانچه زید و عمر و بکر و خالد بتعینات و خواص متاخر میگردد و در اصل همه انسان
 اند هم چنین ذات مطلق در تعینات و خواص متاخر و متعدد و میناید و در اصل حقیقت نیست
 چون منع حجاب کنی یکی بود همین معنی لا موجود الا هو این در مطالع باید داشت بعد از آن
 بنده عرض داشت که قرب نوافل و قرب در انقض چیست خواجه شمس العارفین فرمود چون پاک
 صفات بشری خود را در صفات حق بجهان و تعالی فنا کند و ظهور صفات خدا بیعالت
 بروی قلب نماید این قرب نوافل میگردد و قرب در انقض آنست که هستی خود را فنا کند تا آنکه از
 شعور جمیع موجودات بی خبر باشد بلکه نیز از نفس خود هیچ خبر ندارد و چنانچه بجز ذات باری تعالی در
 نظر از چیزی نماند بعد از آن سخن در ذکر اوصاف و عالی درجات حضرت خواجه بخش
 سجاده نشین خواجه توسوی افنا و خواجه شمس العارفین فرمود با وجود شرافت و کرامت بسبب در
 عبادات و ریاضات از هر بیعتی موده و قرب حق حاصل کردند و از فضائل اعمال ایشان
 همه عمل پس بلند مرتبه بظهور آمدند اول آنکه از عرصه دراز صحبت قرأت قرآن در آن مقام
 نبوایشان حافله که تصحیم قرأت از عرب مترجم کرده بود بر مکان خود نشانیده مردمان
 را برای تصحیم قرآن دعوت فرمودند و چنانچه مردمان ناپاک دنیا بمن ویره غازیخان و ویره
 دین پناه بودند هیچ نماند و هر یک بحضور آنحضرت حاضر شده تعلیم یافتند و بدین مکتب
 صحبت قرآن شریف در آن علامه گردید و دیگر آنکه تعمیر مسجد و برج نظامی در پاک پهن
 که از عرصه دراز شکسته بودند بدین ایشان تیار گردید و تمام آنکه از مدت مدید شوق زیارت
 حرمین شریفین میشدند اما این خیال هم بود که زاد راه زیاده تر باشد تا هر کس فیتقان خود
 با سایش بسند و خدمت خادمان حرمین شریفین نیز بوجه حسن کرده شود پس بتاریخ چهارم
 ماه جمادی الثانی ۱۱۸۲ روز پنجشنبه مطابق چهاردهم ماه بهائین ۱۲۰۱ مبلغات شصت
 هزار و پیم و بیست و پنج درویشان آستان و دیگر فیتقان مانند صاحب دکان مهاباد

و غیره و دوستان تنهایی و صد نفر همراه خود کرده و در همدستان رسیدند و چند مردان ازان جا
 رخصت کرده در لاهور آمدند و بسایه میان سلطان یک شب گذشتند و بعضی مردم را پادشاه
 رخصت نموده یک ریل سحران پور گرفتند همان روز آنجا گذاشته بوقت شب یک کشت دلی حاصل
 کرده سوار شدند و به شیب دلی بریکانات خواجهگان سکونت فرمودند بعد از آن یک کشت هم میر
 شریف گرفته روانه شدند و چهار شب در هم میر شریف اقامت کردند بعد از آن صاحبخانه و حلقه موسی
 صاحب صاحبزادگان مہاروی و یاران دیگر که برای وداع آنحضرت همراه رفته بودند و پس
 فرستاد پس مہتا و نفر درویشان و دوستان همراه خود کرده جانب احمد آباد رفتند و دو شب
 در آنجا سکونت نموده باز سہ روز در شہر بمبئی گذارند و بسوی آملہ رینگ آباد برای زیارت
 روضہ مقدسہ حضرت خواجہ نظام الدین نمر رفتند و دو شب ہمانجا گذاشته از راه زیارات
 مکانات خواجهگان باز واپس بمبئی ہشت روز اقامت نموده بسواری جہاز دہانی بصرہ
 دوازده روز در جہہ شریف رسیدند ہمانجا یک شب گذارند و جانب مکہ روانہ شدند یکجا
 ہفتہ روز در آنجا ماندند باز واپس در جہہ شریف یک کشت سکونت کردند بعد از آن بسواری
 جہاز بغلہ براہ بندر کھارائین متوجہ روانہ شدند و پنج روز منزل آبی و پنج یوم منزل بربی نمودند
 بتاریخ شانزدہم ماہ رمضان المبارک بوقت یازدہ ساعت شب بدینہ مسورہ مسعود
 زیارت روضہ مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حاصل کردند و دو ماہ و سہ روز در آنجا
 اقامت نموده باز بتاریخ نوزدہم ماہ دیقعد رخصت شدہ بتاریخ یکم ماہ مذکور در مکہ شریف
 تشریف آوردند تا ہشتر دہم ماہ ذی الحجہ در میان مکہ و جبل عرفات مناسک حج سجا آوردہ و چارہ
 در جہہ شریف آمدند و ہفت روز در آنجا گذارند و باز بسواری جہاز دہاتی بصرہ ہشتر
 روز در شہر بمبئی رونق افزا شدند و چہار شب ہمانجا گذرانیدہ باز بسواری ریل ازاد
 دلی آمدہ یکشت در لاهور گذارند و ہشتہ جانب ملتان تشریف بردند و دو شب در آنجا اقامت
 نموده بتاریخ بیست و ہفتم ماہ محرم الحرام تشریف فرستادند و دیگر انگہ نان بکے

جمع آدمیان از لنگر خواجه صاحب مقرر بود و دروازۀ نفر از جماعت آن حضرت فیما بین من
 شریفین فوت شدند همدین محل خواجه شمس العارفین فرمود بعد از وصال خواجه توسوی
 اکثر مردان خیر خوانان آنحضرت تشکّر کردند که نماند و نشان آستان و کار با
 خویشان و راهبری مردان چگونه شود پس از آن خواجه امجدش صاحب سجادین توجّه
 آنحضرت در جمیع اوصاف از همه سبقت بردند چنانچه تعمیرهای ارکان که بزمان حضرت خواجه
 توسوی خام بودند همه را بنیچته ساختند و غورپردخت سقیمان آستان نیز بوجّه جن شروع
 نمودند و فیض رسانی مبریدان نیز بطریق آنحضرت اختیار کردند پس عین و بنیوقت بنظر
 به بنیم معلوم میگردد که ظهور حضرت خواجه توسوی اکنون به سبب آن بعد چنین سجادین از سجادگان
 پیشین ظهور نیافته باشد **پایان**

مولا تاج الشیخ شمس الحق والدین روز شنبه بیستم ماه صفر سال یک هزار و سیصد
 سعادت قدوم بوسی آنحضرت حاصل شد مولوی عظیم دین صاحب مردلوی و مولوی غلام محمد
 توسی گجراتی و امام بخش نذر بردار و غلام محمد درویش پوٹو ماری و دیگر صاحبان دکان
 و دیگر یاران نیز حاضر بودند روز شنبه بیستم ماه صفر سال بوقت سحر چون آنحضرت از فضل
 تعجب فارغ شدند عارضه تب لاحق گردید و چند آذویه حسب طبیعت آنحضرت استعمال
 کردند اما بحکم مصرعه چون قضا آید طبیبان به هیچ نفع نگریدند تا آنکه ضعف بدن
 مبارک آن حضرت نهایت شد و صاحب زادۀ محمد دین صاحب بتاریخ بیست یکم ماه صفر
 روز سه شنبه بوقت سحر از توسی شریف تشریف آوردند و بخدمت حضرت خواجه شمس العارفین
 والد بزرگوار خود حاضر شدند و احوال بیماری تفسار کردند و حضرت صاحب نیز موافق بکار
 خود قدری گفتگو کرد و احوال صاحبان دکان در ویشان آستان خواجه توسوی
 پرسیدند بعد از آن صاحبان ده صاحب ادویه مقوی مثل قوت و مفرح بقیمت بیست
 روپیه که از شهر کتیه تیار کرده همراه خود آورده بود بقدری که بوزمۀ خوراندند

بیت ختم در کتب تاریخی

کرد بعض وقت ماهجم وروغن بادام وغیره استعمال کردند اما تب بحال خود مانده
 ازان صاحب اوده فضل الدین صاحب عریضه حال خود نوشته پیش آنحضرت گذرانید
 اجازت خواندن و لطافت نوشتند و آنحضرت مطالع نموده هیچ جواب نفرمود باز عریضه
 مذکور پیش کردند تا دست خود بردست صاحب اوده نهاده ارشاد فرمودند بخوان جمیع کفها
 ما ترا اجازت است بعد ازان بتاریخ هشتم ماه صفر جمیع ستورات خاتم زنان و دیر بر
 عیادت آنحضرت آمدند و دعا خیر کرده فرستاد بعد ازان بتاریخ بیست یکم ماه مذکور بر
 صحت بیماری آنحضرت یکا تم قرآن مجید گنایند باز بتاریخ بیست دوم ماه مذکور یک
 لکه درود شریف خواندند و یک بزنجوان و چندین غله و نقد بسا کینان تقسیم نمودند بعد
 ازان بتاریخ بیست سوم خواجه شمس العارفین بسوی مولوی معظم دین صاحب روی
 آورده فرمود چیزی بنویس مولوی صاحب از جانب جبر دگان نوشت که اینست در
 میدان و غلامان برای حصول سعادت داین و مطالب کونین دیرین جامی آیند و
 خواهند آمد و ارشاد و وظیفه و نان دادن آنها امر ضروریست بر کسی صاحب اوده نظر کرم و
 شفقت مبذول فرمایند تا ارشاد و وظیفه و نان این خواندان تا قیامت جاری بماند بعد
 مطالع آن عریضه هیچ جواب نفرمودند باز عریضه مذکور پیش کردند ملاحظه نموده دست
 برشته دعا خواندند و نیز سخنی در جوابش گفتند اما مقصود آن در فهم نیامد تا آنکه ضعف بود
 مبارک نهایت شد بعد ازان شب مال صاحب اوده فضل الدین صاحب باعث
 بی تزاری و بی آرامی بحضور آن حضرت این شعر بخواند شعر یالیت قبل منتی یوما اذ
 منینق + نحل اطله دکتی اخل املاء قریبی + همین محل فرمود ای فرزند
 ارجمند این شعر باز بگو صاحب اوده صاحب بحالت گریان و پیشان باز گفت خضر صاحب
 دست خود بردست صاحب اوده نهاد و شفقت بی غایت گردانید بعد ازان اینست
 خواند بهیت جان جانم را بخود آگاه کن + لطف خویشم هم دم و همراه کن + باز صاحب اوده

این بیت بر خواند بپشت سر گذارند و فست خود می آید و آند نش و دست خود می آید
 پیاده چله در پی او میگردی به بنشین گرا و خد است خود می آید به بعد از آن صاحب
 زاده صاحب عرضند است که تو به فرماید تا شوق و ذوق خدا تعالی تیر تیر گرد و خواج شمس العارفین
 شخصی از زبان مبارک فرمود و آناهش نباید بعد از آن بیت خوشگوشان صاحب از فضل الهی
 صاحب از آن کرده دست شفقت بر سر آن نهادند باز صاحب از عرض داشت که برین کین
 چیزی از فیوضات رحمتی عنایت فرمایند خواج شمس العارفین بسوی حضرت خواج کاشف
 سجاده نشین خواج تو بسوی باشارت ارشاد فرمود که بهانجا بروی بعد از آن بسجده
 نشینان متوجه شده پرسیدند که طلوع صبح شده است یا نه و سربار پیران نور تفسار نموده
 پرسیدند که تا رینه ماه و یوم کدام است کسی از حاضران گفت یوم جمعه و تا پنج بستان چهارم ماه
 است بعد از آن بهمین و در دست گرفته چند بار در و خواندند و چون بهمین رسید و در رکعت فرض صلو
 نمجرباشاره دانموده دیگر پاسبان نفاس شغول شدند بعد از آن بسوی مجلس نشینان نظر و راع
 دیده روی خود را جانب بیت اند شریف آوردند و قدری از بدن مبارک جنبش و حرکت
 پیدا آمد و علامات صال ببران حضرت ظاهر شد میان جمیع صاحب اوگان و درویشان
 استان آه و گریه با و از بلند آمد بعد از آن یکی یکم برآورده جان شیرین بحق تسلیم کردند هر یک از
 مهوری و غنچاری آنحضرت بقرار شدند و گریه از حد بگذشت و چون طلوع آفتاب شد
 تیاری تهیه و تکفین آن حضرت کردند بعد از آن بمصاحبت صاحب اوگان و دیوانی در میان
 آنسان تیاری قبر فیض اثر بجهه حاصل آن حضرت کردند بعد از آن در باغچه گبوته مغرب و
 جنوب تحت پوش نهاد تیاری غسل کردند و عام مردمان را از باغچه بیرون ساخته بعض
 خاص مانند مولوی اعظم الدین صاحب مردلوی و غلام فرید پرتقه و حافظ محمد پرتقه و
 غلام بیس علما سیلوی و مفتی محمد گزلی و آناهش نذر دار و سید احمد درویش برسی غسل
 حضرت مقرر نمودند و غلام حسن گزلی و حاجی محمد درویش و احمد یار گزلی و احمد دین درویش

و این دعا گویند و گار غاسل شدند پس بعد از غسل بانجام رسانیده کفن دادند بعد از آن
 لاش مبارک در سهرای نهاد و جمیع ستورات را برای زیارت بخواند بعد از آن لاش
 مبارک نمر و حجره شنیخ صاحب نهاده مولوی معظم دین صاحب را اجازت جنازه دادند پس
 مردمان از قوم سادات و زمین داران و دلات هزاران نفر صفا بایسته جنازه کردند بعد
 از آن نماز ظهر با جماعت ادا کردند بعد از آن همه مردمان گرد آمدند و حضرت نشستند و
 میر و قوال و محمد چند سخنان فراقیه گفتند مقوله بهیلا شاه هر دم کمرسانان رهنموی یار
 و می آریا چکر بهر یان نون گل لاوی کی اعتبار سنگار داوی آریا چادر تان ستون
 و چه بنگلی و گردیا کم سینار داوی آریا چچنی و چه پونیا کتون حیان هویدا وقت پندار
 داوی آریا بهیلا شاه گهر آسویله هویدا وقت دیدار داوی آریا بعد از آن غزل
 مولوی جامی خواندند غزل برفت آن ماه مارا در دل از وی صد هوس مانده
 غم جبران و با جان شیرین هم نفس مانده مرا آن شادائی عماری واریلی حسبه نده
 که با صد پاره دل چچاره محنون باز پس مانده بامید کیه آید آن محمل نشین روزی
 جهان را چشمم بر راه گوش بر با بگ بر پس مانده چو زو اکنون گلی رعنا بعشرت خیمه در محراب
 چه غم گر لبشید اگر رفتار نفس مانده بکویت چون تنالدهم چون مرغان چمن جامی
 کزان گلشن گل و شمشاد زفته غار و خس مانده بعد از آن این سخن گفتند سخن کیمین
 موڑ مہمان سائین ڈھولیا تیریاں واثان تون سرگولیا نہاتی دہوتی مین سہی گئی
 کانی گل سخن دل پئی گئی کوئی سخن اولڈا بولیا کدین موڑ مہاران سائین ڈھولیا
 چون این سخن گفتند بیان حاضران گریه و فغان تھا بعد از آن مولو دتبریزی خواندند
 مولو دیار نوال سر حبیب الحق سیتا تونی برگزیده دو بجلال پاکھے ہمتا تونی
 مولو دو بیکر دل گدائی در رسول مندہ جان فدای ستر رسول مندہ ہم بعد از آن
 در صندوق انداختہ بقبر فیض اثر نہادند تا وقت عصر کاروا بانجام رسید بعد از آن اکثر آدمیان

کفن بهیلا

غزل مولوی جامی

رخصت شدند و بعضی خاص اقامت کردند تا برین منوال آمد رفت مردمان و زمزمه مشغول
 گشت چنانچه پنجم یا ششم بزرگ و زمره برای مهمانان تا چهلم روز فرج میگردید بعد از آن
 سوم روز بسیار آدمیان جمع شده و قتم قل خواندند و بعضی را یک مبلغ و بعضی را هشت
 تنه عنایت کردند باز روز چهارم جمیع درویشان آستانیک و ستار و لنگی قیمتی انعام
 کردند و ذکر و صیئت آن حضرت که پیش از وصال اسی و نه روز از طلع نقل خود در آن
 بدان که درویش بتاریخ پانزدهم ماه محرم الحرام روز دوشنبه بوقت حاجت صاحبزاده
 محمد دین صاحب نزد خود طلبیدند و دیگر یاران آستان از آنجا که مبارک بیرون حست
 و صاحبزاده صاحب پیش خود بنشانده فرمود ای فرزند ارجمند واضح باد که حالات شما
 گوناگون در پیش من آمد و چنانچه احوال جدا جدا در چند دعات تصرف و ملکیت بود و
 مال منویشی نیز بسیار داشتند و همین طور حضرت والد بزرگوار من منشی حال بودند
 بعد از آن چون حضرت خواجہ توسوی جمعیت کردم باب ظاہری روز بزرگتر گردید
 چنانچه گاهی نامان یافتی و گاهی تا هفت هفت روز بقا بگذرانیدی اما پیش کس راز
 گر سنگی اظهار ساختم و الحال بفضل ایزد تعالی همه اشیاء دنیا و چند هزار نقد نزد من موجود
 اند بتوانم که اراضی و اسباب دنیا سازم اما ما را باین دنیا فانی محبت نیست مگر بدو چیز که در
 پیران ماست دوست میدارم یکی حب درویشان دوم اطاعت شیخ پس این هر دو تا بحال
 بفضل ایزد تعالی نخبی انجام رسیده و دیگر واضح باد که چون حضرت خواجہ توسوی حق الحال
 شد و خجده هزار روپیہ قرضه بابت تصرف درویشان باقی ماند و شکر آن خدایتعالی که هرگز
 قرضه محفوظ ساخت و چند هزار روپیہ از تصرف درویشان و همان باقی مانده است باید که این
 مبلغات فیما بین هر سه برادران تقسیم کنید و چند نقد برای درویشان و همانان تصرف کنید
 و نیز بر چهار چیز استقامت باید کرد که اول تقسیم و صبر و قناعت و درین اثنا صاحبزاده
 محمد دین عرض داشت که باین مبلغات و جایدات ظاہری حاجت نیست اصل نعمت که

از پیران کبار سینه بسینه رسیده است عنایت فرمایند خواجه شمس العارفین فرمودای فرزند
 این ترک من بگیر آن هم خدا تیغی است ترا عنایت فرماید و نیز مولوی معظم دین صاحب عرض
 داشت اگر از روی مهر بانی در تقسیم ترک مذکور توقف نمایند تا صاحب اده صاحب از سوره
 شریف مراجعت نموده حسب الامر ایشان تقسیم ترک و دیگر آنچه فرمایند بجا آرند باز صاحب اده
 عرض داشت که ما اینجا هستیم که عمر ایشان تا چهل سال دیگر بماند خواجه شمس العارفین متذکر
 سکونت کرده فرمودای فرزند اعتبار نیست که عمر تا چهل روز باشد زیرا که بجانب خدا
 تعالی دعا خواستیم که عمر من موافق عمر خواجه تو سوی باشد پس معلوم شود که عمر من با بجا
 رسید که بهین ماه هفده صصال مولانا و مرشدنا واقع شده چون این سخن دل عزیز
 صاحب اده بشنید با واز ناما بگزست خواجه صاحب فرمودای فرزند ارجند با تو چند روز
 راز اظهار کردن مطلوبی داشتیم اما حوصله تو تنگ می نماید که بدین گفتگو از تن بیرون
 و آه و گریه ساختی و اینگونه بطریق سر سر بیان کردم که زندگی دنیا اعتبار ندارد و چرا
 بحکم کل نفس ذائقة الموت شربت مرگ هر کس خواهد چشید باز خواجه شمس العارفین
 فرمودای فرزند این چند سخنان وصیت برای این گفتیم که حیث بران مرزی که بوقت حال
 از یا حقیقی روی گردانیده با دوستان و فرزندان مشغول باشد و با موال و اولاد وصیت
 نماید باز فرمودای فرزند مال و اولاد از ایش است که خدا تیغی است فرمود انما اموالکم
 و اولادکم فتنه باز فرمودای فرزند اگر بستجات قادر نباشی بفر انقض ضرر و بعد ضرر
 مشغول باشی تا سعادت دارین بیابی باز فرمودای فرزند بخدمت حضرت انس بگوش سواد
 نشین تو سومی رفتن تو امر ضروریست باید رفت صاحب اده عرض داشت که آنچه
 فرمود قبول دارم اما این سخنان و سخن غلبه بر پریشانم فرمود خیر بدین سخنان استبأ
 مدار کار خدای است بطوری که خواهد بکند بعد از آن مسوی صاحب زار و فضل
 الدین صاحب رو آورده فرمود جانب تسه شریف رفتن مرضی تو چیست عرض داشتیم

مرضی بن مرضی ایشان است پس حضرت صاحب شفقت و مهربانی باز و خود برگرد صاحب
زاده نهاده فرمود مرضی آنست که تونز دین می ناستی بعد از اصابی صاحبها و مؤمنین با جانب
توسعه شریف رخصت کرده فرمود حال ما که دیده و بسته بزودی و پس بیانی و برین وعده
قرار نموده صاحب ده صاحب جانب توسعه شریف رفتند چون از اینجا رخصت شده باز بتاریخ
بست یکم ماه صفر آمدند خواجہ شمس العارفین ببار خد تب نہایت الاچار بودند چند سخنان
بصاحب اده ارشاد کرد و بتاریخ بست چهارم ماه صفر تشریف آرد و چون دست سحر جان شیرین
بحق تسلیم کردند اللهم اغفر لنا وارحمنا وانت خیر الراحمین

الحمد لله که این محفوظات مخزن حیات قدوة السالکین العارفین برین اہل حق
والمحدثین مقبول بارگاہ رب العالمین شیخ شمس الحق والدین جنتی سیالومی موسوم بہ آتہ
العاشقین تالیف شریف امیدوار رحمت مزید سید محمد سعید یاری استفادہ خاص و عام
و تصحیح و تنقیح نام عالم علوم فرمود حصول کاشف و قائل مقبول بقول حاجی حرمین
شیرعین حافظ قاری مولوی اعظم دین صاحب مولوی سلیمان دتعالی و جناب فیض کاب
مجمع الفضائل مرجع الفواصل حافظ قاری مولوی احمد صاحب نوشہرہ و مولی سلیمان اللہ البانی
بتاریخ ۱۰ ذی قعدہ ۱۲۸۰ ہجری المقدس در مصلح مصطفائی واقع لاہور بطبع و گردید فقط

الحمد لله اولاً و آخراً والصلوة علی جیبہ لہا ہوا و یا لہا ربنا لا تقواخذنا
از نسینا و اخطنا بجاہ نبیک المصطفی و رسولک المرتضی شفیع الذنوبین
امام المتقین و خیر خلقہ اجمعین امین رب العالمین

یا کبیر

مہر حضرت مولانا شیخ شمس الحق والدین سیالومی رضی اللہ تعالی عنہ

حضرت صاحب سیالومی



ہیت مند رجہ محمد

نور محمدی بیلیمان لہور یافت و نور شمس دین بدو عالم فیض شد

مہر صاحب زادہ صاحب محمد دین سجادہ نشین خواجہ سیالوی رضوی مددگار
مصرعہ مندرجہ مہر صاحب



زادہ صاحب سیالوی

(روز شمس سلیمان عیان محمد دین)

اشہار

واضح باد کہ این ملفوظات مخزن حسانت تبوہات معدن بکات حضرت مولانا
شمس الحق والدین مطبوع کنانیدہ شد بحال بخدمت بردارانی وقار و دوستان نامدا
معروض ای فیض انجلای سیکردا نم چنداںکہ مناقبات و کلمات آنحضرت بلاندر باقی
یا از دہ تحریک ریخوردہ جانب این دعا گو در ضلع لاہور ڈاکخانہ شاہدہ موضع پیر تھہ بنام سید
محمد سعید رسال فرمایدہ انشاء اللہ تعالیٰ حسب مالیش بعض دوستان نیز رسالہ مناقب
شمس تالیف نموده مطبوع کنانیدہ شود و ما علیٰ کالکالہ الذی لا بدیع المبدی والحمد للہ العلیہ
قطعہ تاریخ وصال حضرت ذوالکمال خواجہ پیر سیالوی رضوی مددگار
المتعال از نتائج طبع مفتی غلام محمد لاہوری سلمہ اللہ المتعال

در بیاض درینا صدورینا کہ شمس الدین امام عارضین فت	ہزار فرسوس کلین مہر جہان تاب
با وجہ عرش از شمس نیست	چو سر در جست تا بخش بافت

ایضا قطعہ تاریخ از مولوی غلام محمد صاحب لاہوری

در گلستان خاندان چیست	ہمچو گل بود خواجہ شمس الدین
گفت ہماش فرید عباس	صلح کل بود خواجہ شمس الدین

ایضا از مولوی غلام محمد صاحب لاہوری

آفتاب فیض شمس دین حق	چون ندائے ارجعی نفس شفت
روز جمعہ ببت و چارم از صفر	روے خود در مغرب مرقد نہفت

هبر تاریخش چو یاسین نکر کرد	سال و شش عقل شمع فیهل گفت
ایضا از مولوی علامه یاسین صاحب	
آن شمع چه نهین تن شتاق وصل حق چو شد	بست چارم از سفر باز جهان سر و تن قدم
کردم چو فکر سال و شبی بر سر پانیه	از حلتش علم و عمل حلم و درغ فضل و کرم
ایضا از طبع زاد حیم بخش صاحب پور دهنوالوی	
بیر کامل مرشد من شمس دین	گشت سوی خلدیان رونق نیر
بست چارم از صفر تاریخ بود	آتش هجران بسینه واد سوز
آزاد چون کردند در زیر زمین	بود یوم الحسمه روزی یک روز
بهر سال انتقالش بخش گفت	شاه شمس الدین واصل شد بنور
ایضا قطعه	
محمد شمس دین بد خرمین نور	همه عالم از و درخوش چینی
چو تاریخ وصال آن شیخ جستم	خرد گفته چرخ بود دینی
ایضا ابیات تاریخ آنحضرت	
صد دریغ و صد دریغ و صد دریغ	گشت پنهان شمس عالم زیر میغ
آصف وقت سلیمان زمان	گشت زین دار الفنا و امن نشان
مشمه فیض آکھے بد روان	گشت از دست قضا کجمر نشان
باقضا حق چو جاکه چاره نیست	بجز شکیب و صبر کس غمخواره نیست
روز جمعه بست چارم صفر بود	کاشد زمان روز وصالش روز بود
زاتفرم تاریخ وصالش باز گفت	پیشوای پشیمان در درج رفت

ایضاً ابیات تاریخِ آنحضرت

بود شمس الدین عارف با کمال پیشوا سے خلقِ صوفی با صفا شبِ جمعه در بستِ چارم بر صفر سالها تاریخ آن فرستنده ظل سالها تاریخ آن ثابت یقین سالها تاریخ آن نور لهدی	خوب معنی خوب صورت خوشال تابع شرع محمد مصطفی بست زین دارِ فنا رحمتِ فر گفت داتف نیک خصلتِ نده دل گفت داتف فیض ملک نور دین بود پیدای عاشق صادق خدا
---	---

ایضاً الفاظ تاریخی

و در شمس شرع رسول ماه واه غریب نواز مهر ربیع نبوی محب بغیر بدل شیخ بلند قدر نور ربیعیت شمع فیض	و ده و شمس شرع رسول ماه واه غریب نواز مهر ربیع نبوی محب بغیر بدل شیخ بلند قدر نور ربیعیت شمع فیض
--	--

ایضاً نظم تاریخ وصال آنحضرت

آن شمس دین محمد که چو کیمیا عهده بود ذاتش سهیل بود که بروج هند یافت آن ذاتی مثال که در پرده جا داشت شاهِ غریب پرورد عاجز نواز بود عمرش گزیده بود توله چه اختصار	که کاف تا بقاف عیان شد جمال او شکین عالمی ز شعاع کمال او یکسر ظهور کرد برنگ و مثال او خلقِ عظیم داشت چه گویم خصال او شمس منیر کشور دین وصال او
---	--

ایضاً ابیات تاریخ وصالِ خواجہ سیال

چراغِ خاندانِ چشتیان بود پس سن وصال آن ذات حق بود	مهر تابان و نور شید جهان بود خود گفته که مختار جهان گو
--	---

ازو پرسان شدم چون من گربار	بگفت زه و لے مغرب ی یا
سوم باره چو زو کردم وقت احضا	بگفت کاشف را از خفیت
چهارم باره با من کرد ارشاد	که زیبای دھے باغ ارم باد
پہنچم بار چون سائل شدم زو	بگفت نینشا فیض ہدی گو

ایضا قطع تاریخ

چو آن شمس منہ عالم افروز	نہان گشت از جہان با امر معبود
چو پر سیدند از سال وصال شد	بگفتم مہ جہان خورشید دین بود

ایضا قطع تاریخ

اندرین سال خواجہ کرد وصال	شاہ دین مستال پس پیدال
بست چارم صفر بروز جمعہ	نور اللہ متبرہ المتعال

ایضا

چو شمس الدین ہدایت عالم افروز	بمغرب گور رفت از امر معبود
دشام فرقتش شد تیرہ دنیا	رہ مقصود ہر یک گشت مفقود
چو تاریخ غرویش جستم عقل	بگفتا ہر یک دہم خورشید دین بود

قطع تاریخ مطبوعہ کتاب ہذا از رسم بخش لاہوری دہنو الوی

ہزار شکر کہ یہ کلام منیف انجام	مرآة العاشقین مچی عجیب و غریب
سخن جو بولے حیاتی مین شینہ شمس الیز	لکھے ہین انہین محمد سعید با ترست
خدا کے بندو کی چہ پائی ہے ہی کلام	ازل سے یار ہو ی مین جسکے نصیب
نظر سی دیکھنا جاہن تو عاشقوں کا طریق	خرید انکو مطالعہ مین کرای میر و حبیب

کتاب چہ چچی ساری نئی بخش تاریخ

لکھی ہے مرآة العاشقین عجیب

بسم الله الرحمن الرحيم

اعراسیہ پیل بہشتیہ حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم	الفاظ تاریخی
شہر محرم	
۱ عرس حضرت عمر بن الخطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱ پاک دہ بدینا پاکشتہ
۲ عرس حضرت شیخ الشیوخ شہاب الدین بھروزی رضی اللہ عنہ	۱ زاہد شہاب الدین
۳ عرس حضرت خواجہ معروف کفری رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲ زبدہ اصفیاء
۴ عرس حضرت خواجہ حسن بھری رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۴ نادری ملک
۵ عرس حضرت خواجہ فرید الدین گودہنی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵ فردین فرید حید
۶ عرس حضرت امام شہید کربلا امام حسین علیہ السلام	۶ حبیب ازل
۷ عرس حضرت خواجہ علو الدین بوری رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۴ مصعبان
۸ عرس حضرت امام زین العابدین علیہ السلام	۱۹ عابد زاہد
شہر صفر ختم الله بالخیر والظفر	
۱ عرس حضرت خواجہ توسوی محمد سلیمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۲۶۷ قطب حق شہید زاہد
۲ عرس حضرت شیخ راجن رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۲
۳ عرس حضرت شیخ شمس الدین سیالوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۴ وہ وہ شمس رسول
۴ عرس حضرت فیض علم الحق والدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۶
۵ عرس حضرت خواجہ عبدالواحد رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۷ امام عبد واحد
۶ عرس حضرت شیخ یحییٰ المدنی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۸ عاشق سخی
شہر ربیع الاول	

۱	عرس حضرت محمد بن المصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم	۲	کشتار ہوسال ترمذی علیہ السلام
۲	عرس حضرت فضیل ابن عیاض رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۳	سید قطاب
۳	عرس حضرت خواجہ حسن عسکری رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۴	امام مقبول
۴	عرس حضرت امام حسن علیہ السلام	۵	محب
۵	عرس حضرت خواجہ قطب الدین بختیار خاں خوارزمی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۶	قطب الدین بختیار قطب
۶	عرس حضرت خواجہ کلیم اللہ جانا باوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۷	شیخ کبیر
۷	عرس حضرت خواجہ شیخ محمد رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۸	شیخ اسلام
شہر بیع الانحر			
۱	عرس حضرت خواجہ ابوہامی شامی حشمتی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۹	قطب ابو صلیح
۲	عرس حضرت شیخ عبد القادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۰	ماہ عالم قطب بانے
۳	عرس حضرت خواجہ نظام الدین بدائونی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۱	سردار حق قطب لہذا
۴	عرس حضرت خواجہ طاهر الدین ابو یوسف رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۲	عارف حق
شہر جمادی الاول			
۱	عرس حضرت شیخ سراج الحق والدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۳	صاحب کرامت
۲	عرس حضرت خواجہ ابراہیم ادہم رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۴	قطب حق
۳	عرس حضرت امام محمد تقی علیہ السلام	۱۵	محب علی امام ہا
شہر جمادی الآخر			
۱	عرس حضرت خواجہ الی محمد حشمتی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۶	محمد بشوا
۲	عرس حضرت خواجہ ابی احمد حشمتی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۷	ولی میر جہان
۳	عرس حضرت امیر المؤمنین ابی بکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۸	ازاحمد شہ سال ترمذی علیہ السلام
۴	عرس حضرت شیخ محمد جلیل معروف شیخ صاحب السیالوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۹	شیخ جلیل مکرم بود

۱۱۹۹	۲۷	عرس حضرت خواجہ مولانا فخر الحق والدین فی الدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵
محبوبہ فخر المسلمین		شہر حجاب مبارک	۱۱۹۹
۵۲۷	۱	عرس حضرت خواجہ بودو دچستی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱
صاحب بودو والی بیٹا	۲	عرس حضرت خواجہ عین الحق والدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲
۹۳۳	۶	عرس حضرت امام موسیٰ کاظم علیہ السلام	۳
آفتاب ہند	۶	عرس حضرت خواجہ حاجی شریف زندی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۴
۱۸۶	۱۳	عرس حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام	۵
سید ولی احمد	۱۵	عرس حضرت امام اعظم رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۶
۹۱۱	۲۶	عرس حضرت شیخ احمد معروف بیان جی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۷
حاجی شریف	۲۷	عرس حضرت شیخ نصیر الدین بن شیخ مجددین رضی اللہ عنہ	۸
۱۱۹		شہر شعبان	۱۱۹۹
حق طلب	۱۶	عرس حضرت ابو الفتح رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱
۱۵۰		شہر رمضان المبارک	۱۱۹۹
۲۵۰	۲	عرس حضرت خواجہ سہری شعلی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱
۲۵۰	۱۸	عرس حضرت خواجہ نصیر الدین جانغ دہلی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲
پیر ابدال قلی الحق	۲۱	عرس حضرت امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ	۳
۶۴۹	۲۱	عرس حضرت امام موسیٰ رضی اللہ علیہ السلام	۴
سر رہائی دہی سودا	۲۹	عرس حضرت شیخ محمد علی مکہ دہی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵
زاہد پاک		شہر شوال	۱۱۹۹
۲۰۰	۵	عرس حضرت خواجہ عثمان ہمدانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱
قطب زمیں			
۱۲۵۲			
۴۱۶			
تاج الاصفیا			

۲	عرس حضرت خواجہ ہیرہ البصری رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۷	کمال الدین ^{۲۸۶} اشرف الاقطاب ^{۷۲۵}
۳	عرس حضرت خواجہ ابیخیر رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۶	
۴	عرس حضرت خواجہ مجذوب بن شیخ سراج الدین رضی اللہ عنہ	۲۲	
۵	عرس حضرت خواجہ خلیفۃ العرش رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۵	بیردین ^{۲۸۶}
﴿۱۰﴾	شہر ذی القعد	۱۰	
۱	عرس حضرت خواجہ نظام الدین اورنگ آبادی رضی اللہ عنہ	۱۲	شیخ العالمین ^{۱۲۲۲} بادشاہ اقبیا ^{۲۲۵}
۲	عرس حضرت شیخ ابو الفتح گیسو دار رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۶	سقی اہل قیین ^{۹۸۰}
۳	عرس حضرت شیخ کمال الدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۸	مذاشد محمد حسن حق پست
۴	عرس حضرت شیخ حسن محمد آبادی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۸	
﴿۱۱﴾	شہر ذی الحج	۱۰	
۱	عرس حضرت خواجہ نور محمد ہاروی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۳	شیخ وقف حق ^{۱۲۰۵}
۲	عرس حضرت امام محمد تقی علیہ السلام	۶	زابد صدیق ^{۲۲۱}
۳	عرس حضرت امیر المومنین عثمان بن عفان رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۲	حبیب احد ^{۳۵}
۴	عرس حضرت جمال الدین معروف بہ جبریل رضی اللہ عنہ	۲۰	صدیق مکمل ^{۳۲۴}
۵	عرس حضرت شیخ شبلی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۰	
تمام شد اعراس چہران چہشت اہل بہشت رضی اللہ تعالیٰ عنہم			
میت			
چند روز این بیخہ را مالک میدہی نویت			
اور نہ ملک و مالکان مملوک ذات کبریت			
تبارک و تعالیٰ			

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محمد سب لائق ہے ذاتِ کبریا کیو اسلے
بعد حمد و نعت کے صلوٰۃ بھجو ۱۰ و سب دم
دی مجھے اپنی محبت یا روف المؤمنین
یا ارحم الراحمین شوق وصالِ حمدی
بتجا کرتا ہوں تجھ سے یا علی العالیین
افعال حسنہ و بھمی اور قولِ سہل پہل صفا
کھول دے میری وحدت یا وحید الواحد
فضل کر میرے اور تو یا کریم الکریمین
ہب ان نلکنا کتبیر الائمۃ الماکین
تو لے آئیے دے مجھے تو یا حفیظ الخافین
امن و محکمو اٹھے دین و دنیا میں مدام
شاؤ و کر محکمو اٹھی عنہم زدہ ہوں بنوا
نفس شیطان سے پناہ وہ یا قیوم و قیادین
کر عطا مجھ کو اٹھے درجہ ابدال و قطب
یا اٹھے دور کر مجھ سے عنہم دنیا و دین
معرض کو شری بھی اور قرب ختم الانبیاء
و مدد کر مجھ سے اے غم الم و روبرو جزا
حج اکبر کی شرافت دی مجھے میری خدا
اعطی اذنا حلالا یا زرق الخالقین
کر معین دل سیر میں ذکر قلبی یا معین

نعت شایان ہے رسولِ مجتبیٰ کیو اسلے
آل و اصحاب و احمد مصطفیٰ کیو اسلے
سید البراۃ ختم الانبیاء کے واسلے
ہم طفیل انبیاء اولیاء کے واسلے
دی تقا مجھ کو علی اکرم تھے کیو اسلے
شہ حسن بصرے کے امام اولیاء کیو اسلے
شیخ عبد الواحد پیر کے ہدایو اسلے
شہ فضیل ابن نیاز اہل حیا کیو اسلے
خواجہ ابراہیم دہم با صفا کیو اسلے
شہ سید الدین زاہد بے ریا کیو اسلے
شہ امین الدین امین اولیاء کیو اسلے
خواجہ ممشاد دہی رہنما کیو اسلے
شیخ بوہاق شامی چشتی کیو اسلے
خواجہ ابدال حسد چشتی کیو اسلے
ارطغرل بو محمد ہشوا کے واسلے
ارطغرل یوسف بدراہم جاکو اسلے
حضرت سود و صاحبِ شہادت کیو اسلے
خواجہ حاجی شریف عتبے کیو اسلے
شیخ عثمان ہر دنی صاحبِ سخا کیو اسلے
شہ معین الدین معین صفا کیو اسلے

یا اٹھی کر مجھے انقلاب اپنویں قبول
 فرماتا کر مجھے تو یا اے اللہ المبین
 یا اٹھے کر مجھے محبوب اپنا نے ریا
 کھول دے شکل میری تو یا نصیر الناصرین
 یا اٹھی کر کمال اپنے سی مجھ کو بھی کمال
 روشنی دے دل میرے یا شہید شہیدین
 ہب لنا علماً عظیماً یا علیم العالمین
 کر میری بجا وادایا اللہ محمودین
 حسن سیرت دی مجھ اور صدق خلافتیز
 المدد امی خالق اور مالک ملک بقا
 آرزو کرتا ہوں تجھ ہی غفور الذین
 کر دینی میں نکاح اسی حکیم العالمین
 یا اٹھی کر کلام اپنے سے جھکوں ہم کلام
 رحم کر مجھ ناتوان پر یا رحیم الرحمن
 فقر و محنت سے تجھ ہی چاہتا ہوں اٹھی ویدم
 کر نکاح مجھ حال پر تو با نظیر الناظرین
 انت مولانت دوی انت غفار الذین
 کر تورو دشمن دلیرے کو یا اے العالمین
 حب جاہ و مال و شغل و جد اور حرصام
 اور ریا و کبر و عجب و غصہ سے کلام
 صبر و توبہ و شکر و نعمت ہر خوف و جا

شیخ قطب الدین قطب لا تقیا کیواسے
 شہ فرید الدین زہد الانبیا کیواسے
 شہ نظام الدین نظام اولیا کیواسے
 شہ نعیم الدین چسپ سرخ اولیا کیواسے
 شہ کمال الدین کمال اتقیا کیواسے
 شہ سرچ الدین سرچ با صفا کیواسے
 شیخ علم الدین عالم نے ریا کیواسے
 خواجہ محمود داجن اولیا کے واسے
 شہ جمال الدین جمال با صفا کیواسے
 شہ زمر حسن محمد ماہ نقا کیواسے
 بخش محمد بن محمد رہنا کیواسے
 حضرت یحیی مدنی مقتدا کے واسے
 شہ کلیم اللہ کلیم کب ریا کیواسے
 شہ نظام الدین ثانی مقتدا کیواسے
 سرخ نور الدین فخر الاصفا کیواسے
 خواجہ نور محمد رہنا کیواسے
 بخش مجاہد شاہ سلیم معتد کیواسے
 شیخ شمس الدین شمس اولیا کیواسے
 دور کر ہر ایک کو سب انبیا کیواسے
 امین میں کہ سب جلد اولیا کیواسے
 کر عیسیٰ عیسیٰ شہید کر بلا کیواسے

حب کو خلق تخلص رضا ہوں قضا یا انھی ہو دعا میری طرف سے اور سلام الحمد لہ کہ ہوا مرقوم یہ تجھ پر تمام محمد تعید بنیو گا یا الہ العالین	بخش ان سب کو امام با صفا کیواسے خدمت میں جاوے اور الہا چشتیا کیواسے خادان خواجگان چشتیا کیواسے خاتمہ بالجبر کرا لیا کیواسے
---	---

تمام خدمت چشتیہ نظائر بتاریخ سہ ماہی تہذیبی بقید ۱۳۲۶ تحریر یافت

بعض غزلیات عجیبہ بعض حضرت مولانا خواجہ شمس العارفین شہید

بسم اللہ الرحمن الرحیم

زبیر خواہت امی دوست مورو دے نور پاک کے وفات حدیث گل اکب درم آت صورت ناظر و منظور توئے یہج صورت نتواند کہ کند بن ترا عمر خواہت آن دم کہ عیان می آئے دالگو از دین عشاق تو باشی ناظر	این بہر تو حجابست تو چہ سنے دگری محض لطف و بہارست لباس شری وعدت ذات ترازو ہم دوئی بہت بری در صورت طالعے امانہ اسیر صورے جان ہے خواہت آندم کہ نہان میگذری چہیت جامی کہ کند دعوی صاحبی
--	---

مولود حسن

تا جلن کرد حسن کمال مہدی آئینات نے شال کہ پنہان بر پردہ مرغ دلم کہ طائر مدس آشیانہ بود نقش نگار ہر دو جہانش زیاد رفت ہرگز منیبہ این دل غم دید حسن	پرنور شد جہان ز جلال محمدی نے پر شد عیان بشال محمدی شد دلم و اندازش خط و خال محمدی آن دل کہ بت نقش خیال محمدی تازند شد ز فوق وصال محمدی
---	---

ایضا مولود حسن

ای که شرح الوضی آد جمال بگو تو سین دندان تو از یستر نشان می دهد نصفه فیه صف از سجد گفت بر خوش است ای دو چشمیت سر مال ز کحل بازغ لعل قبله دل کعبه جان یا رسول الله تو	نخه و السیكل وصف لغیر بودی تو نه حسم دار و حلقه گیسو تو مایه میحی العظام آید لب لبو تو قاب تو سین است ریز گوشه ابروی تو سجده مسکین حسن بر لفظه بادا سوی تو
--	--

مولود شمس تبریزی

یا رسول السجیب خالق یکتا توئی نازنین حضرت حق صدر بدر کائنات در شب سحر بودی جبریل اندر کباب یا رسول الله تو دانی امتات عاجز اند شمس تبریزی چه داند نعتی غیرت	برگزیده ذو الجلال کجاست همتا توئی نور چشم انبیا چشم چراغ ما توئی پایه داده بر سیری گنبد خضر توئی عاجزان را ربمانی بی سر سامان توئی مصلطف و محبت و سید اعلی توئی
---	---

ایضا غزل در لوحید

من ذات بحمت مطلقم هم وصف هم سها هم اول منم آخر منم خط هر منم باطن منم وحدت منم کثرت منم معنی منم صورت منم ساکن منم سائر منم لب باطن پرچار منم علوی منم سفلی منم هم دین و هم عقبی منم عالم منم آدم منم هم شادی و هم غم منم پیشی منم انفس منم هم عرش هم کرسی منم عالم منم عالم منم هم عارف و هم جاهل منم	هم نقش و سحر و قطره و هم جوی هم دریاهم غایب منم حاضر منم کیتا و دیکتا استم هم نور و هم ظلمت منم پنهان منم پیداستم در دورا و در منم چون قطب بر جاتم حجت منم دعوی منم عین هم شهادت منم هم دروهم مرهم منم هم لا و هم الا استم هم عالم قدسی منم نور جهان آراستم مرشد منم کامل منم هم مونس و هم لاسم
---	--

هم شک هم ایقان هم هم منع و هم سان هم بیجا و در هر جا هم در هر دل دانا منم هم زاهد هم بی شور و شکر هم	هم کفر هم ایمان هم هم مؤمن و ترسان هم در دیده ما بینا منم در هر زبان گویا منم هم از اسیر بی خبر هم زنده ناپرک هم
--	--

ایضا غزل در توحید

ز شوق رو سے جانان آن جهانم اینان مستغرقم در بحر وحدت چو از خود فانی و یاسی باویم سوالید عناصر غیر مایست منمود ما بود بود و دعالم لکھی در صورت قمر گھ لطف لہی آژادہ از ہر تید کا ہے	کہ سر از پا و پا از سر پندارم کہ از کشت تری بکلی بر کرانم از ان هم جسم هم جان و جہانم حقیقت هم زمین و آسمانم گھ پیہ او دیگر دم ہنارم گھے کافر گھے مؤمن از انم اسیر گھ چنین دگر چنارم
--	--

غزل اسیر

شد نقش موج طوریا عیان چون ظهور جبکہ اسما ببات ہر دو عالم شد بہستی ماعیان یست عالم در حقیقت جہلسم	اسیخو در عالم تو میخوانی منم منظم اوصاف رحمانی منم اصل ہر پیدا و پختنای منم گنج بیہ بایان اگر دانے منم
---	---

غزل حامی در توحید

نارایت سر عشق در اعیان علی الدوام لہر چو تاب طوق ویدار خود ندید مکن تنگنای عدم ناکشیدہ رخت مدعیہ تم کہ این ہمہ نقش غریب جیت	کالمسجد الدجاجة وشمس نے انعام درین سوی اہل نظر سکینہ حرام واجب بجلوہ گاہ عیان ناہادہ کام بر لوح صورت آمدہ شہود خاص عام
--	---

من جلوہ گاہِ داتم ہم منظر ہفتا تم ہر بزمِ مائے دہمے مارا حجاب دارد قول نیاز بشنو یعنی زخو و برون شو	ہم اصل کا ثباتم از نورش آفریدہ دیدم بروی جانان ہر پردہ کو دریدہ چون از خودی برسی باشی خدا رسیدہ
---	---

غزل دیگر در توحید

عکس رخسار در آئینہ جان نبود دل بجایان دہ و دیابش و حضور عاشقا زاکر بود قبلہ جلال جانان ساقی عشق بیکجہ بعد چہرست فگند ہر کہ سر باخت بہ میدان با این ہمین	نیک دیدیم کہ عکس تو ہمان عین تو بود روز خود گم شو بخشین کہ بہن سہرور نبود هیچ نماز بجز از ترک وجود من نہ غم درین بادیدہ او مایہ چہ بود عاقبت گوئی سعادت در میان و پر نور
---	--

غزل احمد جام صبا در توحید

ما شاہباز قدسم از لامکان پریدہ اسرار کنت کنز ابر لوح دل نوشتہ سیم غرقاف تو بہم از دام کون جبتہ ہر کس بحشم صورت مارا کجا شستہ احمد نیم کہ اویم از خود سخن چہ گویم	بہر شکار رسیدم در قالب آریدہ در نامہ عبادی انے قریب دیدہ طاووس باغِ عشرتم از آشیان پریدہ مانور کردگاریم در آب و گل دمیدہ در یکیرم نظر کن کہ قدرت آفریدہ
--	---

غزل دیگر در توحید احمد جام

من عاشق بدنامم دیوانہ و بدکارم فی مؤمن نے مسلم نے کانٹے تلخ کہ روضہ رضوانم گھمیل بستہ غم من عاشق جان بازم معشوق سرفازم سیم غز کہ قافسم فرست چنین لافم	واحد نبود عارم گویا بود ديارم فی مست نہ بنیادم و اندک چہ دیندارم کہ روز گشت گم گشت شمع شب تارم من بزرگ سر اندازم من دلبر عیارم شاہباز جہان گیرم پرواز جہان دارم
---	---

من دلبر نبیانم بر صورت انسانم احمد تو مخوان مارا حبس حق تو مدائن	من قاور جبارم ستارم و غقارم از مذہب ینداری بنیزارم بسینارم
---	---

غزل جامی در توحید

خیز جانفست نام دل بر ما نام او گنج نام او لاہوت ہم اسمیہ مظاہر ذات اند لا ارا فی الوجود ارا لا هو ہستی مطلقست وحد صحیف من و او تو جو از میان بر نہت جان حبامی ز نکتہ وحدت	ما اعترف انہما ونا اعلیٰ گنج بھشان و نام او پیدا ہمہ اشیا مظاہر اسمیہ محو شد نام غیر نقش سوی این ہو این انت این انا ستر وحد شد از ہمہ یکنا نشد کید چو ماسے از دریا
---	--

عندل اسکیر در توحید

و ہو معلوم زین بعیت حق چہ خواہست گر نہ خشنش دانما در جلوه ہاست از تجلی جمال وحدت ست ہستی عالم ہمہ ہستی اوست ہر چہ دار نقش ہستے در جہان حق و باطل آئینہ یک دیگر اند اگر بصورت غیر باشد یار ما ہر دو با ہم سہج موج و بگردان کحل شے کاک دانی چہ گفت	یعنی واجب راز ممکن جلوه ہاست این نمود و بود عالم از کجاست در حقیقت این کہ کثرت را بقا ست بی بقاے حق جہان عین نیست سہر بر آئینہ و جہر حد است ہر دو در معنی ہم الا ولا ست چون بمعنی بگرے از عین ست در تو جام و بادہ گوئے ہم روست ای اسکیر دوست بی ما و شہاست
--	--

غزل و سکہ در عشق

اندر آن در دیکه در دل بود و دان یافتیم جستجو کردم بے در مدرسه لیکن عشق سالها گشتیم بی در مسجد و در صوفیه کار من هر خطه عشق ماه روایت و بس چون گرفتیم ساغس از دست پیر عکیده بجز جمال و کبرم و چشم من ناید در	در حجاب زلف جانانور ایمان یافتیم این چنین که را ندر بزم زندان یافتیم مقصود دل هر چه بود از کوی جانان یافتیم ز آنکه اندر روی ایشان حسن و جمال یافتیم از شمول فضل و این سبستان یافتیم این سعادت و حدی از فضل بجان یافتیم
--	---

غزل خواجه حافظ

اگر آن ترک شیرازی بدست آورد دل را بده ساقی می باقی که در بیت نخواهی یافت فغان کین بولیاں شوخ شیرین کاشه شود جفا گفتی و در ستم عفاک الله نگو گفتی مر آن جان حسن و زافزون که یوسف و اوستم	بمال بند ویش بخشیم گرفت و بخارا را کنار آب رکن آباد گل گشت مصلی را چنان بر زد صبر از داک ترکان خج ان بغیار جواب تلخ می زید لب لعل شکر حرا را که عشق از پرده عصمت بران روز لیل را
---	--

تمام کاتب الکفر بنی	غزل گفتی و در ستم عفاک الله نگو گفتی که بزنم تو افشاند فلک عقد شریا را	بیت شمس بنی
---------------------	---	-------------

تمام شد غزلیات ۲۳



مس

R R

۲۹۷۵۶۴

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

